Roznama-e-safar-e-Farangistan
(Diary of the travels in Europe of Sultan Nasiruddin Shah of Persia)
Author - Sultan Nasiruddin Shah of Persia.
B'bay 1293 AH

بسم الله والحمد لله
هذه قصيدة قصد بها السيد
السند العالم العامل الكامل الفاضل
الجليل النبيل المولوي اللوذعي الالمعي علي
ابن ابو الحسن الموسوي التستري الجزائري ادام الله
ايام مجده وآله اجمعين في مدح سلطان السلاطين
وخاقان الخواقين ناصر الملة والدنيا والدين خلد الله
ايامه ودولته وملكه واجرى في بحار الدوام
في السلطنة فلكه معترفاً بالقصور فيها
املاً للنيل قائلاً يا ايها العزيز مسنا واهلنا
الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف
لنا الكيل والصلوة على
محمد وآله اولاً وآخراً

شمس الممالك كلها ايران … وسما الخلافة عندنا طهران
ونقول ناصر ديننا سلطانا … اذ قيل من ذا ههنا سلطان
ملك الملوك ابو المظفر ابن من … هو في محمد اسمه برهان
ظل الاله على المفارق رتبة … هل فوق ذلك رتبة ام شان
ورث الخلافة كابرا عن كابر … فابوه وهو وجده الخاقان
من ناصر الدين اسمه حق على … كل الورى لا بل له الاحسان
شرف تقادم في فروع اصوله … لم يحوه تحت السما انسان
قرت برؤيته العيون وشنفت … بجليل اوصاف له الآذان
عدل ومعرفة بحجم وضعه … في منع صرف عنده قبل بيان
فارفض سواه وامسكن بذيله … تالله في ذيل الامين امان
فالدين والدنيا بطوع عنانه … فرسا رهان حازها ميدان
لم ينعطف منه العنان المغنم … الا اطاع له البنان عنان
الله سخر جامحات بلاده … لعنانه فزهت به البلدان
ان الاكاسرة الذين تقدموا … مهدوا البساط له على ما كانوا
فرقى على فرق العلى متبجلا … بنعاله فمداسه التيجان
ان الملوك وان تعز نصرهم … ان لم يقلهم نصره قد هانوا
فاذا تربع فالجهات الست من … اطرافه كعبيده لو بانوا
واذا تخمس جيشه فمعاشر الـ … ـسبع الطباق لحكمه اعوان
واذا تفرد في الجلوس متوجا … يجمع من العلياء له الاخدان
واذا له ثنوا الوسائد مفردا … فيقال ما كسرى وما الايوان
لما امتطى متن الفخار بغارب الـ … ـتبجيل فانخضعت له الاركان

لما تمكن في الرياسة شخصه ... فاطاعه الأمكان والأزمان

فرمى بسهم جلاله عين الردى ... فتطأطأت لجلاله الأعيان

وثنى الأعنة لانتفاء الشرك فالـ ... وثني لم يعبد له الأوثان

في عهده صلح المزاج لعصبة ... علوية وتكمل النقصان

لما تزايد خلط فاسد امة ... بابية فتفصد الشريان

قمع الملاحدة الأولى عن اصلها ... فبيوتها اما ان لها بنيان

اما الصدى فيها توطن عالما ... ان ما له الا هنا اوطان

فالباب مخروب بناء فساده ... ثم المحافظ بيته خربان

ثم البهاء اريق ماء بهائه ... والصبح من ازل هو الظلمان

وجماعة النوري لا حيا بهم ... دينا ودنيا فالها ناران

نار السيوف لناصر الدين الذي ... شبت بنار سيوفه النيران

نار الجحيم لها غدا من ربها ... هنتهم الأحقاب والخذلان

من غير ناصر ديننا امر مالك ... يضعفون الأبدان والأديان

تالله حلفة صادق ان العلى ... من دون ادنى مرتقاه عيان

دون الملوك له خصائص جمة ... منها السخا والعدل والأيمان

حب النبي والسبط له ... يمد به لسما العلى وصان

زار الائمة مخلصا بولائهم ... واطاعهم فيما احتوى الامكان

هجرت اليهم منه عصبة خلص ... رقوا الى ذكر الحسين وكانوا

هم شيعة لابي الائمة سيد الـ ... ابرار من خلقت له الاكوان

مولى الورى اسد الثرى عالي الذرى ... ساري السرى ان اصبح الطغيان

في مدحه التورية والانجيل ... نطق الزبور وانزل الفرقان

اعني عليا من بطور ثنائه … موسى الكليم مناجي وطهان

من كان يمدحه الاله الذي … يأتي به متوله حيران

ما شعره ما قدره بمديح من … يثني عليه الله والفرقان

صلى عليه وآله مولى الورى … ما حملت بثمارها الأفنان

من مثل ذا السلطان يعرف كما … حق الولاء عليكم الأمعان

وجبت مودته ويندب مدحه … افتى بذلك منتهى العرفان

نضاختان الشوق عيناي بل … بدل اللآلى فيهما المرجان

سماعتان الذكره أذناي ان … ذكر القريظ لمدحه لسان

ان اللسان المضغة ما المتفه … فاذا تكلم فاللبيب يبان

اني وربي من زمان ترعرعي … في حرقتي عدمت لي الأقران

اروى من الشعر الزلال واستقي … ما ان بدا المديح ظمآن

يارب صل على النبي محمد … والآل والأصحاب يا سبحان

واقبل تضرعنا اليك بحقه … وانصره نصر العز يا ديان

وامنن علينا مقمرا ايامه … ما القلب في الاكليل والدبران

اني على مادح لك لم ازل … ولي ابو حسن آيا سلطان

من نعمة الله الجزائر نسبتي … من سادة عزت لها الاخوان

من تستر لا زالت القدام بها … من بعد ما خلى الورى الطوفان

اخواننا يدعون فيها دائما … لك يا مليك وكلها جيران

والكل منك موظفون وحقنا … قطعوه منك وليس ذا بهتان

فاذا رايت بان تمن تفضلا … فامنن والا كان ذا الحرمان

دم وابق واسلم ما انعم منشد … شمس الممالك كلها ايران



هو الله تعالی شانه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان

اعلیحضرت سلطان بن سلطان شاهنشاه ایران السلطان
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از
دار الخلافه طهران الی روز مراجعت ورود موکب
مسعود مستقر سریر سلطنت که بدستخط مبارک مزین فرموده
بسعی و اهتمام اقل الانام میرزا محمد علی شیرازی الشهیر
بکشکول در بندر بمبئی بزیور طبع در آمد و چند تصویر
دلپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود
مزید نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد



روزنامهٔ سفر فرنگستان

بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامه سفر فرنگستان است که بهمینت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بیهمتا و بخشنده مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسیم از طهران الی انزلی راسابقا در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران را با وقایعی که تا انزلی روی میدهد انشاء الله تعالی مینویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در طی روزنامه کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان بیرون آمدیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و هیچ احوالم خوب نبود

(ایران) کسالت و ضعف بنیه بسر حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را آن کسالت ندیده بودم متوکلا
علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم وغیره بودند قدری ایستاده رفتیم و از در کوچه شمس العماره
سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل و خارج شهر در راه و بیراه راندیم بطرف اسب
دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر
شده بودند نهار آوردند به بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا حسام الدوله حاجی
آقا اسمعیل و سایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از
نهار اسبها را دواندند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چهار
بیرق اول را برداشته یک بیرق اول را هم اسب وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال
مهدی قلیخان بیرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهة
وداع بحضور آمدند صدر اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم
سراپرده های تازه که همه ترمه و زری وغیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا بکن
آمدند والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست و چهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن و همانروز سوار شده بجهت شکار بماهورهای حوالی کن رفتیم نایب السلطنه
در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقرخان حسین خان اسدالله خان
بودند میرشکارها از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دو ساله با چهار پاره زدم
الحمدلله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بحمدالله مزاجم در نهایت صحت و سلامت
است و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است و هنوز
خوردنی نشده چغاله و شکوفه هم در ثمرات قریب باتمام است گل زرد و گل سرخ هم تک
تک دیده میشود مهدیقلیخان یکشب به شهر رفته با حالت ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست و پنجم

۱ (ایران) درعمارت کن توقف شد امین الدوله علاءمحسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده اند

پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضدالملک عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد امین الدوله از شهر آمده بود دکتر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز منیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه وغیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد معتمدالملک هم بود نصرة الدوله معتمدالدوله اعتضادالسلطنه عمادالدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاهداشته بودند الحمدلله بادمیوزید ایلچی آمد دو نفر هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژدافر هم همراه او آمده بود مرخص شده به مملکت خود برود منیف افندی زبان فرانسه میداند به خصوص فارسی را خوب حرف میزند سناً متوسط است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ آب جاری بود آفتاب گردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان امین الدوله ادیب الملک وغیره نیز بودند

یک شنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا و قایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز به

۵ (ایران) به حضور آمد جناب آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی به دیدن آمده بودند خازن الملک جواهرآلاتی که باید همراه برد آورده بود

سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصیکه از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه به حضور آمدند امام جمعه آمده دعای سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهه اصطبل خاصه آورده بودند از میان حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد دبیرالملک هم سوار اسب دراز ترکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمدالدوله حسام السلطنه عمادالدوله نصرة الدوله بود معتمدالدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود مسیو بکر وزیر مختار دولت روس که تا ازلی بایستی بیاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد مهدیقلیخان امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوم ربیع الاول

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیرالممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی ازلی در رکاب است عضدالملک دیشب از شهر آمد ناصرالملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرخص شده بشهر معاودت نمود قراول ایرود تا ازلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر مراجعت کرد

پنجشنبه سیوم ربیع اول

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان امین لشکر وغیره هم ملتزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب

اسب بجهت اصطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرانیدند یک صد
نفر سواره مکری بسرکردگی حاجی آقا بیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت
کنان راندیم بعد از آن بکالسکه نشستیم منزل امروز کازران سنگ است مسافت راه سه
فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند
همه جا سبزه و مرغزار است صاری اصلان که از شهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه شده بطرف عبدالله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم گرد
و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته
در اطراف و حوالی گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین با یکقطعه زرد دره صید کردم
امروز حکیم دیکسون و مسیو طومسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدم که بفرنگستان می‌آیند
میرزا عیسی وزیر دار الخلافه و معادن الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس دفتر لشکر هم
امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج
پنج فرسنگ مسافت راه است از دهات خاک علی و غیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم
وزیر مختار دولت روس را با کرل مترجم دم کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره
ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود بحضور
آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و
کلانتر و کدخدایان شهر و غیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته بحضور آمده معرفی شدند
نهار در بین راه صرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امین خلوت که عقب مانده بود
بچاپاری رسیده باردو ملحق شد سواره ابواجمعی اسد خان قراباغی که جزو غلامخانه هستند

۷ (ایران) با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدهند پسر اسد خان
که سرکرده سوار است جوان خوبیست نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدر اعظم صحبت کنان
وارد اردو شدیم صدر اعظم مرخص شده بشهر رفت باد سخت سردی می آمد شب گذشته بسیار
کم خوابیده بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می آمد با اینکه مدتی باریده بود باز میبارید
این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم
مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان از کنار شهر
گذشته افتادیم بجاده آقابابا دبیرالملک از اینجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز
برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا اکثر گل و سبزه است در باغات
قزوین یکنوع گل و برگ دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد گفتیم از ریشه و تخم آن بیاورند
و در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریه محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیشخدمتان مشکوة الملک وغیره بودند چهار ساعت
بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که
کل تجیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از
شدت سرما همه افسرده و از کار مانده بودند

دوشنبه هفتم

باید بخرزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت
دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه
بد بود سوار اسب شده کالسکه ها را برگرداندند صحرا امروز همه سبز و گل بود اما سرما بهیچوجه
نمیگذاشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلیجه و سرداری
خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم بود که هیچ لباسی دارم زیر گدوک خرزان دره بود
که آب کمی می آمد نهار آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود عضدالملک امین حضور

(ایران) صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق وغیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم
این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است
اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفهٔ غیاثوند میکنند
حسنعلی خان جنرال که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد با صدر اعظم صحبت کنان
میرفتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان
غیاثوند سرکرده سواره غیاثوند احداث و آباد کرده است خوب جائی را آباد کرده
که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یکفرسنگ و نیم راندیم تا بخرزان رسیدیم
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما
و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمدلله وارد منزل شدیم باد نبود اما مه
غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم میبارید چو هر سرما طوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلخانی و صاحب
دیوان صحبت کنان میرفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره ها و کوهها را
حاصل کاشته اند مهدیقلیخان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره ها یاس زرد زیاد
بود خلاصه همه جا راندیم مهدیقلیخان جلو رفت آفتاب گردان زدند آب شاه رود زیاد
بود وکیل الدوله عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور
مهدیقلیخان وجیه الله میرزا علامحسین خان امین السلطان جعفرقلیخان وغیره بودند نهار آوردند
آدم وجیه الله میرزا که در شط کوفه بآب زده بود با کمال جرأت این جا هم با اسب بآب
زد الحق خیلی جرأت کرد تا عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل
دو کالسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهت فروش بطهران میبرد
هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل همان دره وسیعی زده

زده بودند بحمد الله باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشتجات از معتمد الملک آورد ملاحظه شد — چهارشنبه نهم

امروز به منجیل میرویم صبح زود سوار شده رو براه نهادیم حسام السلطنه از راه کبندی آمده بود بکبندی را
تازه خریده است در منزل آقابابا از اردو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت
کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته گرم و مگس زیاد بود در راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم تا به جنگل بالا
بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده
رو بمنزل راندیم در این راه میرابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشتی نصرالله خان طالش
گرگانرودی دیده شدند سواره ابواب‌جمعی نصرالله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند *
نزدیک بمنزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرد
هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو زد لهذا اردو را نزدیک منجیل در دره
که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه
درین منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای
زیتون که در اینجا رسته یکسر بطرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال منجیل و هرزه بیل همه جا حاصل
کاشته اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراشی را در لوشان
مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد ..

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع
مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و تردد
بسمت گیلان از همان جا است در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار
صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی
ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهمان صحت مزاج است که در
هشت سال قبل ایشان را دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندیم تا به قیلده رسیدیم همان

مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد. باز هما بجا نهار صرف شد نارنج بهار کرده و انار تازه گل داده بود طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب باز و شناگر زیادی دیدیم که در آب سفید رود که در طول راه واقع بود شناگری کردند

جمعه یازدهم

باید بطرف امام زاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم گل زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت میکردیم که ناگاه پای اسب صدر اعظم در گل لغزیده از اسب پرت شد ولی بهیچوجه صدمه نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آدم امین السلطنه بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضاد السلطنه عماد الدوله از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل میتوانست از آن عبور نمود ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه مزبور که وصل بسفید رود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوة الملک صنیع الدوله وغیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است درشکه ما را حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز ورود بشهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخواسته قدری راه را سوار اسب بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و مسیو گریل مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل ک

گاه گاه میان جنگل میخواندند از ده سراوان و شاه آقاجی هم که تسلیم معتمد الملک که از رشت
باستقبال آمده بود با میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک که با پرنس منچیکوف مهماندار از پطر
بورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از طهران مأمور به پذیرائی
مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست چپ راه در سایهٔ درختان جنگلی صرف
نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آن را
با آجر و گچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار گیلانی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند
از علماء لاهیجان و غیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جناب حاجی ملا رفیع و
حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبد الباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از
کالسکه پیاده شده باسب سوار شدیم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده
با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب
مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای ما زده بودند پرنس منچیکوف مهماندار کولونل
براک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس مسیو گریبل مترجم سفارت
حکیم الممالک یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچیکوف شخص محترم و از اعیان
دولت روس است و جنرال اجودان مخصوص امپراطور و سنا قریب بشصت سال دارد

یک شنبه سیزدهم

صبح سوار اسب شده برای انزلی راندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی
از اهل شهر تا نزدیکی پوسار ایستاده بودند از پوسار بآنطرف از اسب پیاده شده بکالسکه
نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر گمرکخانه نهار
خوردیم لتکه دو کرجی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلتکه نشستیم قدری دور تر
از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک تجار را نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است
که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از

(ایران) از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سونیلین و حلیم طولوزان نشسته بودند در
کشتی دیگر موزیکانچیان روسی بودند و ما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده
بودم ساخته آورده اند آنچه لازمه زینت است از آئینه ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز
این کشتی دارد و ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید بعد از تماشای اطاقهای کشتی بعرشه
آن که سایبانی از ماهوت کلدوزی داشت رفتیم وزیر مختار روس دریابیکی را بحضور آورده
معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان عمله خلوت
که بکشتیها داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد
انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدی الورود به کشتیهای روسی که دور از
انزلی لنگر انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان و بارها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس
آمده بود که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چنان تندرو نیستند
کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور
با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام
الدوله نایب الحکومت گیلان بود باتمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمد الملک
تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و
بنای آن تماماً از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب
و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در آنجا موجود و آماده است
چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب ماهتاب خوبی
بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا از رودخانه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخواسته

(روس) بندر پانگاه کردم دیدم متصل قایق و کرجی است که بار و آدم از انزلی به کشتیها حمل میکنند
هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصری می آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صافی
و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت بهتر نمود فرستادیم صدر
اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای
سفر خواند جمعیت غریبی از هر قبیل شده بود اول بکشتی تجارتی خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطین
رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس منچیکوف مهماندار و سایرین هم حاضر بودند قریب
دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و ملتزمین رسیدند تخمیناً ساعت بغروب مانده لنگر کشتی را
کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک مینمودند و از جلو و عقب و طرفین
کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی ماندند کشتی ما به تعجیل راه افتاد این کشتی ما اطاقهای
خوب دارد همه با زینت و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیشخدمتان امپراطور با اسباب قهوه خانه
وغیره از پطربورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند از این قرارند اشخاصی که
در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ماست هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک
منشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه مهدیقلی خان حکیم طولوزان عکاس باشی
غلام حسین خان محقق امین خلوت فرخ خان وجیه الله میرزا جعفرقلیخان قهوه چی باشی آقا رضای ده
باشی میرزا عبدالله فراش خلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی
حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه ۳ نفر آقا باقر
اشخاصی که در کشتی برتینسکی بودند عز الدوله اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله
عماد الدوله علاء الدوله ایلخانی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله
نصر الملک مجد الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جنرال میرزا رضاخان اجودان صدارت
ابراهیمخان نایب میرزا احمدخان ولد علاء الدوله جلودار دو نفر مهتر یکنفر نوکر ملتزمین هشت نفر
مسیو دوبسکی وزیر مختار نمسه مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس مسیو دیکسون حکیم انگلیس

 اسامی اسبها اسب جلفه اسب ظل سلطان اسب جافی اسب صباح الخیر حسام السلطنه

حکیم طولوزان میگفت دریابیکی روس سربطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر بطری شکسته پارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریابیکی را دیدم که عینک آبی گذاشته بود از خود او سؤال کردم همان تفصیل را ذکر نمود افسوس خوردم نزدیک عصر که بعرشه کشتی رفتیم کشتی براتنسکی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب را باکمال راحت خوابیدیم

سه شنبه پانزدهم ربیع الاول

اول طلوع با ابتداء دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر محسوس میشد این سواحل خشک و بیدرخت است و جزء بادکوبه محسوب میشود بوته گز زیاد داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف آن چند خانه و ارسکنی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست راست جزیره پیدا بود بعضی بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است اما حالا هیچکس آنجا نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد بباد کوبه بردند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و ده باشی و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری مینمودیم از صاحب منصبان و عمله کشتی جز امیرال و چند نفر از ملاحان و غیره سایر افتاده بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی ما می آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و مواج بود مع هذا اندکی خوابیدم صبح که برخواستم بدریا نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم

 که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیر اطمینان میداد که تا ده ساعت دیگر نزدیک
بدهنه شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و باینواسطه تلاطم نخواهد داشت
خلاصه نزدیک بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنکران
و مازندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم از شب گذشته
رسیدیم بجائیکه معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید از این کشتی به
کشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا
آنها را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخان از پرنس منچیکوف
بحضور آورد اسم حاکم مسیو پیپین *Pipine* است آدم درست کار قابلی بنظر آمد زبان
فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا
حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی ترخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام
بآن کشتی رفتیم کشتی کوچک دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند
کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخواسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمدلله از دریای بزرگ
خلاص شده برودخانه وسیعی که اسمش ولگاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد با عرض
رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت
گلوله تفنگ عادی از این طرف بآنطرف نمیرسد آبش گل آلود و بغایت تند مانند دریا
مواج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بید متعارفی و بید مشک و زمینها
همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذهب بت پرستی دارند در اینجا سکنی
گرفته اند لب رودخانه الاچیق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند
و غنم [illegible] چند ده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود

دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد در هر ده
یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است
کشتی ما محاذی هر یک از این دهات که میرسید اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورا می کشیدند
درین دهات هیچ چه باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ
بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف Sapogenikoff بود ماهی
مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نخواسته
بودند نمک سود نموده نگاه دارند و زیاد عفن شده بود در رودخانه انداخته بودند آب نیز در ولگا
بسیار گوارا است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهیخوار بسیار
در هوا دیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا از دم دو کشتی
کوچک تجاری و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه راندیم تا مقارن ظهر از دور
سواد حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع
و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره مابین دو شعبه رودخانه واقع است یکشعبه بزرگ
رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد در روی آن بنا شده است
و طرفین رودخانه کوچه ۲ ※ هورا باصطلاح روسها عبارت از تهنیت و ورود و دعای
خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقاً باد
میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است ※ ۲ و خانه است مساجد زیاد دارد
که اکثر آنها متعلق بتاتارهاست یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایرانست خلاصه وارد شهر شدیم
کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد ازدحام غریبی از
مرد و زن بود انواع ملل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق و غیره
در کنار راهها و معابر گروه گروه بودند و پیوسته هورا میکشیدند همه جا از توی رودخانه آمدیم
تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروز صبح میرزا ملکم

۱۷ (روس) میرزا ملکم خان و زیبان خان و میرزا اسدالله خان قونسول تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملکم
خان از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله آمدیم بمحض اینکه قدم بخشکی
نهادیم یکدفعه جمیع مرد و زن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده همهمه غریبی بود طرفین
معابر و راهها چندانکه گنجایش داشت مرد و زن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت
و شکوه ساخته بودند طاق نصرة را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند از
دم اسکله الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است
که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد
و بران نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان دران نهاده تاریخ ورود ما را به شهر حاجی ترخان
نقش کرده بودند کالسکه روبازی که بچهار اسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق
قانون روس جلو اسبها را بدست گرفته ایستاده بود پرنس منچیکوف را با خود در کالسکه
نشاندم یکدسته سواره قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند و جمعی کثیر از مرد و زن و پیر و جوان
پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک و همهمه زیاد بود و همه جا اطراف
کوچها و مناظر خانهها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدار الحکومه
که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه بنظام ایستاده
بودند همه جوانهای خوب با لباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم
سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی
و وسیع و پر [...] بورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی
گلدانهای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد دارد تالار سلام
و اطاق سفره و منازل خوابگاه وغیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از
اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای
معمول ایران نیست یعنی در گوشههای اطاق قطعه ای از دیوار را بطور برجی از کاشی سفید جلو آورده

(روس) آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذیکه درین حروجی تعبیه شده
هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر
حمام میرود سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و گل و غیر
در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد
یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاهداشت زمین
حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای
پله ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرهای
آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم مسیو دوبسکی وزیر مختار بینه
و مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از
جلو میسکو بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل بیراکت و مسیو گریبل آمده گفتند
که اگر میل دارید مشق تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت آلارم یعنی علامت
اضطراب انیانقین را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه
چیها با عراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده هر محله برنگ مخصوص بودند همینکه
در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین
تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن عمارت نگاهداشته متصل آب می
انداختند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشاخانه رفتیم
هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و ازدحام غریبی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر
ندارد همین که وارد شدیم پرده را بلند کردند انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیگرها
را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد دسته
بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند
این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشاخانه ببالاخانه جنب آن رفته عصرانه ای از گرما

 از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم ۱۷

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام والصلوة است و امروز باید توسط
کشتی برویم بسار یقسین از اینجا به راه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار با طاق سلام رفته اعیان
و نجبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخلوی اینجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفتیم به مسجدیکه مخصوص مسلمان شیعه است
پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست باز امروز از هر کوچه که میگذشتیم
مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد و خاک کوچه را فرونشانده
بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم
جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند
شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز
خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد ناجی از اهل رشت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری
بفارسی گفته بود خواند بعد به مسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در آنجا بودند
مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی
بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه به مسجد شیعه هاست بعد بعمارتیکه بعضی از اسباب پطر
کبیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفتیم دو قایق بزرگ آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود
ساخته بود بخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب زینت کرده بود صورت پطر کبیر و کاترین را
هم آنجا نقش کرده بودند استکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پطر کبیر بوده و
معروفست که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جد همین پرنس منچیکوف که مهماندار ماست در آن
شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده است
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهت اهالی حاجی ترخان فرستاده شده

روس دیگر از اسباب تجارتی پطر کبیر از اره و کلنگ و تبر وغیره بود که با آنها کشتی میساخته است بر دیوار با بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ وغیره نصب کرده بودند و بیرون در از دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا باسکله رفته بکشتی بخار موسوم بالکساندر که از کمپانی است نشستیم سایر همراهان هم درین کشتی هستند این کشتی بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع دلواز دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تندرو است در بین راه چند کشتی دیده شد که از سارتسین بحاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتی ها بودند رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریایی بعضی جاها اینقدر عریض است که سواحل بهیچوجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رودخانه پیدا میشود دهات معظم دارد که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ خوش وضعی از فالمقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیداست تپه است و چمن و سایر اشجار بسیار خوش منظر است گله گله خوک سیاه و ابلق در سواحل چرا میکردند گوشت این جانور را اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دنیا و ساحل ازین خوش منظرتر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت بود شام خورده خوابیدم

جمعه هیجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیرالملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و طوفان سختی در طهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سارتیسین شدیم که ابتداء راه آهن از انجاست و در بلندی کنار رودخانه ولگا واقع شده

۲۱ (روس) و طول شهر سمت رودخانه است یکشعبه از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که
شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن میشود
جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در اینجا جمع شده بودند همین که کشتی لنگر انداخت
کالسکهای بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم
حاکم ساراطوف *Saratof* که شهر ساریتسین *Tzaritsim* جزء حکومت
اوست بحضور آمد اسمش کاوکین وارافسکی است *Gavkin Varasski*
مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجبای ساراطوف وغیره
وصاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی
خوب آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران را بالای طاق نصرت نصب
کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجددا به کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام
صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از اینجا مرخص
شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکهای
راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقهای
متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم
تخت کالسکها همه بهم وصل بود بطوریکه به جمیع کالسکها میشد رفت و آمد اشخاصی که
در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه ما نشسته و شاهزادگان و سایرین با یکدسته
کالسکه دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب و
راحت است ساعتی پنج فرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای
خوب گذشته ایم بجهة اینکه هر چه به صحرا نگاه کردم همه جا سبزه چمن گل گیاه گله مادیان و
گوسفند خوک وغیره دیدم و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد
این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن

باز همین از یک پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون
Don میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک
قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استاسیون Station
ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عرّاده ها و خوردن
قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوب است و همیشه چند
کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون حاضر است امروز
از ایالت تامبوف Tambof میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پائین
آمدیم صاحب منصب و سرباز و زن و مرد زیادی آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم
همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سک لبسک است
Borisoblebsk جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این شهر باستقبال آمده
بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از
از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در
پرواز بود کالسکه بمحاذی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم
صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا تنها یک بند انگشت از زمین بلند
شده است خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف Koslof آنجا جمعیت
زیادی بود کارگذاران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود مهمانخانه عالی
بسیار خوبی سر راه بود نهار هم حاضر کرده بودند نجبا و متمولین روس در اینجا ایلخی دارند
اسبهای خوب اینجا عمل می آید چند راس از اینها را آوردند دیدم چند نفر از جنرالها و صاحب
منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم قدری که گذشت
براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده نمیشد شب در کالسکه
گذشت صبح زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولگا میریزد بعد از

از کوسلوف نصف شب بریازان Riazan رسیده بودیم و دو ساعت از روز
گذشته باستاسیون فوستووو Faustowo رسیدیم کالسکه را نگاه داشتند تا کالسکه
شاهزادگان رسید از آنجا ما و همراهان بجهة ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فو
ستوو پرنس دالقوریکی Dalgoruki حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شئونات است
باستقبال آمد در کالسکه بحضور آمد مسیو کامازوف Camasof مترجم
اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیری است
ایران هم آمده است خلاصه راندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبد های کلیساها که همه مطلا بود جاهای خوش
بسیار عالی باغچه ها باغات عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بگار
Gare که توقفگاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه
آمدیم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت
کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتان بردیف در کالسکه ها نشسته
از عقب می آمدند بهمین طور از کوچه ها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا
رسیدیم بدروازه ارک عمارت کرملین Cremlin که از عمارات معروف
بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازی از آجر دارد و بر روی
تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه هم درین عمارت است
از نزدیک آنجا ها گذشتیم یک توپ بسیار بزرگی در ب عمارت گذاشته اند که با آن بزرگی
کمتر دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبه خانه
بود زنگ با آن بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود توپهائیکه از ناپلیون اول در جنگ مسکو
گرفته در جبه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم گراف لنس دورف
که مرشال این عمارت و مدیر خالصه جات و باغات مسکو است

جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند ما را راهنمائی
و عمارات را معرفی مینمود وصف عمارت کرملین را حقیقة نمیتوان نوشت از پله زیادی بالا رفتیم
بطوری ساخته اند که خیلی براحت بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره در آن
راهروها بود وسط پله و راهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست
یک پرده تصویر جنگ روسها با مغولها نصب است بعد با طاقی بزرگ و از آنجا بتالار
بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دو سنت ژورژ *Chevalier de Saint Gorges*
است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هر کس در قدیم و جدید این نشان را گرفته و میگیرد
اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است جار و چهل چراغهای بسیار
بزرگ دارد از آنجا به سال دو ترون *Salle du trone* یعنی تختگاه میرود این تالار
هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطوری را با پرده دیهیمی که ساخته در صدر
تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از آنجا بدو سه
اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیک مهتابی مانند جائیکه
از روی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیداست قدری آنجا گشتیم درین عمارت در سنگ
کردن گچ صنعت غریبی کرده اند که گچ مثل آینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهای
خوب در این عمارت و اطاقها است مثلا دو ستون سنگ سماق یکپارچه بلند در اطاق
خوابگاه است و در تالار ستونهای طحیت بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است یورت
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش
کرد گلدانهای بلور و چینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستان
های طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار
قشنگ بود یک گالری د طبل یعنی جائیکه پرده تصویر میاویزند در این عمارت است که مانند
دالان طولانی جائیست و جمیع پرده های اشکال و نقش کار قدیم را در آنجا نصب کرده اند اشکالی

بسیار خوب کلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچها بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پلها بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ Loge جلوس. Scene یعنی جلوجائی که بازی را در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرنس دالقوروکی حکمران مسکو در اطاق ما نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقاص زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی و رقص بی تکلم درین بین هم میرقصند و هم بازی در می آورند بانواع اقسام که نمیتوان شرح داد روبروی مردم پائین محل رقص و بازی هم موزیکانچی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته روشنی های رنگارنگ از گوشها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشنماست و رقاصان هم هر مرتبه بلباس دیگر در میآیند و رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند بیس Bis یعنی ایضا خلاصه بعد از اتمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود ما بعد از یکبازی که هر بازی را یک آکت میگویند رفتیم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شاهزادگان و سایرین در لژ اولی ما نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود در رفتیم منزل اسم رئیس تماشاخانه کاولین است

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پائین عمارت کرملین که جواهرآلات و تاجهای قدیم پادشاهان وغیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در تو ئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود و هم جواهرخانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آئینها گذاشته اند از چینیهای قدیم و طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکیک تحویلدار و ناظم

۲ روس آنجا که اسمش سولووییا *Soloviessa* است نشان میداد که از جملهٔ آنها اسبابی
بود که در جنگ پولطاوا پطر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از
زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده اند و جنگ میکرده با چند بیرق از
آن پادشاه دیدیم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر و اغلب تاجها جواهر
خوب داشت بوضع زرگری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یک عصای ساده هم از پطر کبیر بود دیگر
لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مخلفات اطاق الکساندر اول و پطر کبیر همه آنجا بود دو تخت
مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان
روس بر سم هدیه فرستاده است دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان
حمید خان پادشاه دوم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر و چکمهای
اسکندر اول همه آنجا بود و صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند
دیده شد کالسکهای بطرز قدیم آنجا بود بعد از تماشای آنجا بمدرسهٔ لازارف رفتیم مدرسه
خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان و روس آنجا السنه مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه
دلیانوف *Delianof* است بعد از مراجعت از مدرسه صاحبمنصبان و جنرالهای
نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مردمی بلند قامتی است ژنرال
ونس تول *Gildenstol* شب را بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب در آوردند
بعد بخانهٔ پرنس القورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشریفات مجلس را
بعمل آورد

روز بیست و سیوم ربیع الاول

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم و دستجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد
بموزه اتنوگرافی *Ethnographie* که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از
طبقه از موم بقدر جثهٔ آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای مومی
پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم از وحشیهای ینگی دنیا و افریقیه برای

تماشا چیده اند در کتابخانه آنجا گفتند دویست هزار جلد کتابست امپراطور هر وقت
بمسکو می آیند در اطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجا را هم گشتیم بسیار اطاقهای
خوبیست از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزاره های مرمر و میز و صندلی و آئینه و نیم
تخت بهتر از آن تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده
در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بگار نیکلا که سر راه آهن پطربورغ است
رفتیم که انشاء الله امشب به پطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما ایستاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت
مسکو سیصد و پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکو داده شد شاهزاده ها و رجال
کالسکه ها می نشینند شب در کالسکه شام خورده خوابیدیم

روز بیست و چهارم

صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو
دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی
از رودخانه عظیمی موسوم به ولک Wolk که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته
بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمین ها را مرداب کرده است دهات
متعدد میان مرداب ساخته اند راندیم تا بیک استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم
جمعیت زیادی بود مأمورین وزارت خانه شرقیه استرماکوف Stramakof
که نایب پرنس گرچاکوفست بحضور آوردند استرماکوف مرد مسنی است اما خیلی زرنگ و
با کفایت و دیپلومات Diplomate قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته
راندیم نزدیک شهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده مهیای ورود شدیم کالسکه در کار ایستاد
اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزاده های خانواده
سلطنت و سردارها و ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه
کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب گراندوک نیکلا سپهسالار

کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور رئیس قشون متوقف پطرزاد و نواب گرا
ندوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور
داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سر راه بودند از آنجا
کوچه معروف بنوسکی Newski که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه
عمارت سه مرتبه و پنج مرتبه فرش طرفین کوچها از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه صدا
نکند هر وقت اراده از روی سنگ فرش میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته
بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه روبازی نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب
بود طرفین کوچه و بالاخانه ها و بالای بامها مملو از مرد و زن بود هورا میکشیدند متصل من و امپراطور
با مردم تعارف میکردیم مدتی راندیم تا از زیر یک طاق و کریاس مرتفعی گذشته وارد میدان جلو
عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلندی از یکپارچه سنگ در این میدانست که مجسمه امپراطور
الکساندر اول را از چدن ریخته بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شده
با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پلها و تالارها
بودند از اطاقها گذشتیم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پردهای خوب ستونهای سنگ
سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نوشتن ممکن
نیست بخصوص یک گلدان سنگ ملخیت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی
یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم اطاقهائیکه مخصوص ما بود از آنجا امپراطور وداع کرده
بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار با وقار تکلم می
کنند و راه میروند خلاصه قدریکه نشستیم کنت آدلربرک Comte Alderberg
که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیست و بنیه قوی دارد آمده نشان سنت اندره
Saint Andre مکلل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است
با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتیم بازدید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدراعظم و میسو کامازوف
Kamasof مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام
سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته
بمنزل آمدم ساعتی بعد بازدید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و سن بیست و پنجسال است زوجه ایشان دختر پادشاه
دانمارک است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام
خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق در کالسکه نشسته بتماشاخانه
رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود دم در تماشاخانه پیاده شده از پله
زیادی بالا رفتیم در لژ روبروی سن نشستیم در این لژ امپراطور من ولیعهد زوجه ولیعهد گراندوک
قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب
و جنرال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه داره و همه مراتب پر از زن و مرد بود شاهزادگان
ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با گاز روشن میشود و خیلی خوب
میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و بازیگرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد باطاق
دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر و اسمش ژنرال لوفلو Le-flo
است و ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت با امپراطور
بلژ پایین که نزدیک بمحل تماشا بود رفتیم دو اکت هم Acte آنجا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت

روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس گرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد میسو گریبل ترجمه میکرد پرنس
گرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست هفتاد و پنجسال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور
آمده باتفاق در کالسکه نشسته بمیدان شاندمارس Champ de mars
یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی

زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز آلاچیق بکرد آن یکسمت
میدان زده بودند زوجه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان ما در آنجا بودند
بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر آمده
سواره ایستادیم قشون از جلو ما دفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند
که ایشان هر فرمانی میدادند شیپورچیان با شیپور بقشون میرسانیدند اول دسته سوارهٔ مسلمان
خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
و پیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب با لباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکرنگ
بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدمبورغ Prince de
Oldenbourg که نهار مهمان بودیم خانهٔ ایشان مشرف بر آن میدانست دختر این
شاهزاده زن نواب گراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه
بود بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزاده های ما و صدر اعظم و غیره هم بودند در
این نهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائیکه در مدرسه مشغول
تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه ها دیده شدند خود امپراطریس در پطر نیست
بعلت درد سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب گراندوک نیکلا
که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طو
لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه
نشسته رفتیم منزل ایشان بسارسکو سلو Tsarskoe-selo که از ییلاقات سلطنتی
بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ما هم
قدری در موزه ارمیتاژ که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی
دارد نباشد روز دیگر انشاءالله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب بمجلس بال نجباء رفتیم
روسای نجبا تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمده

(روس) آمده دست ما را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل رقص است اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در اینجا گردش میکنند و می‌نشینند قدری که گذشت بمنزل رفتیم رودخانه نوا از سمت شمال پطربطرف مابین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانهٔ عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می آید که بسیار صاف و خوب مثل یخ توچال البرز است میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم ما را از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتیست که منزل ماست و طرف مقابل قلعهٔ کهنه ایست که در ایام پطرکبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا دارد مقبرهٔ سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است کوچهای پطربورغ با گاز روشن میشود

روز بیست و ششم

صبح که برخواستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یکیک را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتیم در تالار همه سفرا احوالپرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوفلو General Leflo ایلچی فرانسه که مرد پیر هوشیاری است لورد لوفتوس Lord Leftus ایلچی انگلیس کیامل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دوروس Prince de Reuss ایلچی آلمان وازکهٔ دول اروپ و ینگی دنیا و یونان ایلچی و شارژدفر به حضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهار خوردیم پرنس اولدنبورغ هم که دیروز خانهٔ او نهار خورده بودیم دیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند به مشق افواج ولی من امروز بجهة تماشای ارمیتاج به مشق نرفتم امروز بلمپه چیان هم در پای عمارت مشق کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم تماشای ارمی تاج Ermitage رئیس آنجا که اسمش کیدیانوف Kidianof

(روس) و هم رئیس تماشاخانه با و مرد پیرسیت حضور داشت یکیک اسباب‌ها را نشان میداد اطا
قهائیکه پرده‌های صورت و مجسمه‌های مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سبز و غیره
داشت و اغلب ستونها یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فنلاند است میزهائی
که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و گلدانهای ملخیت که سنگ سبز است انواع چیزها
عجیب و غریب با تماشا بخصوص اشکال مجسمه مرمر به هیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه ایستاده
و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یک زن بزرگ ایستاده بسیار خوشگل بود که شخص نمیتوانست
سه روز نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت
نمیکرد از یکدقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق و الان بدالان گردش میکردیم بعد از
پله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت
هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفته خریده آورده است
یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل اما همه اعضا با تناسب در آورده بودند سکه
های قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور در آورده همه را زیر آئینه‌ها چیده
بودند پرده‌های صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهای
بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت
شده رخت پوشیدم عصری در منزل امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد
نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادگان و همراهان ما جمعیت زیادی
بودند اول باطاق خلوتی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم
بسفره خانه سر میز نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند
شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همانساعت
از قلعه توپ انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربی بسلامتی امپراطور
خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش

گردش کردیم امپراطور وزراء و بعضی جنرالها را معرفی کردند بعد ما رفتیم امپراطور هم برگشتند
کالسکه رو بازی حاضر کرده بودند در آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمهٔ امپراطور نیکلا که
از چدن ریخته اند گذشتیم بسیار مجسمهٔ بزرگیست روی اسب قرار داده مقابل کلیسای ایساک است
کلیسای ایساک هم از بناهای بسیار عالیست تماما از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق
قطور بلند در اطراف آن بنا داشت هوا سرد بود برگشتیم بمنزل شب رفتیم بتماشاخانهٔ میشل
Michel امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو بودند صدر اعظم و وزیر دربار روس
و غیره بودند در لژ اخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانهٔ اولی کوچکتر اما قشنگ و بازینت است
شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما بسن *Scene* بسیار نزدیک بودیم در این
تماشاخانه کومدی در می آورند یعنی تکلم میکنند یکزنی از اهل سود بند بازی بسیار خوبی کرد بعضی
اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش
نبود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر در می آورد شخصی روی گلولهٔ بزرگی ایستاده با گلوله راه میرفت
و چند چیز مثل کارد و غیره تا مدتی بهوا می انداخت و با دو دست میگرفت زنی فربه که رخت تنگی
پوشیده و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و دولوسیپد مینامند سوار شده میراند
خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطریها پنبه داشت با عرق
آتش زده زن کالسکه را از توی شیشها بچابکی میگذراند در آخر از عراده بزمین افتاده دامن پشت
لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو ویوان *Tableaux vivants*
در آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن و بچه و غیره بیحرکت و بطرزهای خوب می ایستند و
می نشینند که بسیار خوش آینده است مثل پرده نقاشی آرام آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده میشوند
بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که موسیو طیر رئیس جمهوری استعفا نموده
سردار را رئیس کرده اند مارشال ماکماهون

روز بیست هشتم ربیع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروز می آمد امپراطور در سارسکوسلو هستند و امشب بنا بود در جزایر

آتشبازی کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنیها کردیم اول بخانه گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحر است رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب من
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را نوشته
بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار با صفا آنجا هم علیانی کشیدیم بعد برخاسته
اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ وغیره آنجا زیاده بود کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گراندوک قسطنطین هم فردا میرود ببحر سیاه
کشتی ساخته اند باب بیندازد از آنجا برگشته رفتیم خانه گراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود
زوجه ایشان که دختر پرنس اولدنبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوببیست بودند دخترها و پسرهای
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته
برگشته رفتیم منزل پرنس گرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفته در اطاق آخری نشستیم
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته منزل باری یتنسکی Barinyotiski
که زیر عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یکوقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را
این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بر رو کشیده بود جائی هوای سرش پیدا
بود مرد پیریست محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را تیغ انداخته و نه
هایش ریش دارد فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل گرجستان است دیده شد
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی بتماشای جواهرخانه ارمی تاج رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود
کوکت کردند بسیار خوب چیزی دخروس مطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاقها گشته
از آنجا با در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور آنجا همه را دیدیم الماس بزرگ
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود یکتاج

الماس کوچکی هم با گردن بند برلیان بسیار اعلائی مال امپراطریس است جواهر دیگر هم بود
بعد برگشتیم بمنزل درین عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنهارا گردش کردیم شب را بعد از
شام رفتیم بتماشاخانهٔ بزرگ امپراطور اینجا بودند خیلی صحبت شد در لژ پایین نزدیک محل بازی
نشستیم صدراعظم والدربرغ Alderberg و گراندوک قسطنطین وغیره هم بودند
بازیرا تیرکیبهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در
یکی از پرده افتادنها با امپراطور پس رفتیم از دحامی بود دختر هارسخته دست امپراطور را میبوسیدند
شاه زادگان وغیره در لژ روبروی من بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته
رفتیم منزل الحمد لله علی کل حال در حاجی ترخان و مسکو و پطر در شهر و کوچه ها کبوتر چاهی زیادی اینکه از
آدم فرار کنند راه میرفتند

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدراعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد
با امپراطور بکالسکه سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دو سه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق
حاضر کرده بودند هوا ابر بود باران بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار
اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل
سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق و مسلمان قراباغ که
متجاوز از صد نفر بودند جلو ما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچه ها خالی میکردند چند نفری هم سخت
زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم به
کالسکه بخار نشسته بسارسکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه
شده رفتیم بقلعه و بانک دولتی اول ببانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول
و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره به همه جهت دو کرور با پول ایران موجود بود شمشها را
مثل همه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند و زیر داخله روس که اسمش رتن [illegible]
[illegible] اینجا همه را نشان داد بعد از اینجا سوار شده راه زیادی رفته از رو

۴۳ (روس) جسر بزرگ ممتدی که روی رود خانه نوا *Neva* است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران
قلعه جنرالی بسیار پیر است رعشه هم دارد اسمش کارساکوفست *Carssakoff*
اول بمقابر سلاطین روسیه رفتیم جائیست کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین را که از مرمر است
درینجا و پهلوی هم چیده اند از پطر کبیر تا نیکلا همه اینجا دفن اند از اینجا رفتیم بضرابخانه که در همان قلعه است
امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم بجائیکه مدال میزنند یک
مدال طلای بزرگی بیادگار ما زدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی
تاریخ ورود و آمدن و اسم ما را نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور
مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاه
زادگان و پیشخدمتان وغیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور برسم بازدید قدری نشسته
بعد باطاق امپراطور رفتیم ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت
زیادی از مرد و زن و صاحب منصبان و جنرالها و همراهان خودمان بجز اعتضاد السلطنه و علاء
الدوله که گفتند ناخوش اند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست
زن ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدمبورغ را گرفته از عقب آمدند
زن و مرد هم دایره زده بودند دور دور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و
انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاهزادگان وغیره بنای رقص گذاشتند همه
زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم
متصل با امپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد را
گرفته رفتیم بتالار سوپه *Souper* تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت
خرمای زیادی توی تالار بقشنگی تمام میان گوزها بود که دور هر گوزه خرما را میز و صندلی زیادی
چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور ما را بر [illegible] میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سر
سایر میزها نشاندند خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعد

بعد دهر آدمی هم درخت خرمائی بود انقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصور (روشنا)
نبود موزیکان هم میزدند دور میز ما سفرا و زن ولیعهد و صدر اعظم و غیره بودند بعد از خوردن
شام باز من دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از
اتمام بمنزل رفتیم بسیار خوش گذشت

روز شنبه بیست و نهم

امروز باید برویم به پطرهوف Peterhof و کرنستاد Goronstad هوا بسیار
صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم با سکله که ساخته بودند
از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شده بودند راندیم رو بدریا و کرنستاد
بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم بعد از یکساعت و
نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنستاد قلعه جات معتبر زیاد دارد و بعضی برج و باستیان از سنگ
ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر اسمش قلعه قسطنطین است که
بالاتر از شهر کرانستاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی
جنگی آهنی بخاری مسمی بکریملن Kremlin رفته بالا و پائین آنرا گشتیم بقدر ده عراده
توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا را انداختند
بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قسطنطین رفتیم پایهای باستیان و قلعه از
سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهارصد و
بیست خروار وزن داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پروس است
از عقب پر میشود گلوله را با عراده آورده با اسباب جرثقال بلند کرده توی توپ میگذارند
اما هر توپی پر کردنش پنج دقیقه طول دارد سنگر و برج دیگریست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه
الکسندر اما کوچک هستند از دور هم یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزیر آمده سوار
کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم
از عقب رسیدند حاکم شهر کرنستاد که اسمش کازاکیوچ Karakivitch است

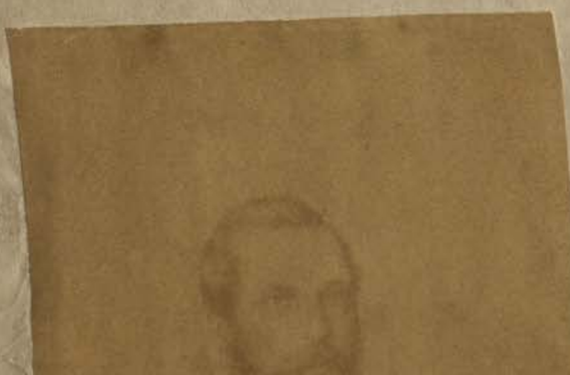
باکلانتر و کدخدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب نمکدان مطلا با نان
و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود
از پل کشتی ساز خانه گذشته رفتیم بکارخانه لنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو
از کشتی تجارتی و غیره بود این شهر با دانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سوئد و نوروج
تجارت دارد در کارخانه یک تخته آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار
داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبریست
قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی واپور شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است مردمش
همه باتاج و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را
رو به پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت بانجا رسیدیم حاکم انجا مرد پیر با بنیه و اسمش بوم گاردن
Bomgarden است دم اسکله صاحب منصب و مرد و زن زیادی آمده بودند از
لب دریا باغ و خیابان است که هرچه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک
سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبز و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود
نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو میراند ما را از این خیابان بآن خیابان
و از این راه بآن راه بردند همه جا فواره های آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه
کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوارها را حقیقةً نمیتوان نوشت مگر اینکه
شخص بچشم خود ببیند چهار صد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند است و از راه دور
هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است یک چهل
ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فوارها باهم
بلند میشدند مثل یک توده آب بعضی تکتک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت
خلاصه خیلی گشته بعمارت پطرکبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای
خود پطر هم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت

محوطهٔ وسیعی بود با چهار دیوار فوارهٔ زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید
جائی بود مانند بهشت گاهی امپراطور در آنجا آب سرد میروند از آنجا گذشته فواره دیدیم مثل کله
هرمان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و
دور و بود و از جلو آن دویست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر از چودن
ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیست ذرع میجست آب این
فوارها آبشار شده از این مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض
همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارتست الحق تعریف این عمارت و اسباب فر
آنهم نوشتن نمی‌آید این عمارت از بناهای پطر کبیر و کار این است پائین آمده با نسوان کالسکه سوار
شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمام
نداشت ما هم وقت نداشتیم با کمال افسوس معاودت کرده بانزدیک فوارهای هستند بزرگ
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تمیز
بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما به نظم کاشته و خیابان بندی
کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار واپور شده راندیم برای جزایر ایلاکن
Ilakin که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا آتشبازی است از دریا گذشته رسیدیم
برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشبازی
چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون
آمدیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای
آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوفست رفتیم تا رسیدیم
بعمارت بسیار خوبی زوجه ولیعهد و ولیعهد و شاهزادگان وغیره آنجا بودند قدری نشستیم
امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری [illegible] نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و
ولیعهد و زوجه پرنس الدمبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهة گذراندن

وقت رفتیم بگردش تا هوا تاریک شده وقت آتشبازی برسد همراهان هم از عقب برسند
کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یکفرسنگ سیر نمودیم عمارت
تکلتک متعدد و جنابانهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی
قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر پر
و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشبازی بسیار
خوبی شد تازگی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوانده
میشد بعد از آتشبازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری
مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای باصفا و عمارت ییلاق خوب و از جلو
قورخانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم
امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش را در جنگ المای سواستاپول
گلوله برده است اسمش اسکولسکوف Skolkoff است

روز غرهٔ شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار
کالسکه شده رفتیم عکاسخانه دم در پیاده شده رفتیم بالا اسم عکاس لویتسکی Levitski
است و مرد فربه قطور بامزه بود اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف
میزد چند شیشه عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها بمنزل برگشته نهار کرده
چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار
فرسخ مسافت کمتر است با راه آهن در یکساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده
بگار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار واکون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص
امپراطور بود شده راندیم یکساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوش وضعی است
جمعیت زیادی دارد کوچها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه



(روس) همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص باین عمارت
بود که چهار پنج گنبد مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پطرهوف
بود راندند بعد برگشتیم بپله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر ازین تصور نمیشود این
آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهة ما معین کرده
بودند نشستیم تا آمدند با هم دیگر رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف
نمی آید پردهای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارهای
آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کاهربا را فردریک کبیر
پادشاه پروس بجهة کترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکیک
دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهیست که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار
مقبولیست عبادتگاه در پائین است ازین بالا پنجره و چشم انداز بپائین دارد بعد از برای شام خوردن
از همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیزی گذشتیم که بتعریف
نمیگنجد از آنجا گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور و خان
واده سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ و شاهزادگان ما و صدر اعظم وغیره همه بودند شام
خوبی صرف شد درین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مهتابی که مشرف
بباغ بود راه رفتیم بعد من باطاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم تا امپراطور آمده با دو پسر وسطی ایشان
بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای باغ خیلی گشتیم زن زیادی هم پیاده و با کالسکه در باغ می گشتند همه
چیز این باغ شبیه است به پطرهوف اما فواره هیچ ندارد سربازخانههای قشنگ دارد که برای سواره
و پیاده ساخته اند ابداً کثافت درین باغ دیده نمیشود بعضی خرابها از قدیم بنظر رسید این بناها
از آباد و خراب همه از کترین است خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند اطاق
زمستانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سگ بزرگ امپراطور
یکی سیاه و یکی زرد آنجا بودند در این اطاق از هر قبیل اسباب که تصور شود موجود بود حتی سبزه کردها

کردها و ترکمانان تفنگ و طپانچه و شمشیر و اسباب قزلباش لق و ترکش کمان پوست ببر
و ببر بعضی یکده و غیره جواهر که خان بخارا فرستاده و فنجان قهوه خوری چینی با زیر ز طلا و مجموعه طلای
عیناً که نایب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چای داده است همه اینجا بود خلاصه تماشای
غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم بعمارت قدری مکث کرده سوار
کالسکه شده همگی رفتیم بتماشاخانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد در غرفه نزدیک
به سن نشستیم تماشاخانه سه مرتبه بسیار قشنگی است گراندوک نیکلا و ایلچی پروس و سایر صاحب منصبان
و معتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت در آوردند
یکدون کیشوت با سانچو پونکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود در این ضمن هم دخترها با
لباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از تمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا مثل روز روشن بود
غره شهر ربیع الثانی را هم دیده خدا را شکرها کردیم بعد سوار کالسکه بخار شده راندیم تا رسیدیم بکار
پیاده شده باز بکالسکه اسبی نشسته رفتیم منزل امشب اعلیحضرت امپراطور بهمه همراهان ما بمراتب
شئونات نشان و انگشتری و ساعت و غیره دادند اسب جاقی را به امپراطور و اسب جلفه ابرو به
ولیعهد دادیم میرزا احمد جوان صدر اعظم که از طهران بماموریت اسلامبول شده بود در پطر بحضور رسید

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونیکسبورغ که شهر پروس است باید بالمان و پروس
برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد و غیره بفرنکستان میروند صبح از خواب برخواستم امپراطور آمدند
باهم وداع کرده باتفاق سوار کالسکه روبازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته بودند
میکشیدند کارخانجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدا بود تا رسیدیم بکار راه پروس پیاده شده با
امپراطور وداع کرده باهم از جلو صف سالدات تا آخر صف گذشته بعد بواگون برگشتیم ثانیاً با ایشان وداع کرده
باهمراهان براه افتادیم این همان ترنیست که از ساتین بمسکو نشسته بودیم باز همه جا صحرا سبز و خرم و جنگل سرو
و کاج و غیره بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استاسیون پسکو که حاکم

پسکو که حاکم نشین معتبریست بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسیده باز
راندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیاد
در راه دیده شد هرچه میرفتیم هوا رو بگرمی میگذاشت درختهای اینجا با شکوفه و برگ داشت
خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد
کالسکه در پطر بسیار و راه آهن اسبی در کوچه ها زیاد بود دسکهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم
خیلی دیده شد

روز سوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخاستم بلا فاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلنا است حاکم اینجا که اسمش
پاتاپف *Patapoff* است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه
از پل بسیار طولانی آهن که بر روی رودخانه نیمن *Niemen* ساخته اند گذشتیم صبح که من
خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهار صد ذرع تقریباً طول این بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول داشت و مثل شب
تاریک بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که
اسمش ادکون *Aidgone* است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم
سرباز صاحبمنصب و رعیت بسیار از مرد و زن بودند مهماندارانی که دولت پروس فرستاده
بود همه توی واگون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال اجودان معتبر و اسمش بوین است
از جلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون و اسبابش
ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه روس
بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه
نوشتم مرد و زن زیادی بجهت تماشا از پشت شیشه پنجره های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند ازدحام
اینجا خیلی بیش از روسیه است بعد که همه جا بجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکه های پروس
خلاف کالسکه های روس راه بهم ندارد چنانکه هر کس هر جا نشست از دیگری بیخبر است مگر در جائی

 (المان) درجائیکه دقیقه بایستد پرنس میچکوف و جنرال براک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکها
براه افتاد چندین درجه تندتر از کالسکهای روسیه میرفت واکون من بزرگ و خوب بود جنبین
آن دو قهوه خانه کوچک داشت درین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی و غیره
تغییر کرد ابادی خاک پروس از روسیه بیشتر است هرچه نگاه میکردم ده خانه آدم اسب مادیان
گاو گوسفند چمن زراعت آب گلهای الوان بود از رودخانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار
پاکیزه از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکه ما آمد
تلگراف ایلچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمد لله اخبار خوب داشت باز براه
افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس دو ساعت و نیم کشیدیم تا رسیدیم
بشهر کنیکسبرک Kœnigsberg که یکی از شهرهای پروس و بدریای بالتیک بسیار
نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش پرگل Pregel است
کشتی بخار تجارتی از دریا تا وسط شهر می آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش بود و پنجهزار
نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپ Rape است در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد
که گل زرد بسیار خوشرنگی داشت برای روغنش میکارند که بجهة چرب کردن آلات ماشین راه آهن و
غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحراها داده بود و طبیعة تمام صحرا چمن است
و جنگلها سرو و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم
صاحب منصب و سرباز زیادی بودند همه جوانهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن
خیلی قشون خیلی بودند مملکت پروس همه قشون است موزیکانچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابان
وی زارند اما در روس این قسم نبود مرد و زن الی غیر النهایه همه جا در دو طرف راه صف کشیده
بودند من سوار کالسکه روباز شده راندم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک هنگامه
غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بعمارت دولتی
قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت

کهنه ایست همگی همراهان هم از شاهزادگان و عمله خلوت و غیره آمدند چون اهل این شهر هرگز
ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر ویکلر Vivekler
است کالسکه‌های این شهر و اسبهای کالسکه‌ها زیادی و خوبی کالسکه‌های روس و اسبهای آنجا
نیست کبوتربازی کن دم سیاه و غیره ابابیل سیاه لقلق و کلاغ ابلق در این ولایت زیاد دیده شد
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند
یعنی طبل شب را میزدند آهنگ شیپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سربازیرا
هم بیکسک بزرگی بسته بودند زیر طبل عراده بود که سگ میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری
از تماشاچی هم بود

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاءالله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود این
عمارت پرده‌های کوچک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی یک تالار بسیار بزرگ
طولانی است اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم براه آهن همگی در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار
تند میرفت بقدر یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دورش
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرفین راه
همه جا ده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در
این حدود بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی میشود جاها باغهای بسیار قشنگ متعدد
از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی و گردشگاه عامه است از رودخانه‌های کوچک
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر ماریانبورغ Marienbourg گذشتیم
که رودخانه عظیم ویستول Vistule از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد
پل آهنی بسیار طولانی داشت در استاسیون بنا و قراولخانه‌های عرض راه آن باغچه‌های بسیار قشنگ و

وزراعتها و گلهای بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا Lila
میگویند همه جا گل کرده بود هرچه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قراولخانه مهمانخانه خیابان
جنگل گل چمن بود گاو زیادی دیده شد مثل گاوهای مازندران خلاصه همین طور راندیم تا عصر که
در استاسیون نهار رسیدیم قدری غذا برای ما توی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته
نهار خورده آمدند باز راندیم بقصبهٔ بزرگی رسیدیم قلعه سختی داشت اسم شهر کوسترن Custrin
است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال اینجا بحضور آمدند زن و مرد زیادی جمع
بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونیکه باید رخت پوشید و نزدیک برلن است
همراهان هم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده بآبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه
آهن را گاهی روی پل گاهی بالا گاهی پائین میبردند و گاهی زیر میگذرانند مثل اسبیکه دهنه آن دست آدم
باشد خیلی جای تعجب بود در راه آهن بسیار در هر طرف کشیده است واگون و لوکوموتیو Locomotive
زیاده از حد در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد گار شده پیاده
شدیم اعلیحضرت امپراطور المان گیوم و نواب ولیعهد پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان
و فردریک شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزادهای دیگر از خانواده سلطنت
مثل پرنس هوهن زولرن که جوانی است و جنگ المان و فرانسه در سر همین شاهزاده شد که
فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول بشود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان
و مارشال رون وزیر جنگ و صدر اعظم پروس و جنرال مولتک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار
معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه هوزیکاپچی سواره نظام
وغیره و جمعیت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت
امپراطور را گرفته سوار کالسکه روباز شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن
و گل سفید خوشه بسته و همه جا سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیادی
بود هورا میکشیدند منهم بهمه تعارف میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدم تا بجائی

رسیدیم بدروازه مانند درختها تمام شد کوچهٔ وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکسنونی (پروس)
دیده شد که تازه بیادگار فتح فرانسه میسازند و هنوز ناتمام است یکصورت فردریک اول
یعنی فردریک ... بزرگ که با مفرغ ریخته اند سرراه بود از اونیورسیته Universite
گذشتیم مدرسه بسیار عالی است دو هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از ارسنال Arsenal.
که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا حال همانجا می
نشینند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلندی میجست
دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازان
قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراولان سواره که جوانهای بسیار خوب
خوشکل خوش لباس بودند دم درها پیشخدمتان و غیره همه ایستاده بودند از پلها بالا رفتیم وسط میدان
جلو عمارت باغچهای بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی و غیره کاشته اند دو مجسمه اسب هم
که دهنه هر یک دست آدمی است از چدن ریخته اند امپراطور همه اطاقها را بما نشان دادند پدر و مادر و اشکال
خوب درین عمارت بود من صدر اعظم و شاهزادها و غیره را معرفی کردم و امپراطور هم سرراه آهن شاه
زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت
کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفتیم خانه ایشان تا پای پله
استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور هفتاد و شش سال دارند
برادر ایشان هفتاد و سه سال اما هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرنس بیسمارک پنجاه و هشت سال دارد مارشال
ملتکه هفتاد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهر برلن با چراغ
گاز روشن است چراغ اینجا بیش از پطر است مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزه برلن است
یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف پله دارد
مجسمهٔ فردریک کبیر را سواره از چدن ریخته اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده اند قدری
شهر را از جلوه انداخته است برخلاف پطر که عمارات بانواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر

پروس شهر برلن میگذرد اسمش اسپره Spree است شعبهٔ از آن هم از وسط شهر میگذرد اما کم عرض
و آبش هم بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز پنجشنبه ربیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتسدام Pots-dam که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه
و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها باغچهای
گلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار گردش زیاد نمودیم رفتیم بگار بکالسکه بخار نشسته راندیم
نیمساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب نظامی هستند
حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رود خانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول Havel است
سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها
و غیره شبیه بباغات روسیه بود عمارتیکه دارد یکی پتسدام دیگر سانسوسی Sans-Souci
است هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در پتسدام است با کالسکه رفتیم دم عمارت
منزل نبود ندراندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچهای مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل
بزرگیست مثل پارک لندن امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها
بودند رسیدیم بفواره بزرگی که سه ذرع آب آن میجست مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور
باغچها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند
که بزور بخار آب بالا میرود از دحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شیروانی زیاد بود
بلبل و هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره انتها
این حوض دیگر بود فواره آنهم بلند میجست اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت
سانسوسی دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است
پیشخدمت باشی و ایشیک آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمد
زنیست سن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این



عمارت مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که در روی
آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه آنجا دیده شد چیزی محض احترام
روی صندلی انداخته بودند عقربک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور
مانده است که دیگر تا بحال کوک نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان
مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را
پاره کرده است همان طور پاره را نگاهداشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد
بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب و حوضهای
کوچک دارد از بلندی مجسمها قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این
مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه
فواره و باغها و خیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیاب
خرابه دیده شد از عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک
خواسته بود آنجا را بسازد هرچه کرده بود آسیاب را از صاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده
بود بنشانه عدالت این آسیا را همان طور نگاهداشته اند بعد رفتیم بگرمخانه و نارنجستان از آجر و شیشه
وغیره ساخته اند تا میانش رفتیم همه گلها و درختها را از حالا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان
باغچه و حوض و مهتابیست مجسمهای مرمر بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد است
که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری گشته بعد سواره کالسکه شده راندیم
برای عمارت ییلاق زن پرنس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک شارل است
حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل وغیره مجسمهای
مختلف مثل یکپا یکسر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمام همه
نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگ [illegible] معلوم بود که پرنس شارل و زنش عالم [illegible]
[illegible] خلاصه باغچهای خیلی خوب فواره چمن وغیره داشت [illegible] رفته قدری در اطاق نشستیم

۵۰ (پروس) زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است و مکیفت
ملکرانی کرده بودند که شما امروز نمی آئید کتابی آورد اسم خود را در آنجا نوشتیم زن مسنی است بعد برخاسته
سوار کالسکه شدم دم منزل فردریک شارل هم رفتیم خانه بود دم خیابان فردریک شارل دو
مجسمه مرال خوابیده بالای بحر بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جاهای خوب گذشته
رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است باغچهای قشنگ و چشم انداز
خوبی برود خانه عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکه بخار نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم
بازی غریبی درآورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر را کالسکه و اسب
هوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکها شده بودند و چادر متصل بسرعت
چرخ میخورد کالسکها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت
منزل امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادهای ما شاهزادهای پروس صدراعظم پرنس بیز
مارک مارشال ملک مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانگل هم بود با او قدری صحبت
کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد اما زرنگست در جنگهای ناپلیون اول همه جا
بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه بحمدالله خوبیست بقدر تماشاخانه سن
پطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب رقصیدند رقاصها لباسهای غریب داشتند
من و امپراطور رفته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی درآوردند رقصیدند پرده های خوب نشان
دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل مخبرالدوله روزیکه از پطر آمدیم
همانجا مانده است برای آمدن سپهسالار پطر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود چون سیوطیر استعفا کرده اختیارنامه
نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرا را یکیک احوالپرسی کردم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او
صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد برخاسته
تغییر لباس داده سوار کالسکه [illegible] فتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در

المان

در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند
دریاچهای زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچها بود بعد تکتک قفسهای بزرگ خوب دیده شد
که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ
شکاری معروف بزرگیست و از ینکی دنیا میاورند یکجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه
تیره دارد بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاش خور است دیگر اقسام
درناهای افریق و هند و ینکی دنیا وغیره بود خیلی درشت تر و خوشگل تر از درناهای متعارفی ایران انواع
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بود نوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده
بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که متصور
نمی آید بود شیر یالدار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم
ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان گوشت بلند
کرد بلند میشد گوشت بگیرد سه چهار ذرع قدش بود گوشتها را روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند
این محلی که بدالان منظر دارد خانه خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که با زنجیر بلند میکنند
آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فورا این در را انداخته
اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات
برود گوشت را هم از سوراخ پنجرها میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از
هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ
سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه شیر
همانجا زائیده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الخلقه
افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود
میمونهای مختلف وغیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که ا[illegible] دیگری از افریقا فیل افریق

افریقی بسیار تفاوت با فیل هند داشت گوشهایش خیلی بزرگتر و پهن‌تر بود دسته زرافه بود دیگر
هم بود که گوراسب است بدنش خط خط و بسیار مقبول است پرزن بود که گاومیش وحشی افریقی و نیلی دیناست
متعدد بودند بزرگ و کوچک گاومیش تبت بود از اطرافش آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید
بسیار مهیب بود لاما که حیوانیست مابین شتر و گاو و ارقالی و غیره و بسیار تند میدوید توی باغچهای
وسیع بود دورش محجر انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریقی مثلا ارقالی دیده شد بقدر
اسب با شاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی بارقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز
حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در اینجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده
در اینجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاوسها
و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ در قفسی بسیار بزرگ
مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بودینوس است
Doctor Bodines بعد برگشتیم بمنزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی
کوچهای شهر گردش کردیم بیکجائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است اما با
صفا بود زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی
مدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده قدری هم
آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است مهماندار ناپلیون هم بوده است
در ایام اسیری و حبس و مهماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواهیم برویم به اکواریوم یعنی جائی که حیوانات و نباتات دریائی را بجهت تماشا نگاه
میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا Augusta که تازه آمده است
امپراطور چون ناخوش شدند ملاقات نمیشوند رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است
زن مسنه ایست هفتاد سا[illegible]ت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گردانیدند اسبابهای

المان

خوب داشتند بعد رفتیم خانه ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس است
و اول اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده
ساله دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه
شده راندیم دم در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب
رسیدیم دالانها و مغاره های تاریک دره بته آبشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند
که شخص ابتدا نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند
از جاهای دیدنی دنیاست رئیس اینجا که اسمش هرمس *Hermess* است همه را نشان
میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحریه را توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های
بزرگ است انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند از اینجائیکه ما ایستاده تماشا میکردیم ته حوض
پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریا دارند پیدا هستند بعضی خوابیده
و بعضی در حرکت هستند یکنوع حیوانیست مثل دسته گل و لاله پرپر با نواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است
بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابدا معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ
اینجا کرمی را با آب فرو برده ول میکند کرم می افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را
جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگ رنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار
خرچنگهای مختلف رنگ برنگ و زغ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله ها پائین آمده بجای دیگر
میرفتیم سقف اینجا همه از سنگ کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای
آبی طوطیهای رنگبرنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یک محوطه بود
قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت
مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سردسیری و گرمسیری در اینجا موجود است
و هر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ آنجا دیدم همه آنها را بکمال پاکیزگی آب و دانه
میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخوانند گاه بازی میکنند گاه پر[illegible] از خیلی از تماشای آنها حیرت

 دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشه دیگر خانه کوچکی برای اینها
ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و
یال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دار افریق اما دست و پا مثل انسان و میمون بود بعلاوه یک
انگشتی مثل خروس داشت که سر آن یک چنگالی بود مثل چنگ قرغوی بسیار قصیر بودند صدای عجیبی داشتند
کرم میخوردند دو حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بودند حیوان مثل
میکویند این هم با انسان عموم عموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزدند خلاصه عجایب زیاد
دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان امپراطور بودیم میز چیده
بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزادهای پادشاهزادگان پروس و ولیعهد و پرنس بیزمارک
و مارشال رون و مارشال ملتک وغیره همه بودند موزیکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار
خوبیست پردهای اشکال بسیار خوب و طاق ها و تالار عالی دارد بعد از شام پایین آمده شب را رفتیم تما
شاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و صدر اعظم وغیره بودند ما در لژ نزدیک
بسن بودیم بازی خوب در آوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ ورسایل و تاج گذاری همین امپراطور
بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملتک و پرنس بیزمارک را با همان لباسها در آورده بودند
بسیار خوب پرده بود بعضی تصویر بود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آمدیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادهای ما وغیره همه بودند
رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حسام
السلطنه شدیم امپراطریس و زوجه ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش اند افواج و سواره
قریب هیجده هزار نفر بودند با آهستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحبمنصبان و پرنس
ورتمبرغ که سردار قشون و مرد بلند قامت پیریست فردریک شارل پرنس شارل وغیره همه بودند
بعد ایستادیم قشون دفیله کرده سوا[illegible]ه توپخانه با لباس و اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از اتمام

سان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب بمنزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند شام خورده رفتیم منزل و از منزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدراعظم و شاهزادهای پروس و شاهزادهای مادر لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پردهای خوب درآوردند رقصهای خوب کردند بعد از دو واکت که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیک سن پرده آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد بسیار با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق بارسنال یعنی جبه خانه رفتیم در طبقه پائین نمونه توپهائیکه از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود و این شیر را دولت دانمارک بیادکار اینکه ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین شلزویک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوهیست خلاصه رفتیم طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مرد بلند بالا و اسمش تره *Treh* است زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ گراولت *Gravelotte* که همین جنگ آخری بود گلوله فرانسها برده است خلاصه درین شهر صدای کالسکه از شب الی صبح و از صبح الی شب قطع نمی شود یکشب هم طولومبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز نهم ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به پتسدام همه ملتزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر مانده سیم تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزدند نشان اگل نوار *Aigle Noire* مکلل به الماس را با حمایل زرد و غیره امپراطور بتوسط جنرال بوین *General Boyen* مهماندار برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پوتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس زوجه ولیعهد

 و غیره بودند قشون سان خلوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان پای قصر
حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد و غیره آمدند بالا ناهار حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد
عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهة گردش رفتیم بنارنجستان تالار بسیار خوب باروحی داشت
خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده‌های اشکال مجسمهای مرمر اطاقهای
با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتیم گردش نزدیک
فواره بزرگ پیاده شده قدری در پله‌های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده
گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشیمن حکیم همبلت
Humbolt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است مهتابی سبز فواره و حوض آب
و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاهداشته بودند رئیسی داشت فرانسه می
دانست در سر پله عمارت شبیه آهوی بسیار مقبولی از چدن ریخته بودند خلاصه سوار شده با
بنارنجستان رفته نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر
بابل بریک Babelbrig خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه هاول که شهر پوتسدام را
ازین عمارت سوا کرده از جاهای باصفا و جنگلهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپرا
طریس ولیعهد پرنس بیزمارک مارشال رون شاهزادهای پروس شاهزادهای ما و غیره شاه
زاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبیست از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای
خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم
در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس
با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه
نشسته رفتیم بقصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند انجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه
شده رفتیم برای مقبره فردریک کبیر باز از پل رودخانه گذشته داخل شهر پوتسدام شده
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود پیرقهائیکه [illegible] بودند اینجا بود دو

دو صندوق ورد همه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت
کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی هم آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان
کرده بودند بعد ما هم رفتیم آنجا عمارت خوبیست همه سفرا و زنها و شاهزاده ها و غیره بودند باغ
مقابل را برنگهای مختلف چراغان کرده بودند فواره آب برنگ سرخ مجسمت خیلی خوب بود
ولی آتشبازی نبود نشانیکه بزوجه ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود بعد امپراطریس دست
ما را گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز
اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میز بانشستند صرف ماکولات
شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفتیم براه آهن یک تالار چوبی آنجا دیده شد که از عهد
فردریک ساخته شده و تمام آنرا صدف و گوشماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد
کالسکه راندند رسیدیم بگار عجب گار بزرگی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور
ساخته اند سوار کالسکه اسبی شده رفتیم منزل

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دارالشورای المان که در آخر شهر بود در حجره نشستیم وکلای
المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست
زیر دست کرسی رئیس دارالشورای نشسته بود اسم رئیس دارالشورای سیمسون Simpson
است نایب وزیر جنگ زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با وکلا حرف میزد از طرف دولت
ایراد وکلا را در نگاهداری اکول دکاده رد میکرد نطق مفصلی میکرد این اکول دکاده مدرسه جوانان
نجیب و پسر صاحب منصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحب منصبان خوب
پروس از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند یکروز هم
ولیعهد این شاگردان را در جلو عمارت ما آورده مشق کردند هفتصد نفر شاگرد هستند چون خرج
زیاد [illegible] ضعیف [illegible] تا [illegible] پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته
[illegible] ت بیار دیده او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زوجه

(المان) زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتیم موزه که مقابل عمارت بابود رئیس موزه که شخص مسن و اسمش لپسی نویس Lepsinius است آمد در دیوارهای پله عمارت اشکال و مجالس بسیار خوب از قدیم روی گچ کشیده اند از پلها بالا رفته گشتیم از هر جایی بود مجسمهای گچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان روم و غیره تقلید کرده اند آنجا زیاد بود اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب و غیره بود قدری گشته رفتیم منزل قدری نشسته بعد بجهة وداع رفتیم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا بود امروز در کنار رود رن پرنس الدبرغ پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده فوت شده و جده مسنه امپراطور هم مرده است بانواسطه امشب مهمانی ساز و آواز موقوف شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت شد یک گلدان چینی از زوجه امپراطور رسم هدیه بما دادند بعد باکواریوم رفته قدری گشتیم آن حیوان تنبل را امروز بدقت دیدم در دستها دو ناخن بلند مثل عقاب دارد و در پاها سه ناخن بهر جا که بند شد مشکل است ول بشود رفتیم منزل

روز یازدهم ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون و ویسنباد صبح زود برخاستیم باد شدیدی می آمد هوا ابر و سرد بود رخت پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بگار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده خداحافظ کرده راندیم هر قدر خواستم بخوابم ممکن نشد هر وقت چشمم گرم میشد بیک استاسیون میرسیدیم تال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمد الملک بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامه خرید تفنگ را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و گلها و رودخانه و آبادی دهات و شهرها همه جا همان طوریست که در ورود برلن دیده بودیم از شهر هانور Hanovre که بسیار قشنگ است و بعد از شهر [illegible] قلمرو وستفال گذشتیم [illegible] جاهای [illegible] قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپهای بلند دیده شد از رودخانهای معد[illegible]

از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانه کروپ مسیو کروپ خودش
سر راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغریست تمام این کارخانه‌ها را خودش بمرور ساخته است
توپ کلّ دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه
اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانهای بخار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمله دارد که
بجهة همه خانه و نشیمن ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج سالی ششصد هزار تومان نقد مداخل
خود اوست خلاصه بکارخانه چکش بخار رفتیم چکشهای عجیبی است مثل کوه و بازور بخار با کمال
توپ میخورد بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند وقتیکه چکش بتوپ میخورد زمین کار
خانه صدا میکرد و میلرزید چیز عجیبی است همه کارخانه را گشته بعضی توپهای بزرگ و کوچک را
انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند درختی از باغستان [?]
خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار با وجود فاصله
زیاد با این اطاق زمین اینجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می آورد یک توپ نه پوند [?]
بسیار اعلی مسیو کروپ با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود خوابیدم
خوابم برد دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جسته صدای موزیکان و قال و مقال
شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواهد بحضور بیایند رخت پوشیده ایستادیم
حکام آمدند بالا بعد رفتیم پایین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم
جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوش وضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای
اروپ است رفتیم مهمانخانه عمارت با روحی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر ویسبادن صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ
نباتات و وحش که نزدیک شهر هستند متمولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خودشان
و مردم نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای عظیمی است چهارصد سال

 (المان) بیشتر است اینجا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و منجنیقها بر پاست
در یکضلع آن بنای بسیار عالی است میانش نرفتیم اما دورش را دیدیم گنبدهای مخروطی زیاد
دارد آنقدر طول و عرض دارد و بلند و بزرگست که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا
گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر
میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی
داشت جلو آن باغچهای خوب و حوض فواره دار و چمن بود دو لوله کم الاستیک را گذاشته بودند
توی آب متصل بهم پیچیده و آب از دهنش باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبازی
چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی گلها و درختهای
گرمسیر و غیره دیدم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات افریق و ینگی دنیا و هند را
در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بن داشت که برگهای بزرگ دارد دیگر درختی دیده
شد برگش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهی خانه کوچک بود مثل برلن
ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشها
زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم گاهی میآمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه
رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر یال دار و پلنگ سیاه و غیره
در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوش گل الوان کم داشت اما
مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر
بزرگ تاج دار جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاجدار و خوشرنگ
و عجیب بودند بسیار بود گورخر بود دو شترمرغ بود پاهای شترمرغ دو انگشت خیلی عجیب
داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک شتر سفید
نری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک گاو کوهاندار
هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بگاوهای دشت قپچاق میماند اما بقدر گوسفند بود یکنوع
اغ

المان

قوچ ارغالی دیده شد که از ماروک آورده بودند سمور رنگ بدن و شاخش بقوچهای
بدایران میماند اما یال سینه اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانوها پائین دستهایش هم یال
موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای
ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و گلها روی تخته سنگها روئیده
بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده راندیم از روی پل گذشتیم دو راه داشت یکی بجهت
کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل باید هزار
قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم و عریض و صاف و باصفا است کشتی بخار
بزرگ در آن کار میکند محض تماشا بان طرف شهر رفته دوباره از روی جسری معاودت بکلون
نموده باز از پای گنبد و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی
مردمان متمول خلاصه رفتیم بگار بکالسکه نشسته راندیم حکیم الممالک و مسیو طمسون هر دو امروز بلند
رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون
Bonn کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند
سرکرده این سواره پرنس روس برادر ایلچی المان که در پطربود بحضور آمد مارشال پیر معتبری
هم بود که از خدمت معاف شده و درین شهر توقف اسمش هروارسیتین فلد بشهر کوبلنس
Coblence رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا وغیره بحضور آمدند از قلعه آنجا توپ انداختند
شهر بزرگیست از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس وغیره بود گیلاسها هم رسیده و
پربار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستانست شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل میآید طرفین رودخانه راه آهن متصل کالسکه بخار در حرکت است کالسکه
عراده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و صحراها
انگور و درخت میوه و باغچهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم حیرت

 میکند و از تماشا سیر نمیشود و تکتک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی سلیقه با کمال قشنگی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته‌اند مثل بهشت بعضی آثار قلعه خرابهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکهای بخار و عمارات و سبزها و گلهای طبیعی و مصنوعی آدم را واله میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود باول رود خاک گیلان و رودخانه سفیدرود و بعضی اوقات راه کالسکه‌ها از روی پشت بام خانها و کوچهای دهات میگذشت خلاصه تعریف نمی‌آید بعد از طی مسافت بسیار دره و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رودخانه دور شده رو بطرف ویسباد رفته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شهر آب گرم معدنی دارد از غربا هم زیاد از اطراف میآیند با صدر اعظم و جنرال قوی کالسکه نشسته راندیم تا رسیدیم بمنزل که عمارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره اطاق ما و بکوچه و میدان کاهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است چهار بنای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را موزیکان زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بنگال روشن کردند باطو فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند عجیب و از رنگ و شیشها رنگ خوش آیند در فواره بهم رسید امروز نظر آقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبه شیرستن که نزدیک رود رن است اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان بسیار خوبی یکساعت راه بود و راه را کالسکه رو ساخته‌اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود از توی ده و قصبه گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه راندیم از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظرم آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود و آنجا از کالسکه

پائین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب‌منصب پروسی همراه ما بودند
آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب و جاهای پاکیزه چمن گل سرخ وغیره
رودخانه رن و اطراف آن در مد نظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ کرمخانه کوچک بسیار
خوب چفتهای انگور همه مشبک در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای
زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و فواره‌های خوب منبع فواره‌ها را یک برج بلندی
از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لوله‌ها وغیره داخل فواره میشود کیلاسهای
بسیار خوب ماکول داشت در اطاقها بسته بود اما از پشت شیشه‌ها مرتبه زیر پیدا بود همه جا صندلی
میز آینه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یکنفر مرد معتبری است که اسمش بلوندبرغ است
Blund berg اما خودش در پطر و زنش در ویزباد بود حضور نداشتند بسیار ییلاق
خوبیست سی و پنجهزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی دماغش آبی رنگ بود
توی باغ در قفس بود چند نفر کنیز پیر هم بودند چای نان شیرینی وغیره آوردند خیلی اینجا گشته
بعد من سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبه بیبریش که
خیلی معتبر است در کنار رودخانه رن عمارت و باغ معتبری که از دوک دناسو که چند سال پیش
والی بالاستقلال این ولایت بود دیده شد حالا آن والی در وین است برادرش در باغ او
سواره با زن و برادر زنش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نکلا *Prince Nicolas*
است عینک گذاشته بود و ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس سیاهی پوشیده
سوار اسب بود. قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شده برادر والی
با زن و برادر زنش تا نیم ساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبه مزبوره
شدیم بسیار آباد بود دکاکین معتبر و جمعیت و خانه‌های زیاد دارد و از آنجا گذشته بخیابان بسیار خوبی
رسیده راندیم بطرف شهر ویزباد خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین
یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اول به بیبریش میخواستیم برویم بین راه از دو پل

و شهر بیبریش پیدا بود که جای معتبر نیست و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم
امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسب نابوده
بتماشا نرفتیم وجیه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاهزادهای
ما و غیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خوردم سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر
راه آهن بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومن یعنی کنار رودخانه
من *Mein* است شاهزادها و غیره بجز اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله و ایلخانی همه
بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهران است الی کرج در یکساعت کمتر رفتیم همه جا
آبادی بود از کنار شهر ماینس *Mayence* گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخا
ن بود خلاصه بکار رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد
از کوچهای شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل همدیگر است یکشهر که دیده
شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده
بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاها تک تک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای توی شهر
دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و گلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور بباغ خرما
که پالیه میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفرج عامه ایجاد
کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده
شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن
پنج ذرع میجست رئیس باغ آمده نطقی کرد از میان زن و مرد گذشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده
و گلکاری پوشیده از آنجا بباغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده
اند که در زمستان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد

بعضی نباتات نیکی دنیا کاشته بودند فواره آب و درجلو آبشاری داشت آب میریخت
برروی سنگها که مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحبمنصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالای
تالار نباتات این عمارت محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک هم
میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پائین سوار کالسکه شده
بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بدنیست حیوانات زیاد داشت خرس
سفید و سیاه و بعضی ازغالیها و یکنوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن ایطالیا بود شبیه بمیش و قوچ
مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگارنگ توی قفسها بدرختها آویخته بودند یکنوع
طوطی خوشگل کوچک بود شیر یالدار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت
جعبه ساز بزرگی آوردند پیچ کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود
فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال وغیره بادهان میزنند فیلبان نزدیک فیل
آورد خود او با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتیم سوار کالسکه
بخار شده برگشتیم بویزبادن بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج
شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر وغیره تکتک عمارت خوب و باغچهای پر
گل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیادی درخیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سربالا که
درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه است مقبره برادر
زاده نیکلا امپراطور روس که زن دوک دناسو بوده آنجا روی کوهی است در هفده سالگی
مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند
گنبدهای مطلا دارد شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری
کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق
اینجا بود هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزبادن
وحالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقا آزاد بوده بعد از جنگ

(المان) با اطریش پروس بغلبه گرفته و جریمهٔ زیادی هم از این شهر اخذ کرده است خلاصه از انجا بر
گشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان
و باغچه و درخت دارد فواره آبی از وسط میجهد اطراف هم همه دکان است انجا آتشبازی چیده و
در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدر اعظم و شاهزادها و غیره بودند جمعیت زیادی
هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای
عمارت را گشتیم عمارتیست بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در
بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامهٔ کل
دنیارا آنجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض
نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم
دارد بسیار خوشگل هردو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر جنرال بونین
مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهة خرید تفنگ در برلن مانده بود
امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه
و سبزی و غیره با عراده میآورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از
ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خر سواری بسیار معمول است بخصوص زنها کرایه کرده سوار
میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن باد یک شب را آنجا مهمان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجه
اوست آزادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است Frederic
اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده راندیم صدر اعظم
و شاهزادگان و سایر ملتزمین همه بودند بخط ایلخانی که با بعضی دیگر در شهر ویزباد ماندند از شهر ماینس
گذشتیم قلعه محکمی دارد همین جنرال مهماندار حاکم اینجاست یعنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم
مالیاتی و غیره از جانب دوک دارمستاد Darmstadt است این شهر مال این دوک است

(المان) ۴۷ پرُوسها بزور در قلعهٔ آن ساخلو گذاشته اند از آنجا گذشته بفرانکفورت و از آنجا بشهر دارمستاد
رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ایستاد
معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میآیند بروند بآب گرم امس Ems صدر اعظم
را فرستادم احوال پرسی بکند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدربرق وغیره آمدند امپراطور
و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد
بعد برادر امپراطریس روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و خیلی پیر و پیر
ندارد با زوجه‌اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر یا نیره همین والی است که چندی قبل
پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده
بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ Heidelberg که اول خاک گراندوک باداست
رسیدیم آنجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس باد آمدند یکنفر از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد
راندیم بشهر کارلسروه که پای تخت گراندوک باداست رسیدیم خود گراندوک با جمیع بزرگان
مملکت از وزرا و سرداران وغیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد هوز یکپا
یکدسته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز
قشون باد شبیه است بپروس اما کلاهشان نشان دولت باد را دارد در جنگ فرانسه قشون باد خیلی
رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون باد در جنگ بوده اما الحال قشون مستعدشان ده
پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت باد شهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت
دارد کوچهای راست طولانی دارد کل حاصل اینجا بادیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده
راندیم سایرین هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار
مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوبیست ریش زرد بلند انبوهی دارد روی
سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیهٔ قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت
میدان خوبی بود با باغچه بندی گلکاری حوض فواره سوارهٔ نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم ۴۸

(آلمان) قدیم اجدادی دوک است دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر
دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و اسمش ماری *Marie* و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور
روس است او هم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبیست پر
زینت و اسباب دوک ما را برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس
داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست با دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خوبی
خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچه پائین عمارت گلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدری
گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده راندیم
برای شهر بادن باد دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه
و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است
رفته رفته که نزدیک باد میشود جنگلش بیشتر و قدری بلندتر میشود زمین و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار
ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن باد رسیدیم شهریست در میان دره اطرافش همه کوه
با سبزه و جنگل و چمن بعینها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و گاهی هم
باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین فرنگستان در
اینجا ملک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان اینجا جمع میشوند هوائی مثل
بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره میآید از وسط شهر میگذرد الحق شهری نیست که
آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای
خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند در
حقیقه شهر پاریست کلیسای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد از پروتستانی هم هستند تمام شهر
با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا
پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا میرود دیپنس نخلکوف که در روسیه مهماندار
ما بود اینجا خانه خوب و زن و اوضاع زندگی دارد خود او هم بود آمد صحبت شد ایشان پسرش هم مخصوص

آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی
بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی
دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود در رفتیم توی دکانها بعضی
اسبابهای خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت
آتشبازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدم

روز شانزدهم ربیع الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس گرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش دیروز باینجا آمده
است حضور آمد صدراعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد او رفت منهم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری
وغیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتم منزل
قدری که گذشت دوک آمد باهم سوار کالسکه روبازی شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار
سرد بود گاهی هم باران میآمد من عرق وار از حمام در آمده و بالاپوشی نپوشیده بودم در بین راه خیلی سردم
شد گردش میکردیم سر بالا سر زیر از جاهای باصفا گذشتیم تا رسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده
شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغدان که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است
بیادگار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الآن در این شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را
از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک ضلع کلیسا است روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته اند مقابل
آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی آن مقبره است
که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبدش
هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراطور روس است که در ویزباد دیده شد
از آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب
گذشتیم باران شدیدی می آمد آمدیم پائین از دم خانه پرنس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد
لب رودخانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل سنگ یکوصل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آ
بشار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروس وغیره در

(المان) در ایام آنجا منزل میکرده اند بما نشان داد در این راه که باران گرفت من و دوک تنهائی در
کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه نشسته رفتیم بعمارت
و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز
بسیار خوبی دارد باطراف و شهر و جنگل و کوه وارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده
بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند طاقهای عالی با زینت از چهل چراغ و سایر اسباب
و پردهای اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند.
قدری گذشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم و شاهزادهای ما و غیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد
و لطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجرهای عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار
خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از این جنگ در جزو دولت
فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت الزاس و لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات
فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را برد بمرتبه بالای عمارت
اشکال شکارها و انواع مرغهائیکه درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند
نشان داد از جمله مرغیست که کوک د بوا Coq de bois یعنی خروس جنگلی میگویند
در همین جنگلها پیدا میشود سر و ترکیبش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست
مثل دم مرغ چتر نیست بسیار حیوان خوبیست هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال
و شوکا و خوک وازین مرغها و غیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگار قدری
معطل شدیم پرنس گرچکوف وزیر روسیه و پرنس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم
بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم ما بین بادن بادن و کارلسروهه
شهر و قلعه ایست مشهور براستاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد
در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض
میگفت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت باد که در شهر مانهم است ساخته اند خلاصه راندیم تا رسیدیم

بشهر کارلسروه که پای تخت دوک است باهم وداع کرده او رفت و ما از همان راهی که آمده
بودیم رانده عزوبی بویزباد رسیدیم از بادن باد تا ویزباد قریب سی و پنج فرسنگ مسافت است که با راه
آهن در پنج ساعت طی میشود دوک از دختر امپراطور المان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده هیجده
ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت
پوشیده با صدر اعظم و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به بیبریش Bibrich
میرفت رفتیم تا باسکله رسیدیم قشون ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی کوزهای
گل وغیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما با بارها همه توی این کشتی بودند اطا
قهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها
و سایرین بود اطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه بپایین
میرفتیم هنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را
راه انداختیم آنها باسکله رسیده هرقدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت
نشده بود خلاصه یکی مأمور شد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما راندیم رودخانه رن
مثل بهشت و طرفین آن همه جا قصر و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن و متصل کالسکه
در تردد است کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و
بار و مال التجاره بود عمق رودخانه تا ده زرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است
اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه
سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای ییلاق آمدن
و عیش کردن ساخته اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات را بر بالای بلندیها
و توی جنگلها و روی سنگها ساخته و در جلو باغچهها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که

۷۴ (بلجیک) که از حد تعریف خارج است خلاصه قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که
مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز Coblentz کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه
چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه بسیار محکمی ساخته اند تا آبادی عمده
شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ کوه و تمام آن از سنگ است توپ
انداخته‌اند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده
بودند دور شهر کوبلنس همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی
اینجا دم اسکله ایستاد همراهان با بار رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی
از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن واگون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم
بشهر کولن از اینجا رو بسرحد بلجیک کرده راندیم همه صحرا سبز و چمن و آبادیست از یک سوراخ کوه
گذشتیم که تقریبا پانصد زرع راه بود اینجا ها اغلب طرفین راه تپه و راه کالسکه از دره تنگیست
اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم
شش سوراخ طولانی از دویست الی سیصد و چهارصد زرع سایر از پنجاه الی هفتاد و هشتاد زرع
بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن Duren که از شهرهای پروس است از اینجا گذشته بشهر اکسلا
شاپل که باز از شهرهای المان است رسیدیم اینجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم
باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون که نزدیک سرحد بلجیک است کالسکه ایستاد
جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد کرپل مترجم با یکنفر روسی دیگر
که تا بحال همراه ما بودند از اینجا مرخص شده رفتند باز راندیم قدری که رفتیم برودخانه کوچکی رسیدیم
پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان گویا همین رودخانه است اما خداوند عالم قادر طوایف
و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب وضع
خاک آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی بالمان نداشت کوهها قدری بلندتر و پر جنگل هوا ابر بود
زبان همه فرانسه مردمانش فقیرتر وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد جمیع اینها بالمره بهم خورد از همان

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیک است اهل این مملکت آنادتر
از المان هستند اسم پادشاهشان لهاوپلد Leopold دوم پای تخت بروکسل است از ویزبادن
با دما اسپا با کشتی و راه آهن در هشت ساعت بسترک آمدیم خلاصه از دره و تپه جنگل و غیره رانده تا
رسیدیم باسپا اگرچه رسماً وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان انجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از
تماشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادم مردمان خوبی هستند
اسم حاکم بارن بلپز است سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع است
اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه اراتز منزل کردیم ما در طبقه زیر
منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدر اعظم و سایرین
رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان
کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه
و شکل و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها آئینه سنگی یکپارچه است که تمام اسبابها
از پشت آئینه پیداست رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند و
با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند انجا موزیکان
میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتیم منزل امین السلطنه و غلامحسین
خان آمدند بعد از ما بکشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از انجا با کالسکه بخار آمده بودند به پرسش
در انجا یک شخص مسنه از اهل هانوور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است حلاصه
در المان زنها خیلی مشغول کار و زحمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها
کار میکنند گوش اسبهای کالسکه و غیره را در المان با ماهوت قرمز و غیره میپوشانند که از مگس محفوظ
باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوچک سربازی بدوش بسته توی کوچها میدوند و
... نند چه قدر خوبست که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند سنگ فرش کوچها [illegible]
سنگها را مربع کوچک بریده کار میگذارند خیلی خوب بهم وصل میکنند اجزای فرنگستان [illegible]

 (بلجیک) مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجرتراش طهرانست اسپا شهر کوچکی است یک کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز هجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سربالا بحمامی رسیدیم گفتند حمام پطر کبیر است وقتی پطر ناخوش بوده آنجا بآب معدنی رفته است بعد راندیم سربالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیابان و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می آوردند رسیدیم بجائیکه مهمانخانه بود دو حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاده استکانها داشت که بمردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها آنجا رفته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آنجا بمهمانخانه غذا گرفته میخورند از غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجامی آیند قدری از آبش خوردم بسیار بدمزه بود در بیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت مرک است که یکی از مقدسین فرنگیها هر زنیکه حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایران هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه و آب معدنی دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب سیاح شده قدری توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بدمزه تر بود از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آمدند نهار رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم مرد نجیبی بود از اهل انگلیس که اغلب در اله آباد هندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگستان آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باریکی رفتیم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ها را از راه دیگر برده بودند باران هم می آمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احو

همان حمام بادن باد که عرق دار باد وکت کشته و سرما خورده بودم حالا بروز کرد یکساعت لرز بدم سرم درد گرفت دیکسون آمد طولوزان هم که پیش میوکروپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را خوابیده الحمدلله احوالم خوب شد

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران میاید آفتاب اینجا ابدا هیچ دیده نمیشود امروز روز عیدی از فرنگیها است جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچه‌ها همه چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزه‌ها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش کرده کشیش بزرگ را با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر همه با لباسهای سفید خوب طور سفیدی بسر کشیده همه با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر دویست سیصد نفر سرچوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچه‌های کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل با لباسهای خوب دستشان چوب سرچوبها شمع علمهای زری و مخمل صورت حضرت مریم ع را میبردند و با آهنگ خوشی میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبی را زینت کرده صورت عیسی ع و مریم ع بالای آن زیر چهار چوب خالی بود کشیش آنمیانه پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر کشیش میبردند خلاصه شب رفتیم بتماشاخانه بسیار بعمارت ما نزدیک بود پیاده رفتیم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی طرخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی وغیره درآوردند بعد حقه بازی آمد مردی بود خیلی کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کازنو *Kaznow* حقه بازی را در فرانسه پرستیدیژ تاسیون *Prestidigitation* میگویند بازیهای عجیب درآورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتهای مردم را از بغلشان در میاورد بدون اینکه ابدا دستی بکوکش بزنند یا بخوابانند مثلا در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری هشت دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمدالملک که در حجره نزدیک باو نشسته

۷ (بلجیک) بود معتمد الملک خودش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را توی چوبی کرده دو سرش را داد دست
مردم بعد معتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز یکی یکی
شمرد همه دوازده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد کنجفه باز بهای غریب میکرد معتمد الملک یک
چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده خیلی
محکم آورد داد دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد هم
چنین الی بیست پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود
در آورد چهار عدد پول بزرگ در جعبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میزی
گذاشته روی میز گلدان خالی بود اشاره میکرد از انجا یکی این پولها ازین قوطی جرنگ صدا
کرده میرفت توی آن گلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدان را از انجا آورد
پولها همه توی گلدان بود اول هم که گلدان را آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که
دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل و خوش لباسی بود او را بیاره
دست مالید بنا میخوابانید پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمد الملک نوشت که امشب
شب خوبیست حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاء الله بسلامتی امروز بروکسل پای تخت بلجیک باید رفت خانیکوف روس را در اسپا دیدم
بحضور آمد دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است
از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله هوا خوب بود
سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتیم بگار کالسکهای پادشاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب
کالسکهائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز و بیشی هم دیده شد صدر اعظم حکیم
طولوزان هم در کالسکه ما نشسته بودند راندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوبست
کم تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ Liege رسیدیم که کارخانهای

تفنگ سازی و کالسکه سازی معتبر دارد از اسپا تا لیژ همه راه دره و تپه و جنگل است (بلجیک)
از سه چهار سوراخ هم گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد تا از لیژ با آنطرف جلگه است در لیژ ایستادیم
جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام با لباسهای
ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند ازدحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مردم را
پس کرده رفتیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست و
بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد راههای کالسکه رو به
بلژیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است در بین راهها
الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل باقلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت
که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در گار اعلیحضرت پادشاه لیوپولد
دوم با برادرشان که کونت د فلاند است و همه صاحب منصبان نظامی و ولایتی وغیره حاضر بودند
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوار
کالسکه شده من و پادشاه باهم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت
دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود
رفتند بمنزلشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خودم را برای پادشاه فرستادم
بعد رفتیم بازدید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از ده دقیقه برخاسته آمدیم منزل پادشاه
مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارند در زمان ولیعهدی
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده نوه دختری لوی فلیپ پادشاه سابق
فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد پسر ندارد برادرش کونت د فلاندر
عجالةً ولیعهد است و سناً قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای
پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و اصلش از اهل مجار است مملکت بلجیک بسیار آباد

(بلجیک) ورتق وفتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس پارلمنت
عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند
هرچه بنویسند از هیچکس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب یک صد و هفتاد و دو هزار نفر است
جمعیت کل بلژیک ده کرور کسر بیست مالیات قریب سی و هفت کرور قشون در وقت جنگ
صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل از این دولتین انگلیس و
فرانسه وغیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داده
او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که برای
مهمانداری آمده بودند اینجا به حضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل از این در طهران ایلچی بود
حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزهای گل توی عمارت
ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای کار فواره و حوض کوچک بسیار قشنگی داشت
آب مثل حباب از فواره میریخت انواع و اقسام گلها داشت آنجا گشتم جلو عمارت میدانگاه و انطرف
میدان باغ بسیار خوبیست برای گردش عامه ساخته اند اما من نرفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارتست
شهر بروکسل بسیار قشنگست کوچها راست و عریض اما شهر در پست و بلندی است کوچها و خانها اغلب
پست و بلند واقع شده اند دره و تپه دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست
خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم
ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدر اعظم و زوجه برادر
پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزادها و همراهان ما همه با لباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرا بودند
بقدر سه هزار نفر مرد و زن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگیست همه با گاز روشن بود از تماشاخانه
بزرگ پطر کمتر بود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند موزیک خوب هم میزدند خیلی
خوش آینده میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاد باله دادند زنها رقصیدند خیلی طول دادند
بالاخره پرده که پایین آمد من برخاستم پادشاه با زوجه ایشان باز با من بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع

(بلجیک) کرده اینها رفتند ما هم خوابیدیم اغلب شبها در مهمانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل
داریم خیلی خوب عمارتیست با زینت پرده های اشکال خوب دارد اگر چه کوچک است اما بسیار خوب
کشیده اند چهل چراغهای متعدد و بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از میز و صندلی وغیره همه
خوب و مهیاست چراغ شهر با گاز روشن و بسیار است

روز بیست یکم ربیع الثانی

درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول آنجا ایلچی هست وزرای
بلجیک هم بحضور آمدند رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچهای شهر را
گشتیم بمیدان کاهی رسیدیم که مجسمهٔ پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند چشم
انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاه زادهای خود مارا اینجا دیدم پیاده میکردند گفتیم با ما بیایند
راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است
ساخته اند کشیش آمده مارا باطراف کلیسا برده تماشا داد مقبره ژرژ پادشاه سابق انگلیس همچنین
قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیساست بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی
منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از اینجا بیرون آمده
برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاهداشته موزه کرده اند
از اسباب و اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در اینجا بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست
اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب
ساخته آنجا بپا داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ
وغیره میپوشیده اند آنجا بود قدری گشته آمدیم پایین راندیم برای قصر لاکن Laken
که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست
چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورس که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق
بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد اینجا نیست آبی از خارج
برحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بجا نهاراه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

۸ (بلژیک) بعد بباغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است
کسی آنجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده
چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود استقبال کرد نشان
آفتاب را با حمایل آن بملکه دادیم بخود نصب کرد در تالار گنبد داری نشستیم چشم انداز خوبی بشهر
و باغ داشت جنب همین تالار اطاقها بود موزیکان میزدند شاهزادهها وغیره آمدند در اطاقها گشتیم
فرشهای بافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بروکسل میبافند بدیوارها نصب کرده
بودند ولی کارخانهاش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوبست خلاصه بشهر مراجعت
کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت بود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدم
کوچک بزرگ رنگبرنگ ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به
لاکن برویم بهوتل دویل *Hotel de vilie* یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم
بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش
نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که
آدم هر طرف میرود چشم آن صورت با اوست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف دنیاست بدیوارها
عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هوتل دویل میدانیست بزرگ جمعیت زیادی آنجا بود طولومبه
چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبهچیان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچهها
و خانههای شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میسازند بسیار عالی خلاصه عصری
مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت موعود پادشاه هستیم همه با لباس رسمی رفتیم سفرای
خارجه وغیره همه بودند شام خوبی خورده شد برگشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستاند
بانگلیس برویم از این جهت زود خوابیدم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بیخوابی شب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند یکفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیده بودند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه
نشسته از کوچها و خیابانها گذشته رسیدیم بگار همان کالسکهای پرپروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان
وغیره بودند با پادشاه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آباد آسیاب
سبزه چمن باغ و گل است اینجاها زبان فلمنکی که هولاندی باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند
تجارتگاه معتبریست کشتیهای زیاد بود شهر آبادیست از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه
بخار امروز خیلی تند میرفت مأمورین بلژیک مرخص شده حاکم و کارگذاران اوستاند حضور آمده نطق
زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بویژیلان
Vigilant است لارنسون صاحب و انگلیسهائیکه همراه ما بودند معرفی و راهنمائی
میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم بماک کلنتوک Mac-clintoc است
و بسیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفیست باستقبال آمده در کشتی بود صاحبمنصبان
دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تندرو و خوبیست صدر اعظم
با عمله خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند
خیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند و همراهان جابجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته
قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میزها میوه های خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و
سیاه بسیار معطر خوب میوهٔ موز که چیز بسیار خوبیست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوه ها اکثرا
در گرمخانه عمل میآورند و قیمت آنها بسیار گرانست مثلا یکخوشه انگور را بدو هزار میدهند و قس علیهذا
خلاصه راندیم نهاری خوردیم همراهان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستاند الی دوور که اول
خاک انگلیس است شش ساعت راه است و این دریای مانش بطوفان و موج زیاد معروفست اما الحمد لله تعالی
دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احدی بهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب
سر ما سه کشتی بردیف میآمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست یا دیگری دست چپ
برای احترام میآمدند گاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برجی دو

دو توپ داشت بر جا بهر طرف که میخواستند میگرداندند این کشتی هم آهن پوش است گفتند
زور پنجهزار اسب دارد دیواره کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلوله توپهای این کشتی
کشتیهای دیگر را خرد میکند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی و غیره
بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی
باستقبال آمده همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای تجاره بزرگ که بزرگان و نجبای
انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ
مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید به بندر دور بندر سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و
طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانمها و نجبا و افواج و سوار
بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر دول خارجه لورد گرانویل و
اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه دوک ادینبورغ و پسر سیمی پرنس ارتور در کشتی
ایستادیم پسرهای پادشاه وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی
است آمدند توی کشتی رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارها را از کشتی بردند پسر دوم پسر دومی
ملکه جوان بسیار خوشروی با بنیه ایست چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست
سنش باید بیست و هفت هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و
جثه اش کمتر است ایشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی Lord Sydney مرد پیر
توی بنیه ایست خلاصه پیشتر از اسکله بالا رفتیم ازدحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و
پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
کالسکههای خوبی بود و هیچ چنین واگونها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم بعمارتیکه غذا حاضر کرده
بودند پیاده شدیم من رفتم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم
شهر دوور نطقی حاضر کرده است باید بخواند رفتیم بتالاری بالای پله بلندی ایستاده همه شاهزادهها و اعیان
انگلیس شاهزادهها و سایر نوکرهای ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم

جواب دادیم لارنسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته رفتیم سر نهار همراهان همه
بودند غذای گرم پخته و میوه و غیره آورده بودند خوردیم بعد برخاسته باز با همان اشخاص در کالسکه بخار
نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تای از آنها بقدر ربع
فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد
درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد تمول انگلیسها معروف دنیاست ضرور بنوشتن
نیست از نزدیک قصبه و آبادی شیسلهورست گذشتیم که مقر ناپلیون سیوم بوده و هم انجا فوت
شده است قبرش هم انجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جائی را
به بیند از بس تند میرفت از عراده با آتش درآمده یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد
کالسکهارا نگاهداشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول
شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف
عبور و مرور میکند و از دود کارخانها و غیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میراندیم خلاصه
رسیدم بگار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب ولیعهد
انگلیس معروف به پرنس دوگال Prince de Galles همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر
بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد مورلی Lord Morley مهماندار بکالسکه
روبازی نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانها مملو از زن و مرد و بچه بود و بسیار اظهار خوشحالی
میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و
دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت این شهر متجاوز از هشت
کرور نفس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد
میریزد معلوم است که ملت بزرگیست و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش
و تربیت بآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده و در ینگی دنیا و سایر
های عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش خاصه

بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما
عددش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر با این تفصیل بصف راه را که آمدیم باران شدیدی
آمد مردم سرا پا تر کرد منهم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند صدر اعظم و لورد موئلی سرشان باز
بود بالمره تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنگام Buckingham که منزل ماست پیاده شدیم
این عمارت منزل شهری پادشاه است عمارتیست بسیار عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی
کرده مارا بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع باصفائی در
جلو عمارت است چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب درو کردنی دارند مثل عراده که آن
میکشند و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عراده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی
و قایق برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای جنگلی بسیار قوی
و گلهای بسیار خوب طاوس زیادی آنجا یک درنا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و
خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر وندزور هستند که شش فرسنگ الی شهر مسافت
دارد اما با راه آهن در نیمساعت میروند در روی پلها و توی عمارت سربازان پیر انگلیس با لباس
چهار صد سال قبل از این عهد الیزابت Elizabeth ملکه انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است

روز بیست و سوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز بدیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند هفت هشت
طفل بسیار شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه دانمارک و خواهر زن ولیعهد روس است
ولیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم خواهند
ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق و غیره اشکال شکار و پوست
ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتیم بدیدن پرنس الفرد که ملقب بدوک دمبورغ است خانه او هم بسیار
خوب است سر مرالها و شکارها و سر فیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال
خشک کرده پشت شیشهها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود پرنس ارتور نبود رفته بود مشق افواج

از انجا به خانه دوک دکامبریج پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون
انگلیس است بخصوص توپخانه وجبه خانه مرد پیریست اما با بنیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است
مرد معتبریست قدری صحبت شد رفتیم خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک دتک است
که یکی از شاهزادگان و نجبای المان و جوان بسیار خوبیست سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ
خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود
زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم تالار بالای عمارت همه شاهزاده های ما و صدراعظم
وغیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند یکان یکان را احوال پرسی کردیم ایلچی
کبیر روس بارون برنف مردی پیر و حال سی سال است در لندن ایلچی است میسوروس پاشا ایلچی کبیر
عثمانی از اهل یونان و مرد معتبریست میسو بست ایلچی اوستریا مرد پیر عاقل و بزرگیست سابقا صدر
اعظم نمسه بود از اهل المان است سفیر فرانسه کنت دارکور از نجبای فرانسه است سایرین هم بودند
سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولپ سنک پسر رنجه سنک معروف هم بود
بیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو میدهد جوان خوش چشم و ابرو و نمکیست
زبان انگلیسی حرف میزند جواهر و مروارید زیادی بخود زده بود شاهزاده هنداست بعد از رفتن اینها
کل وزرای انگلیس که حالا از دسته ویک هستند لرد گرانویل وزیر خارجه لرد گلادستون صدراعظم
دوک دارکیل وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی با لرد گلادستون و وزیر خارجه
انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را هم گشتیم عجب عمارتیست اشکال و پرده های
بسیار خوب دارد شب بجهة شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه دوک دسو
ترلند که از نجبای انگلیس و سالی یک کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام
خوردیم شاهزاده های ما صدراعظم وغیره وزرای انگلیس و ا   به روس زنهای هر دو ولیعهد بودند بعد از
شام رفتیم خانه دوک دسوترلند زن بخ   انه اش خوبست جمعیت زیادی بود در
تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده های انگلیس و شاهزاده هندی نواب ناظم بنگاله هم

انگلیس با پسرش بودند دو سال است برای امری بلندن آمده همین جا مانده اند نوه تیپو صاحب
معروفست خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم ❊

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم به قصر وینذزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت
مسافتست خلاصه رخت پوشیده با صدر اعظم و لرد موری سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاد
از حد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند بقدری کالسکه بود که حساب نداشت از خیابانها و پارک
و شهر گذشته رسیدیم بگار سوار کالسکه بخار شدیم کالسکهای بسیار اعلی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور بود
از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر وینذزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد
نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین باهم بودند پای پله قصر پیاده شدیم
اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان را گرفته بازو داده رفتیم
بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پردهای اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص
شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان را معرفی کردند ما هم شاه
زاده ها و صدر اعظم وغیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند Lord Chamberland
که وزیر دربار پادشاهیست نشان ژارتیر Jarretiere مکلل بالماس را که بزانو بند
معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان نشان را
بما زدند و حمایلش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند داستان این نشان از قرار یست
که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان موسوم به ژارتیر که ادوارد سیوم پادشاه
انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر وینذزور اختراع نمود دو عقیده است یکی آنکه
بیادگار فتح کرسی که فلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه
در یکی از مجالس بال جوراب بند کنتس دو سالیسبوری معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار
شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که باو داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را

اواگرد مفتضح باد کسیکه خیال بد بکند *Honni soit qui mal y pense*
که همین عبارت الحال در تسمهٔ نشان زانوبند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم
خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که آن نشان اول دولت قرار داده سوای
پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان
داده نمیشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد
خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس را با نشان تصویر
خودم بپادشاه انگلیس دادم ایشانهم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر میز رفتیم
سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و اسمش لئوپولد است نشسته بودند این
پسر امروز الی کار باستقبال آمده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس اکوسی پوشیده بود وضع لباس اکوسی
این است که از زانو بالای ران مکشوف است یکدختر شانزده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشانست هنوز
شوهر ندارد و دو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان و صدر اعظم و لرد گرانویل وغیره بودند
نهار خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته باطاق راحتگاه برد
خودشان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک جلو
قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگرچه کم است اما بسیار
خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه
خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگست و طرفین آن دو ردیف درخت جنگلی کهن قوی
سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمدیم پائین سواره کالسکه شده با صدر اعظم
و لرد مهماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما میآمدند زن و مرد زیاد و زنهای
خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود ویندزور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه میگشتند
خیلی تماشا داشت تا قدریکه رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گله گوسفند قریب هزار آهو در
اینها و خیابانها ول کرده اند دسته دسته میچریدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها

۸ (انگلیس) اذیت کند فی الحقیقه آهو نیست بلکه با پین مرال و آهو دوشو کا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان
و درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای
انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود از جنس خرزه انقدر با صفا بود که فوق
آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر زیادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته
بعمارتی کوچک بسیار با صفا رسیدیم که مال پادشاهست آنجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاه
زاده ها وغیره همه آمده رفتند سر راه آهن ما سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن و مرد
بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم بنمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست و چهار توپ
بقدر تنبورک داشت توی آنرا تماشا کرده آمده بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه
شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به وینزور و از آنجا بکالسکه
بخار نشسته راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم
بمنزل عمارت وینزور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه بابنیهٔ قدیمه است
که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما
میان عمارت بسیار با زینت و قشنگ و پر اسباب اطاقها تالارها دالانهای بسیار خوب و موزه
اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله مینماید بسیار بشاش و خوش صورت هستند
امشب را در خانه لرد مر Lord Maire حاکم شهر قدیم لندن مهمان شب نشینی و سوپه هستیم
شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت ما تا منزل لورد مر یکفرسنگ تمام بود همه طرفین راه و
کوچه آنقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منهم متصل با همه تعارف میکردم همه
کوچه ها از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن از بامها و پنجره خانها روشنی الکتریسیته کوچه را مثل روز
روشن کرده بود و بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه وغیره درست کرده بودند شهر
و کوچه را آیین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازهٔ
سیتی شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد مر حاکم همین سیتی است دیگر اختیار سایر شهر و محلات ندارد یعنی



KONIGIN VON ENGLAND

سایر شهر حاکم ندارد هر محله شورتخانه دارد اگر امری اتفاق افتاد به پلیس ملتفتی که گزمه باشی آن
محله است رجوع میشود و اهم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانهای
خوب بالباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش واجب است
خلاصه وارد در خانه لورد مر شده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و روس با زنهایشان و همه
سفرای خارجه و شاهزادهای با وغیره و شاهزادگان و شاهزاده خانمها و خانمهای معتبر و بزرگان
و وزرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است
که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت گیلدهال Guild Hall است سالی یکمرتبه این حاکم
بانتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ
خرقه و کاتبهای زیر سمور وغیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست دیگری شمشیر
و قداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لورد مر نطقی کرد جوابی دادیم
بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم با زوجه ولیعهد
انگلیس بازو داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لورد
مرجبه که دامن پشتش خیلی دراز بود و بزمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چند پله میخورد بالا
رفته روی صندلی نشستیم زنهای هر دو ولیعهد طرفین ما نشسته سایرین همه ایستاده بودند لورد مر بزبان
انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهنیت ورود ما و دوستی و اتحاد دولتین انگلیس و ایران خواند همانرا
بزبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لورد مر
صدر اعظم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بزبان انگلیسی
ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از طلا که مداد داشت با ورقی که در آن
اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد در رقص اسم بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند
بعد مجلس رقص شد [illegible] ولیعهد با زنها وغیره همه میرقصیدند
بعد از اتمام رقص [illegible] که شام بعد از نصف شب است

از تالارهای بزرگ و پلها و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع
گلها و درختها که در گوزه کاشته در پلها و اطاقها گذاشته بودند گذشته رفتیم بتالار بزرگی که میز سوپه را
چیده بودند قریب چهارصد نفر سر سفره بودند شخصی از اهل سیته که نایب لرد مر بود عقب سر
من ایستاده بود و هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای توسن نمودن
بمعنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه با پا برخیزند و بخورند اول لورد مر
بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توسن کرد بعد باز لورد مر توسن کرد و هر دفعه آن شخص اهل مجلس را
قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از تمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در بر
گشتن هم که نصف شب بود باز بهمان طور جمعیت بود امشب در کالسکه با من کشیک آقاسی
باشی و صدر اعظم بودند پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر وینذزور بدیدن
ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده است من امروز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ Volwitch که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت
انگلیس است از عمارات ما تا آنجا با کالسکه اسبی دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و
آبادی میرود ولویچ که هم که شهریست در حقیقت محله از لندن و متصل بآبادی شهر است صبح سوار کالسکه
شده رفتیم شاهزادگان و غیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه
تامیز گذشته بازار کوچهای آخر شهر که اغلب قصابخانه بود و کسبه و عمله که همه از دود زغال رویشان
سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر ولویچ که جای بسیار معتبریست و سربازخانهای
سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجاست کنار رودخانه تامیز واقع است دوک
دکامبریج و پرنس الفرد و پرنس ارتور جنرال و امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سر
کردهای توپخانه و پیاده و غیره همه باستقبال آمده و جلو ما افتادند ما با کالسکه راندیم برای
تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا

میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم
حالا رسم است توپها را با قالب میریزند آهن تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه
که توپ بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده میکوبند و جوش
میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدم جائی توپ
خانداز میکشند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیادی مصرف
قدیم در جلو کارخانها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس اینجاست
بعد از گردشها و رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت
اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار آنجا حاضر کرده بودند تالار بیست که صاحب منصبان
بری و بحری و توپخانه آنجا نهار میخورند جای خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح
الخیر شده با پسرهای پادشاه و دوک دو کامبریج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که
چمن بود برای مشق توپخانه چندان هم وسیع نبود متجاوز از بیست هزار زن و مرد دور صحرا و چمن
برای تماشا ایستاده بودند هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراری که گفتند این
توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش
لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود مثل توپ کروپ از عقب
پر نمیشود توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورقه آمده گذشته بعد یورتمه آمدند
بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندرا هم بما پیشکش کردند
بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم بمنزل شب را باید بتماشاخانه برویم رخت
پوشیده با امیرآخور پادشاه که مرد عاقلی است و لورد شامبرلان بکالسکه نشسته راندیم جمعیت
زیادی بود در راه با همه تعارف کرده رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس و روس و زوجه هر دو
و شاهزاده خانمها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوب بیست پردها
خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی Patti را که از خوانندهای معروف

فرنگستان است مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن خوشکلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام Albani از اهل کانادای ینکی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل

روز بیست و ششم

امروز بعد از نهار رفتیم بباغ وحش حسام السلطنه و نصرة الدوله با من در کالسکه نشسته پیشخدمتها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه ما را که میدیدند از اطراف دویده می آمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچها و میدانها و غیره عبور کرده تا رسیدیم بباغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی دم باغ و کوچه بود معلوم شد جمعیت زیادی بواسطه روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و گوشش هم سنگین بود آمد. قدری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ مرد مرد و زن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصاف نیست که قلباً بما میل دارند و زیاده از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا را قفس بقفس علیحده از هم جدا ساخته اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولاً Hippopotame هیپوپتام است که اسب دریائیست چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک بچه هم همانجا زائیده بود مادر بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب بودند غذا بدهنش می انداختند دهنش را مثل یک دروازه باز میکردند دندانهای بسیار درشت داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم کرگدن دریائیست ثانیاً میمونی بود بسیار بزرگ کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسان است صاحبش میرقصاند پا بزمین میزد می ایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما راه رفت اما میل داشت دستهایش را گرفته راه ببرند بعد بقفس همو نها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد ثالثاً شیر

و روباه بحریست که هردو توی حوض آبی بودند دور حوض معجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها
حرف میزد بسیار تیز هوش بودند جثه شیر خیلی بزرگست نقش پشم نازکی دارد دست و پایش
ببال ماهی و پر شب پره شبیه است امّا با همانها بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض
سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست روباهش هم شبیه بشیر بود
امّا کوچکتر میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب بیرون میآمدند روی سکوی
حوض نشسته مستحفظ را ماچ میکردند میگفت یک ماچ دو ماچ هرچه میخواست اورا ماچ میکردند
بسیار تماشا داشت رابعًا میمونهای خیلی کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و
کرگدن و شیر یال دار پلنگ سیاه ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بود غیر ازین هم بسیار جاها
بود خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاودت بمنزل شد

روز بیست و هفتم

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم به بندر پورتسموت Portsmouth که
یکی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بیخوابی داشتم رخت پوشیده سوار
کالسکه شده با صدر اعظم و شاهزادها و غیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت جمعیت زیادی بود
رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان و غیره آمدند
آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج
بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع
و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارف
رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی ویکتوریا آلبرت که کشتی مخصوص
پادشاهی و تندرو و بزرگ و خوبیست شدیم با هردو ولیعهد و شاهزادها و سرداران بحر
و غیره کپیتان این کشتی سمث پرنس لیزاست نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطاق
کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند

برخاسته رفتیم بالا همه آمدند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم با لباس ملاحی آمده بودند
ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند
شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم
که از لندن و بنادر وغیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند
روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایران را در همه کشتیها
زده بودند یک هنگامه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت Wight که در همین دریای
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید که خانهای
بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته اند
موسوم به اسبورن Osborne از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه
واقع و دورش جنگل و چمن بود از آنجا گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ
انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش با سوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول بکشتی آزنکور
Azincourt رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم
به فیلیپس هورنبی با صاحب منصب زیاد آنجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود زور پانزده
هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین
بود رفتیم پائین همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان وغیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر
جنگ شوند در یکدقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین آمده بچابکی تمام مشق جنگ کردند توپهای
با آن عظمت را با اسبابیکه داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدر سی عراده توپهای بسیار
بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی
هم بسیار بزرگ و از هر دو رو زره پوش هم ناخدایش وزیتارت توپهای این کشتی کمتر اما بسیار
بزرگتر بود بعد از ملاحظه پائین توی قایق نشسته رفتیم رو بکشتی خودمان در قایق ما ولیعهد
روس و انگلیس و زنهایشان و معتمد الملک و دوک دکامبریج وغیره بودند یک کشتی بخار

کوچکی قایق‌ها را میکشید همینکه بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی
همان آن چرخ بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود پره چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد
همه غرق میشدیم الحمد لله چرخ ایستاده ما بخیر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم به بندر پورتسموت
آنجا در اطاق بار نهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را
که اسباب کشتی بخار و از هر قبیل میساختند گشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا
رفتیم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عمله‌جات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین
شاه گذاشته بودند پایین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر عصری رسیدیم شب را
به مجلس کنسرل یعنی ساز و آواز که در عمارت البرهال است Albert Hall باید
برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر اعظم و غیره رفتیم از هایت پارک گذشته
داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحب‌منصبان انگلیس و غیره بودند اول داخل
دالانی شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود و گویا آهن هم بود
طرفین دالان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیگارسازی و توتون
سازی رشته آردبری که فرنگیان ماکارونی Macaroni میگویند شربت
آب لیموسازی اودسلس سازی که بطرها را در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی
سازی ابریشم کشی پارچه بافی چاپ روزنامه و هکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن
نمی‌آید در کمال آسانی این اسباب‌ها و کارها را درست میکردند خیلی مفصل بود ریاست این اکسپوزیسیون
با بزرگان انگلیس مثل لرد گرانویل وزیر دول خارجه و غیره است آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند
ولیعهد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم بتالارها
متعدد که همه با پرده‌های اشکال و رنما و غیره بود پرده‌های روغنی اشکال بسیار ممتاز که در هیچ
جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده‌ها پرنس الفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس
بحریه است و این پرده‌ها را صاحب‌منصبان و اجزای بحریه هر یک بخیال خود نقاشی کرده باینجا

فرستاده اند خلاصه ازین تالارها گذشته باز ببالاها افتادیم که امتعه که در کارخانهای
زیر میسازند اینجا آورده برای فروش می چینند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانهای پائین مشغول
کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند از اینجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این دالانها
و عمارات و کارخانها از چراغ گاز بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کونسرت در محوطه
ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است دور این گنبد هفت مرتبه
دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاد همه از نجبا
و بزرگان سطح زمین هم از مرد و زن پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین
توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزرا و اعیان
انگلیس همه بترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت است
دستونهای آهنی و لولهها دارد که صدای ساز از آنها در می آید بقدر چهار متصل بیک ضلع دیوار
عمارت بود در چپ و راست ارغنون هشتصد نفر دختر و زن بسیار خوشگل چهار صد اینطرف و چهار
صد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفیدپوش چهار صد نفر حمایل آبی داشتند چهار صد نفر
حمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها به
آهنگ بسیار خوش بهوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را یکنفر میزد صدایش خیلی دور
میرفت بسیار خوب زد اما بادش را با بخار میدهند والا یکنفر چطور میتواند با پا یا با دست
باد بدهد موزیکانچی زیادی هم در مراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است
دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمی آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند
خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتیم بمنزل خوابیدم

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر وینذور برای قشونیکه پادشاه میخواهند سان ببینند
صبح از خواب برخاستم وزیر هند و وزیر دول خارجه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی
۹۷

صحبت شد یکساعت و نیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر نهار صدر
اعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس
ادرس یعنی عریضه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ
انگلیس وکلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند یهودیهای
لندن مجوسها ارامنهٔ منچستر و غیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای
خود را معرفی کرد زیاد بودند از جمله گولد اسمت که بسرحد سیستان و بلوچستان رفته بود اسمیت
و تلگرافچیهای طهران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس و روس با
زنهای ایشان و غیره و ملتزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به وندزور قصر وندزور در حقیقه
قلعهٔ محکمی است از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پاد
شاه باز تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری
ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب
یمین الدوله شدم جنرالها و صاحبمنصبان انگلیس با یکدسته سوارهٔ نظام همه جلو افتادند از
خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت گاه میدان مشق است یکطرف
درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل هورا
می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی مینمودند اما اسب
من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود بهیچ جه رم نمیکرد و آرام بود خلاصه
همان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای هر دو
ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم پا
دشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور
نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق
چوبی و غیره خوب مثل جای تقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف بردیف طبقه

بطبقه نشسته بودند بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلو این نصف دایره
زده بودند دو بیرق بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند
که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر بیرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند توی کالسکه نشسته
تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهد ها و دوک کامبریج وغیره رفتیم از جلو صفوف قشون گذشته
باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران
نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که با لباسهای بسیار خوب و کلاههای پشم بسیار
بزرگ از پوست خرس وغیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار خوب بودند دو
فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم باسم ولیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت
هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدان را دور کردند بعد دور رفته مشق شلیک
کردند شمشیر مرصعی بدست خودم بدوک دکامبریج سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار
صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک بغروب بود من با هر دو ولیعهد و دوک دکامبر
یدج وغیره تا قصر وینذزور که یکفرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت دوانده تا رسیدیم بقصر
پیاده شده رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه وداع
کرده رفتیم براه آهن امشب در خانه لرد گرانویل وزیر دولتخارجه بشام و بال موعود بودیم چون ولیعهد
انگلیس و زنهایشان خسته بودند از وینذزور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد
بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفتیم
خانه وزیر خارجه اما بال در فورن افیس Foreign Office یعنی در وزارتخانه خارجه
دولتی بود ولیعهدها وغیره بودند رفتیم آنجا عمارت عالی بسیار خوبیست زن وزیر خارجه آمد
جلو دست باو داده از پلهها بالا رفتیم گل و درخت زیادی در پلهها و راهرو باچیده بودند همه
نجبای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطاقی نشستیم میزی
بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته در اطاقها و پلهها راه رفتیم

بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدم (انگلیس ۹۶)

روز بیست و ششم

امروز به گرینویچ باید برویم نه متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تایمز واقع است و درحقیقت از محلات دوردست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدراعظم بود با معتمدالملک و لرد مهماندار در کالسکه نشسته راندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف به رژان استریت Regent Street که همه دکاکین مرغوب بود گذشتیم همه چیز خرید و فروش اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست آنقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت میشد باز از کوچها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالیست با همه اعیان شهر سیتی آمدند دیوار و بروج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط است میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تایمز یک فوج سرباز موزیکان و غیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق زده بودند صاحبمنصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند ولیعهد انگلیس ولیعهد روس با زنهایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که رسیدیم همه همراهان و شاهزادگان ما هم سوای عمادالدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد بود و باد بدی می آمد دود کشتیها و کارخانها را توی کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یک ذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها دیکسون طامسون لارنسون و غیره بودند کشتی ما جلو و کشتی ولیعهد ما عقب افتاده راندیم آنقدر تماشاچی روی کشتیهای بخاری و شراعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و همه همراه می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوک Dock شدیم دوک یعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای تجارتی و غیره را در اینجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا از متاع خالی میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جراثقالی دارند

(انگلیس ۱) بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی به خشکی یا از خشکی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای

این دو کیها دربی از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی بآسانی باز و بسته میشود عرضش

بسمت کشتی بزرگ بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد

که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با تمیز و زنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از دوک خارج شده

برودخانه تا میز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه

ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا

مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی درآمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار

عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهد با زنهایشان

و غیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحری بیست شاه نشینی داشت پله

میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند با شاهزادگان و غیره نشستیم میز نهار سایرین

خیلی طولانی جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لورد نلسن را

Lord Nelson که در جعبه بود بما نشان دادند گلوله به اپولیت او خورده بشانه

اش فرو رفته بود جلیقه سفید او که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است

که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را

انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتیم ولیعهد با زنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصد

خانه بروم رفتیم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال

بحری که در آنجا مشق عمل بحری می کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم

قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصد خانه روی تپه بلندی ساخته اند

پلهای سنگی دارد دوربین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند

و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته

چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تا میز داشت بعد آمدیم پائین سوار شده ر...

باسکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطهٔ جزر و مد کم میشود این (انگلیس)
دفعه چون از دو کها برگشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم
جمعیتی پیاده زیاد ایستاده بودند تا رسیدیم بمحاذی پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده
کرور خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف
چپ مریضخانه سنت توماس Saint Thomas که بسیار عالی است از کشتی در آمده
سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است
شب رفتیم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقص متعارف
بال بعد مرد اکوسی با لباس اکوسی آمده نی انبان زد مثل سورناهای ایران صدا میداد پرنس الفرد
پرنس ارتور و دیگران رقص اکوسی کردند خلاصه بعد از این رقص مجلس بهم خورده رفتیم اطاق دیگر
برای سوپه غذا و میوه وغیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پائین
آمده خوابیدیم فردا باید برویم بشهر لیورپول و منچستر و قصر ترنتام که مال دوک دوسوترلاند است

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از [illegible] برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمدالملک و لرد مورلی توی کالسکه
نشستند صدراعظم و شاهزاده‌ها و اعلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رژان استریت گذشتیم
که دکاکین بسیار خوب پر اسباب دارد از همه چیز دنیا مهمانخانه بسیار عالی هم که اغلب ینگی
دنیاییها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکائیست رفتیم بگار
رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنج ساعت راه است و پنجاه
فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند داشت
همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که بسر راه بود گذشتیم
شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را آنجا میسازند
نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

۱۰ (لیورپول) بلا فاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز وسط راه از پل
بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی Mersey ساخته اند که همین رودخانه
از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است
خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحبمنصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند
حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم از عقب معتمد الملک و لورد دربی پیش ما بودند شهر لیورپول
شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با ینگی دنیا مراوده دارد از ینگی دنیا تجارت
گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین زیاد از
انگلیس و آلمان وغیره ازین بندر به ینگی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار
نفر مهاجر ازین بندر به ینگی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر برنمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی
معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر
انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت
اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در
طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالای
پنجره ها بامها کوچها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیره زن یا طفل در شهر نبود که تماشا
نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد بالنسبه با اهالی لندن اینجاها فقیر
بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش میگذرانند بمیدان کاهی رسیده
پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ Saint-Gorges شدیم تالار و ایوان بزرگی
بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه
خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم ملارمینسون ترجمه کرد طمسون
و دیکسون هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود
در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند

نشستیم میوه و غیره خوردیم حاکم بسلامتی ما توس کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان (انگلیس ۱۰۳)
و محوطه عمارت جمع شده بودند رفتیم جلو پنجره قدری به آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز به اطاق خلوت
قدری ایستاده رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی سایرین هم
همه آمدند الی دهنه دریا رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است
هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بگار سوار کالسکه شده
از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر ترنتام که ملک دوک دوسترلاند است
رفتیم کالسکه بخار دم در باغ ایستاده دوک و اتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم چمن
خیابان گل و سکاره هائیکه در وینذور دیده شد اینجا هم بود توی چمن پیچ پیچ بند خانهای تک تک
دوک برای باغبانها و سرایدارها و غیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده وارده اطاقها شدیم رفتیم بگرمخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام
گلها و درختهای خرما و غیره در اینجا دیده شد که کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور
زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر
گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر یکنوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم ژاپونی که زیاده از حد
خوشگل و معطر بود اینجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلوخان عمارت که باغ بزرگیست
اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی چلیک کاشته در باغچها گذاشته و سرشرا
گرد کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پر گل بانواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل
فوارهای زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با قایق آنجا میرفتند دور این دریاچه تپه‌هاست
همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغچها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت گل و تاک چفتهای
مور از آهن ساخته اند آنطرف چفتها و خیابانها گرمخانهای دوکست که بسیار تمیز و انواع گلها
و برگهای رنگارنگ نیکی دنیا و غیره دارد میوه بانن که چیز با کولاغ نیست مثل کدوی کوچک تازه دار

(انگلیس ۱۴) اما رنگ پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مزه خربزه میدهد بد نیست همین طور با انگشت
میتوان خورد قدری ثقیل است بزبان هندی موز میگویند و در بلوچستان متصرفی ایران و مکران
بسیار هست شلیل هلو انگور سفید و سیاه انجیر آلو چیالاک خیار و غیره دارد و جمیع این میوه‌ها از نارس
و نیمرس و رسیده در گرمخانه بمراتب یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده‌اند باغبان می
پیچاند پنجره‌ها باز و سقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم با طاق عمارت طاقهایی
عالی پر اسباب باروح و پرده‌های اسکال خوب دارد و قونسول جنرال انگریز که در مصر بود تازه اینجا
آمده است لرد شربی استانتن که از نجباست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش لک
Loch ریش بلند بزرگی دارد آنجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در
اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس آنجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای
دوک بوده‌اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک مرکی دوستافرت
اسم برادر بزرگ دوک لرد البرکادار برادر کوچک لرد رنلد خلاصه شب غذائی خوبی خورده شد
چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم یک جائی برای گلوله بازی ساخته‌اند در وسط تخته دراز بیست
میانش خالی دو مرتبه گلوله چوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته‌اند طرفین این خط در
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نهر بیست گلوله را باید بقوت
انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده‌اند بخورد هر گلوله که بنشانه خورد میبرند و هر کدام
نخورد بآن نهرها می‌افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمتی اینطرف خط چوبی قسمتی آنطرف
بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده‌اند گلوله‌ها را بتوی خط انداخته خودش می‌آید نزد اشخاص
بازی کن و نشانهائی هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا درین بین دوک
و سایرین آمدند بدوک گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انگلیسها لخت شده کلاه
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند روز قبل در صحبه

تیر تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود می لنگید اسمش رایت بود Raite

روز جمعه غرّهٔ جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیشخدمتها وغیره در منزل ماندند امروز هم از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بکارخانه کرو رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت بسیار چیز قشنگ تازه بود از آن هم پیاده شده بتماشای کارخانها رفتیم در آنجا با اسباب چرخ و آلات لوکوموتیو و کالسکه بخار میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم کرم که سرخ بود اره مینمودند و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن دراز و باریک میکردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تختهای آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میگذاشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانهای دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده به منچستر رفتیم دو ساعت و نیم از قصبه زستام تا منچستر راه است رسیدیم بگار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از لیورپول بود شهر منچستر بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل ذغال سیاه است حتی رنگ رو و لباس آدمها هم همه سیاه است و جمیع خانمهای اینجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت اینکه تا رخت سفید یا رنگ دیگر پوشیده اند فورا سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبای شهر و حکام اطراف در گار حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم تا بدار الحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی پله صندلی گذاشته بودند نشستیم حاکم نطقی کرد من هم جواب مفصّلی دادم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بما شده است لارد تنترون صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق دیگر که نهار چیده بودند قدری خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد

انگلیس

طرفین راه بطوری ازدحام بود و هورا میکشیدند که گوشها نزدیک بود کر شود بسیار اظهار
میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب
زنها مشغول کار بودند ریسمان وغیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میبافتند که این
پارچه را بجای دیگر برده نقش چیت زده تمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت
بقدر یک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر
زن کار میکردند همه را گشتیم یکبار کارخانه از صدا افتاد دخترها و زنها و مردها بآواز خوبی خواندند
بعد از اتمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم
برای قصر ترنتام یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک وغیره همه بودند پیاده رفتیم شکارهای
باغ را تماشا کرده بعد رفتیم توی قایق نشستیم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتیم در جزایر گشتیم
بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام بازی گلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد

روز سه‌شنبه دوم باید برویم لندن وعصر را در شزیک Chezike
برای گردش وصحبت وعصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوک
وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سه تاش
خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ وطولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم
زیاد بود تا مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود دیگری سنگ وخاک بهم آمیخته معلوم میشود
که بچه زحمت وچه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم
جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتیم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک دو دونشیر
است که از متمولین انگلیس و با دوک دو سوترلاند خویش است Duc de Devonshire
و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که ییلاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچها و پنجره‌ها
بودند صدر اعظم و لرد مورلی با ما در کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل
مدعوین بود به چیزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پیاده شده

داخل باغ شدیم شاهزادگان وغیره بودند چند چادر توی چمن باغ زده بودند عمارت محقری انگلیس
داشت رفتیم به چادر ولیعهد روس و انگلیس زنهایشان با خانمهای یا دوسفرای خارجه و وزرای انگلیس
وغیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم
بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی بود گرمخانه هم داشت همه مردها و زنها میگشتند
در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سرپا ایستاده هرکسی چیزی میخورد بعد در باغچه در جنب
کاجی با بیلی حاضر کردند که من باید کاج خود بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت
باشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به وندزور ما هم قدری
معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم به منزل شب را فراغت بود خوابیدیم برادر زنهای
ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانیست بسن چهارده
سال در بحریه منصب دارد اسمش والدیمر *Valdemir* با او هم تعارف کردیم بدیدن خواهرهایش
آمده دو روز دیگر باز میرود

روز یکشنبه سیوم

امروز هوا ابر شدید
ومه است و باران شدیدی هم میآید بعد از نهار با معتمدالملک و مرلی بکالسکه نشسته قدری
در هاید پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود و باران هم بشدت میآمد باز مرد
و زن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چزیک که دیروز رفتیم از چزیک گذشته براه ریشمون
Richemond افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند
باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم اما برج باریک بلندی بترکیب چین میان باغ ساخته اند
چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم بریشمون در بالای تپه
واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است خیابانها و چشم
انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوص با رودخانه تمیز از نوع شکارهای وندزور رود چمنهای
اینجا بسیار بود چون باران میآمد نشد گردش بکنیم گفتند خانه لرد رسل که از وزرای قدیم معروف
انگلیس است باینجا نزدیکست میل کردم بدیدنش بروم رفتم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه اش

انگلیس ۱ استقبال کردند مرد پیریست قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است با وجود پیری با
هوش و عقل خوبی دارد از فرقه ویک Vigh است لازم شد تفصیل یک نوشته شود کل وزرای
دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند و یک هستند که رئیس آنها لرد گلادستون
صدراعظم حالیه و لرد گرانویل وزیر دول خارجه و سایر وزرا هستند فرقه دیگر را که بر ضد خیالات
این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسرائیلی Disraeli و لرد دربی و غیره است
هر وقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم
دوبست سفیر استریا و سایر مردمان پولیتک آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم
بمهمانخانه بیشمون که بسیار مهمانخانه خوبیست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند چشم
انداز خوبی دارد اما مه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری آنجا نشسته چای و میوه
خورده رفتیم منزل **روز دوشنبه چهارم** صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل
وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه اش رفتیم آمده بود
سیمور که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنگ سواستاپول قطع مراوده با دولت
روس کند وزیر مختار پطربورغ بود دیده شد و همچنین لرد دربی و لرد مامزبری که هر یک سابقا وزیر
امور خارجه بوده اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیره
آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از
اهل پنجاب هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در روسیه
بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمده
بود رنگ رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد رادکلیف معروف بحضور آمده نشست صحبت زیاد
کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیر مختار
انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آنجا حرکت میکرده است در جنگ سواستاپول همه خیالات انگلیسها


قصر بلور در شهر لندن

(انگلیس ۱۰۹) و برضد و سپاه بوده است و از ایام ناپلیون اول که قاردان خان ایلچی فرانسه از ایران بیرون
رفته و انگلیسها از خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است اما نه در ایران
و بخواطر داشت آن ایام مرا قریب هشتاد و پنجسال دارد حالا هم با کمال عقل و شعور صحبت میکرد
ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل و هوش و بنیه را دارد که
دولت انگلیس مأموریتهای بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردم امشب را باید بعمارت
بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی و مهمانیست امروز قبل از دیدن وزرا و غیره تلمبه
چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش
گرفته است بچابکی و جلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم بعضی را بدوش
کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای استخلاص مردم اختراع
خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای استخلاص
انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانها و جبه خانهای وولیچ Woolwich
انگلیس و کروپ المان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله و غیره برای زودتر و بیشتر کشتن
جنس انسان میکنند و هرکس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف میکند افتخار مینماید و نشانها میگیرد
خلاصه در بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی
اوستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش از پشم و پنبه بود در دست داشتند اگر این
دستکش نبود همدیگر را میکشتند بسیار مضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت
بلور که اول اکسپوزیسیون فرنگستان در هیجده نوزده سال قبل در این عمارت واقع شده هنوز هم این
عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران شدیدی میآمد که بسیار اوقات
مردم را تلخ کرده بود با وجود این بار جمعیت زیادی از زن و مرد سر راهها ایستاده تهنیت می گفتند
رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم و شاهزادهای ما و سایر نوکرها بودند دم عمارت
چادری زده پرنس الفرد و شاهزاده خانمها و نجبا آنجا منتظر و میوه و بستنی و غیره حاضر کرده بودند چند

(انگلیس ۱۱) دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس و زنهای ایشان و غیره رسیدند دست
زن ولیعهد انگلیس را گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته
زنهای خوشگل با زینت و مردها بمراتب نشسته و کوچه برای رفتن ما داده بودند که باید از میان
آنها بگذریم عمارت از آهن و بلور است و بطوری مرتفع و وسیع که امشب چهل هزار نفر با بلیت
باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد وسط گنبد
حوضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته‌اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت
طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه‌نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند
من و ولیعهدها و زنهای ایشان و شاهزاده خانمها و شاهزادها همه آنجا نشستیم دوک کامبریج
هم بود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است روبروی ما ارگ بزرگی بود مثل ارگ البرت هال موزیکان
چی زیادی با خوانندها بودند میزدند میخواندند آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پائین و جوانب
و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دوربین دوچشمی آوردند تماشا
کردیم از پشت شیشه‌های پشت سر ما فوارهای آب بسیار خوب میجست زوجه دوک دوسوترلند
با دخترش عقب سر ما نشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک
Gymnastique کردند بسیار کارهای عجیب از جست و خیز و معلق شدن روی طناب
و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد فیلهای پهلوانی ایرلندرا آورده فیل بازی کردند بعد دسته
از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد و زن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیهای
عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پا ایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ
چوبی را مثل پر کاه هر طور میخواستند میچرخاندند و بهوا می‌انداختند باز بروی پا می‌افتاد شخصی با چشم
بسته میخوابید نردبان بسیار بلندی را روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت
روی نردبان بازیها در می‌آورد گلولهای عجیب هوائی انداخت جعبه سوراخ داری هم بدست
داشت که گلولها هر دفعه توی سوراخ جعبه می‌افتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پایش

پیچ خاند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی از سقف گنبد که تا زمین چهل ذرع میشد
آویخته بودند ده سیزده نفر انگلیسی که کارشان بندبازیست بمیل خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بچابکی
تا نزدیک گنبد رفته بعد آنجا بیک پا ایستاده کج میشدند یکی از آنها از بالا سرازیر با کله پائین آمد
خیلی عجیب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته شد زیر آنها بسته شخص انگلیسی بندبازی کرد
که الی امروز ندیده نشنیده بودیم همین قدر مینویسیم که بندبازی بود سحر میکرد و پرواز مینمود مثلا ده ذرع
بیشتر از این بند به بند دیگر که در هوا معلق بود میجست در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی تور
افتاد بازی تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام را در سر میزی که همه اعیان و اشراف
بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارهای متعدد
که هر یک متجاوز از بیست ذرع میجست توی باغ بود و منبع این فوارها برج بلندی است که دم
در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی چتر بر سر گرفته با وجود باران شدید توی باغ
پای عمارت ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آتشبازی شد آتشبازیهای قشنگ و
خمپاره هائیکه ستاره های رنگارنگ از میان آنها بیرون میآمد زیاد در کردند بعد از اتمام آتش
بازی آمدیم پائین از الکتریسیته سیمی تلگراف مانند ساخته بودند همین که من دست بآن زدم
فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست
زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم منزل

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند

کمانچه میکشند هیچ سؤال نمیکنند اگر کسی پول باو میدهد میگیرند والا متصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت
ما قرقاول نر و ماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر
بازها هوا میکنند خصوصا در خاک بلژیک خیلی دیدم اطفال کوچک شیرخواره وغیره را در کا
لسکه های کوچک می نشانند و روزها در خیابانهای باغ و چمنها با دست میگردانند بوضع بسیار
قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از شکارهائیکه در چمن میچریدند و از جنس ار
چالی بودند اما شبیه بمرال از دوک دو سوترلاند گرفته بابراهیم خان سپردیم که انشاءالله بطهران ببریم را

زاد و ولد کرده زیاد شوند **روز سه‌شنبه پنجم** امروز بتماشای بانک و برج
سیتهٔ لندن و کلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه
شده رفتیم بسیته داخل سیته و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه
و قدیم میان آن جعبهٔ بزرگی از آیینه بود دورش مجری از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم
انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار ممتاز
عصاها دیده شد از طلا و ظروف طلا هم قدری بود و شبیه الماس کوه نور را از بلور درست کرده
بودند در آنجا بود اما اصل الماس را در لندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه
میزنند روزیکه برای وداع به ویندزور رفته بودم بسینه زده بودند بسیار الماس خوبیست خلاصه
چون وقت تنگ بود باسلحه خانه که در همین قلعه است نرفتیم رفتیم بکلیسای سنت پول کشیش اول آنجا ناخوش
حضور نداشت نایب او بود توی کلیسا گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیادی
بود کسانیکه از معارف درین کلیسا مدفون هستند از این قرار است لرد نلسون دوک دو
ولنگتون از آنجا آمده ببانک دولتی رفتیم از بورس Bourse که تجارت خانه است گذشتیم
تجار معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند بدر عمارت بانک رسیدیم رئیس بنک و همه
نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پله‌ها بالا رفتیم عمارت عالیست دفترخانه و اطاقهای
نشیمن همه را دیدم برای چاپ زدن کاغذهای بنک از قبوض و اسکناس و برای سنجیدن وزن
طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبک اسباب و آلات خوب و کارخانهای تجارت دارند همه دیده شد
بعد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد
دیده شد که هر شمشی دو هزار تومان ایران بود بقدر سه چهار کرور پول در آنجا موجود بود خلاصه
برگشته رفتیم منزل سه چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ میکرد
سه قطب‌نما که هر یک مثل ساعت عقربکها داشت نصب کرده بودند که هر عددیکه چاپ میشد خود
قطب‌نما از گردش عقربک حساب نگاه میداشت یک حرکت که بماشین میدادند یک کاغ

چاپ در می آید و عقربک از خطی بخطی میرفت و این برای آنست که نمره کاغذهای بانک کسی
نتواند دزدی کند ثانیا اسبابی بود بجهة میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول زیادی از طلا از جائی
مثل ناودان بپائین میریخت و طرفین آن جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزناً سبک بود بواسطه
اسباب بیک جعبه می افتاد و پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبک را قیچی
میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار
کالسکه شده رفتیم خانه گلادستون صدر اعظم زن مسنی داشت هر دو استقبال کردند دست بزوجه
اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فوارهای
آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بپارلمنت و شهر ایلچی کبیر ینسه و عثمانی و المان و از
اعاظم انگلیس گرانویل وزیر امور خارجه و زوجه دوک سوترلاند و غیره بودند قدری نشسته رفتیم به پارلمنت
از تعریف این عمارت و تعداد اطاقها و بالاخانها و دالانها شخص عاجز است میگویند مبلغ گزافی
بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از ششصد سال قبل از این است اما ده سال
قبل از این خیلی بر بنای آن افزوده اند ناظم مجلس لردها که مرد پیری بود اسمش کلیفورد جلو ما افتاده اطاق
باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است و واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت
عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو Waterloo مینامند دو
پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در چنین تالار نصب است یکی جنگ معروف ترافالگار است
که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات ولنگتون با مرشل بلوکر Blucher
سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در صحرای واترلو روی
اسب بهمدیگر دست داده تهنیت میگویند خلاصه رفتیم باطاق لردها همه بودند عدد لردهای
این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستیم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار
وکلای ملت شدیم عدد اینها ششصد و پنجاه نفر میشود لورد گلادستون دیسرائیلی و سایر وزرای ویگ
و توری بودند یکطرف و یک بودند طرف دیگر توری ما در بالا که راه باریکی بود مشرف به مجلس

(انگلیس ۱۱۴) روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آرا شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد
که ماژوریته Majorite میگویند و طرف اقل را مینوریته Minorite کل وکلا رفتند بیرون
که در بیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب ویگها بودند که
حال وزارت دارند بعد لرد گلادستون صدر اعظم آمد پیش قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای
وست منستر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبیست بنایش قدیم و همه از
سنگست سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل
بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبره
خود هانری هم در آنجاست در وسط محجر آهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف
و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد و سی پای انگلیس است ارتفاع ۲۲۵
پا اسم سلاطین دیگر که اینجا مدفون هستند ادوارد کونفسور هانری سیوم هانری پنجم هانری هفتم الیزابت
ستوارت تمام خانواده سلاطین ستوارد و خانواده هانور از وزرا پیت فکس روبرت پیل لورد
پالمرستون از سرداران اوترام لورد کلید تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا
روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است
سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن خوابیده است از مصر بفرنگستان افتاده یعنی دست
بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار
معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس وغیره در آنها نوشته شده است
با نسخهای دیگر **روز چهارشنبه ششم** باید بویندزور بجهة وداع با پادشاه برویم
نهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا
میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهة خود داده حال تمام شده میخواهند
آب ببینند بعد از رفتن ایشان روانه ویندزور شدیم همه شاهزادها و صدر اعظم وغیره در رکاب
بودند رسیدیم به ویندزور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند

درجمیع اطاقهای عمارت کرده‌اند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم‌انداز بسیار خوب بطرف
شهر لندن و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانهٔ معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصوّر
بنقاشی هند بسیار خوب کتابی بود اسلحه‌خانهٔ خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان
وغیره بدست آورده پشت آینهها چیده‌اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی
و زین اسب مرصع تیپو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم
اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود گلدان بسیار بزرگی از سنگ
ملحیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار لرد نلسون را
کشته بود و از بدن او درآورده در قوطی نگاهداشته‌اند دکل همان کشتی که نلسون در آن بوده که
گلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد از گلولهای آن توپها در اطاق بود دورش مجرّی
بود بعضی گلولهای توپهای روس هم که در جنگ سواستاپول گرفته‌اند با دو قبضه تفنگ یکی
سربازی از سالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمهٔ نصف تنهٔ نلسون را هم از
سنگ تراشیده روی نصفهٔ دکل کشتی گلوله خورده نصب کرده بودند دو توپ هم که رنجیت سنگ
بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را
که سنت الیانس Sainte Alliance میگفتند کشیده بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی
سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تا دم کالسکه باستقبال
آمده بود باز لباس اکوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبیست بعد از آنکه قدری میوه خوردیم
برخاستیم با پادشاه تا دم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خودمرا بپادشاه
دادم بیادگار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی از پادشاه
از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده‌اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه
را گرفته رفتیم تا دم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص

ایشان توی کالسکه عکس ما را بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعد براه افتاده
قدری که از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانهٔ پرنس هلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان
Prince Christian که از شاه زاده های هولستین المان است که دولت پروس حالا
ولایتش را متصرف است و شاه زاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که یکوقتی بلکه صاحب شود خلاصه
وارد خانه شاه زاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه بر
خاسته با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دو کنت
مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و باروح است
از سنگهای رنگین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت
موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم
بسیار افسرده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود
اینجا باغ کرمخانهای گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای گاوها و گرفتن شیر و کره برای
پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادگار کاشتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با
شاه زاده لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه
مدم توسه رفتیم مدم توسه زنی بوده و حال بیست سال است مرده پسر و نبیره دارد و جائی ساخته است
که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته اند درست
همان شخص و همان عهد را بعینه چه مرد چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج گردن بند انگشتر و
غیره با آدمها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته
قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم یا موم است خلاصه پسر
مدم توسه ناخوش بود نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان لباس توی رخت خواب
با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی آنهای جاندار میان
آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه

زنهار خواسته راه رفتند و خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار نیستند اشکال پادشاه
حالیهٔ انگلیس و اولادشان و وزرا همه بود و همچنین تصویر لوئی فلیپ و ولیعهد فرانسه و نادرشاه ثانی خلیفه
صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بدنفس را که در شیطنت و شقاوت
از معارف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سیوم را بکشد و مزینی
ایطالیائی یکدار یکه آدم را با آن آویخته بقتل میرسانند از فرانسهها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم
کشتن را نشان میدادند میگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از یاد
کارهای قدیم در اطاق بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکه هائیکه در جنگ واطرلو
بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون
خودش طرح جنگ کشیده بود و قمچی کالسکه چی روز واطرلوشان و بعضی رخوت ناپلیون دیده شد و همچنین از
بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابها بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار
وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلور آلات و غیره خریدم
از آنجا بمنزل برگشته خوابیدم **روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی** امروز نهار را
منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم بگار ویکتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم راه آهن
مشرف ببام خانهها بود نه یک جا نه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانهها یا از سوراخ کوه میگذشت
بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده از پلها بالا رفته زن و مرد زیاده از حد
بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود
تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل ازین که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را
در هاید پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آنرا آورده
در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دایمی قرار داده مهمان
خانهها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فوارهها حوضها باغچهها باغها و هر جور چیزیکه آدم را
مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روز بسبیل استمرار هفت

انگلیس ۱۱۸ هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته اند مبالغی منفعت
میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه و بدیم از اهل جزیره
ژامائیک Jamaique که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهره‌های سیاه که
در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار با جلوه بودند رنگشان
برنگ قهوه پخته بود زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یال دار افریقا
با یک ببر هندوستان که با هم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوانات
که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال
مرده نمیشد فرق داد پنجهائیکه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن
پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر
نمیشود بعد رفتیم عمارتی را که از روی قصر الحمرا که اعراب هنگام تسلط خودشان در اندلس و قولدر در
اسپانیول بنا کرده‌اند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند.
این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
گچ بری و غیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه گچ بریها بزحمت تمام با
دست میشود اینجا قالبها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد بهر نقشی که میخواهند همان قالب را
بر روی تخته گچ گذارده فوراً منقش میشود و فوراً هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوارها کار میگذارند
حوض و فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از آنجا رفتیم به ماهیخانه چند پله میخورد در زیر زمین
دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا
بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم
گذشته از پله‌هائیکه شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فواره‌ها را تماشا کرده بعد باز نشستیم
از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم بهوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد
و عمله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم بآخر باغ دو بالون بسیار بزرگ از آنجا پر کرده مستعد

بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع
چیزی میگیرند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر
بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سه نفر بود بالون اول که
هوا رفت اسمیت *Smithe* نام با یکنفر دیگر اونو *Evenau* نام در بالون نشسته بهوا رفتند
و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود میگفت تا بحال صد و
هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوا فردا خبر آمد بالون او ولی در ده فرسنگی لندن
دو دومی ده یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری ازدحام
کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه
حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس
هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت
هال رفتیم کارخانه آنجا کار نمیکرد بعد رفتیم بتالارهائیکه اقسام چپوقها و انواع غلیانها و ظروف آبخوری
هر ملتی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی وغیره از قدیم و جدید همه را آنجا ها چیده اند
تماشا کردیم و از آنجا بالا رفتیم بتماشای پردهای صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میآویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پردهای
بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که
مرد فربه ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان ایران است
گفتم قیمت خر زنده منتها پنج لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون
خرجی ندارد جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد بارهم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت
تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتم منزل البرت هال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد روز جمعه هشتم

(انگلیس ۱۲) امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس الفرد هم بودند
قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم بمریضخانه سنت توماس که در مقابل پارلمنت
واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حال دو سه سال است
تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهة
مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بسیار بنای خوبیست همیشه
بقدر چهار صد یا پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت
رئیس حفظ الصحه لندن که اسمش سیمین Simon است با سایر اطبا و جراحان معروف
لندن آنجا بودند اطفال کوچک هر یک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه را
بجهة مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار
بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند با وجود ناخوشی هورای بلندی کشیدند در مراتب زیر
اسبابی دارند که ناخوش را روی تخت گذاشته بمرتبه بالای کشیدند بدون اینکه خود مریض
حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانه لرد دارکیل وزیر هند
خانه اش دور بود از هایت پرک وغیره گذشته رسیدیم زوجه وزیر هند که خواهر دوک سوترلاند
و زن مسنه ایست با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری
در باغ گردش کرده رفتیم باطاق سر میز نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم
پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی با لباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص
دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دور شمشیرها
کرد شخص معروفی که اسمش وتیستن است اختراع تلگرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطه این
تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ
گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در هایت پارک پیاده شده به بنائی که پادشاه بیاد
کار البرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و حجارهای بسیار خوب دارد

که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنگ در آورده اند بمناسبت اینکه خود اهل
از اهل علم و صنعت بوده است ما از ازدحام مانع از تماشا بود برگشتیم کالسکه نشسته رفتیم منزل شب را تماشاخانه
دروری لان رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم تماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرده
دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس الفرد هم آمد اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند و
رقصیدند رقاصان خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
زن جوان خواننده معروفیست نلسن Nelson نام از اهل سوئد ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد
بسیار حراف و زرنگست همه ساله بتماشاخانهای پطروبورغ و ینگی دنیا و غیره رفته مداخل زیاد میکند حالا بشخص کوه
نام فرانسوی شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت از قدیم
ساخته شده است حالا هم باولیای دولت انگلیس اولیای سن ژام مینویسند پادشاه سابقا اینجا
سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر باین عمارت نرفته اند حالا گویا مادر دوک دکامبریج اینجا
می نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل و غیره بپاریس رفته است خلاصه اگر احوالات
شهر لندن یا کلیه انگلیس را بخواهیم کماهو حقه بنویسیم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسیم در مدة توقف
هیجده روزه لندن فی الحقیقه بیش از این نمیشد نوشت ایضا اوضاع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم
و خوبست از آبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم سرآمد ملل است

روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستیم در
این هیجده روز توقف لندن همه روز ابر بود حرارت زیادی هم در لندن نشد خلاصه ولیعهد انگلیس
لرد گرانویل وزیر خارجه لرد سدنی پرنس الفرد پرنس آرتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده آمدیم
برای گار جمعیت زیادی با کمال تأسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما قلبا ملول و
متأسف بودند رسیدیم بگار وکتوریا ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد و آرتور با صدراعظم
در کالسکه ما نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند راندیم برای بندر پورتسموت سه
ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر ملحق براه اولی میشود از آبادیها

و شهرهای معتبری که گذشتیم شتام اپسوم دورکنگ هورشام اروندل شیشستر بود وارد بندر
شدیم جمعیت زیادی بود از قلعجات و کشتیها توپ انداختند امیرال بزرگ مقیم آنجا روشام سیمور پذیرائی
کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اگل و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری خود
ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده اپید گذاشته اند کشتی بسیار خوبیست نهار خوردیم
میسو نیکلای مترجم فرانسه با بیبرستن مترجم و میسو ملینه وزیر مختار فرانسه که تازه مأمور باقامت در طهران
است میسو بل شارژدفر سابق فرانسه که در طهران بود با میسو بلی کپیتان کشتی و سایر صاحبمنصبان بحری
بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد در راه راست خوب نزدیک بندر دوور انگلیس است بکاله بندر
فرانسه که از دریا یکساعت و نیم راهست اما از این راه پورتسموت بشربورغ هشت ساعت راه دریاست
خلاصه کشتی دیگر هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ما وغیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین
کشتی ما بجهة احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال
همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بد احوال شده
رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تا نیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمد
توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسهها سپرده مراجعت کردند وقت
غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحبمنصبان فرانسه از این قرار
آمدند بکشتی ویس امیرال پتهو حاکم بحری شربورغ ویس امیرال سینو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن
سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو ویته حاکم کل ایالت مانش میسو لازناک حاکم شهر شربورغ
با سایر صاحبمنصبان و اجزاء آنهای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند
روز یکشنبه دهم امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق
شده راندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم باسکله پله بسیار خوب و طاق نصرت خیلی قشنگ
تماماً از گل و بوته و دستهای گل و چهل چراغ وغیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سرنیزه
ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی از صاحبمنصبان نظامی بری و بحری و

وحکومتی و ارباب قلم وغیره صف کشیده بودند حاکم آنش همه را معرفی نمود و منهم احوال پرسی
میکردم تا رسیدیم بکالسکهای راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم جثه
ولاغر اندام هستند مثل اهالی روس والمان وانگلیس نیستند شباهتشان باهالی مشرق زمین بیشتر است قلعهٔ
شربورغ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض
دارد که همیشه پر آبست گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست هجاد زانه
سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد بندرگاه خوبیست ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اول است و در زمان
ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکها براه افتاد امروز از مملکت نور
ماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پرحاصلی است چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد
گاوهای خوب مادیان گوسفند زیاد نگاه میدارند بواسطه مرتع زیادی که دارند بوته و درخت گز زیادی
دیده شد مثل ایران است اغلب گلها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و تبریزی
و گز وغیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است تپه زیاد دارد سیب این مملکت بخوبی مشهور است
درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان رسیدیم پای تخت نورماندی است همین ساعت آنجا
ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبیست بعد از این شهر از چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی از آنها بقدر
یکفرسنگ میشد قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شربورغ تا پاریس با راه آهن هشت ساعت
راه و نود فرسنگ مسافتست یکساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج
شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر بدور شهر
میگردد رفته بمحلی رسیدیم موسوم بپاسی Passay که همه رجال و اعیان عالیه دولت فرانسه
و سایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنیع الدوله و مرشال ماکماهون که رئیس دولت است با دوک
دوبروگلی که تازه وزیر خارجه شده و صاحبمنصبان دیگر و وزرا وغیره دم کار حاضر بودند آمدیم بیرون
با مرشال دوک وزیر خارجه تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را
پیاده رفتیم مرشال امرا و صاحبمنصبان عسکریه وغیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من وصدر

(فرانسه ۱۲) وصدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکه‌های دیگر سوار
شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام
و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی کرلژیسلاتیف که منزل ما را معین کرده بودند خلاصه
عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از بوا دو بولن عبور شد که خارج قلعه است
دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است باد نو دولاگراند ارمه عبور کرده بارک
دوترلیومف رسیدم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته‌اند صورت جنگهای
ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده‌اند بسیار بنای عالی است اما درین جنگ
آخر پاره‌ای از سنگها از گلوله توپ زیاده خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده صندلیها
چیده و خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده آنجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند
و اسمش مسیو دوال Mr Duval است با کلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب
وکلای شهر پاریس هم ماموری چند آمده نطقی کردند جواب دادم بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل
خیابان شانزالیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای
خوب کاشته‌اند و خانهای قشنگ با شکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دولاکونکرد که میل بلندی از
مصر آورده آنجا نصب کرده‌اند میدان با روحی است دو حوض با فواره داشت اما فواره‌ها همیشه
نمی‌جهد هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهة ما معین کرده
بودند شدیم دم پله عمارت مسیو بوفه که حالا رئیس دارالشورای ملتی است با بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت
ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که
بجهة ما زده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش
را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسها دیدم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ المان را
هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند رخوت زنها و خانمها و مردم همه
رخت عزا است کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد پادشاه ایران

میکردند از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب با آواز بلند میگفت سلطنت و قواعد محکم و باقی باد (فرانسه)
از اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشند که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه
فرقه هستند فرقه اولاد ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوی فلیپ را فرقه هانری پنجم را میخواهند که از
خانواده بوربون و با اولاد لوی فلیپ اگرچه یک طایفه هستند اما جدائی دارند جمهوری طلبان هم فرق
زیادی دارند اما آنها هم یک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ Rouge یعنی جمهوری سرخ را
سرخ طالب هستند که اصل جمهوریست بعضی جمهوری سطر را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد
هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار
کار مشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده با
پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آن وقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه
کس باید از او حساب ببرند اما با این اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز
ایستاده بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتی که منزل است سابقا دار الشوری یعنی
مجلس اجتماع وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت
فرانسه وکلا و اولیای دولت همه به ورسایل رفته شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند
شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت
چندان قدرت ممانعت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارات دنیا بوده است بالمره خراب شده است
کمونها آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی تاسف خوردم اما بحمدالله عمارت
لوور که متصل بعمارت تویلریست محفوظ مانده و خراب نشده است هوتل دوویل را که از عمارات
خوب دنیا بوده است و عمارت نشان لژیون دونور را بالمره آتش زده اند مناره وندوم
که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده جمیع
جنگهائیکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی
پایه مناره پاریس شهریست بسیار قشنگ و خوش شکل و خوش هوا اغلب آفتاب بسیار شبیه است بهوای

ایران شب را سوار کالسکه شده با معتمدالملک و جنرال ارتور General Arture
در شهر گردش کردیم از کوچهٔ ریولی و از خیابان سباستپول که از کوچهای معروفست و از میدان واندوم
و عمارت تویلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه از گاز است بسیار روشن
و خوب شهر باصفائیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند و در قهوه خانها و غیره مشغول عیش
بودند رودخانهٔ سن مثل رودخانه تیمز نیست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی
عمارت باغ کوچک خوبیست حوضی دارد با فوارهٔ سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از آنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبیست
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فوارهٔ کوچکی میجهد مرتبه فوقانی
عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد هر طور شخص بخواهد ممکن است

روز دوشنبه یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارک
مونسو که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بپارک ترمویف رسیده رفتیم
رو به بوادبولون اول رفتیم بژاردن دکلیماتسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داشت
و جائی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از آنجا در آمده رفتیم بباغات وحوش و طیور دور
اطاقها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام
مرغها و طوطیهای ینگی دنیا و افریق و هند و استرالی دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانی است مسمی
بکانگورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است بموش دو پا چیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند
برود دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل باید بجهد بقدر شغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم
کیسه دارد که بعد از زائیدن بچهایش را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدود بسیار پرد و میشود قرقا
ولهای بسیار عجیب خوش رنگ بانواع اقسام دیده شد دو فیل هم بود که تخت بر روی آنها گذاشته
زنها و بچها سوار شده راه میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شترمرغ بزرگی
بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم

(۱۲۷) بجا هیچانه مثل ماهیخانه‌های سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و نباتات دروئن
دولوییس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دول خارجه بوده خودش حاضر بود نایبش که اسمش ژفروا سنتیلر
حاضر بود معرفی نباتات و غیره را میکرد بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بوا دبولون جزیره میان
آب بود سوار قایق شده رفتیم آنجا یکی از صاحبمنصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف
میکرد گلولهای توپ و تفنگی که بدرختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان گلوله
داشت معلوم شد که در آنجا جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره
کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون دلمپراطریس Pavillon de l'Imperatrice
یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته‌اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت
باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم رو بمنزل شب راهم رفتیم بگردش بازار سر
پوشیده دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز به
تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن
نمیدهد ولی آنچه لازمست نوشته میشود بطور اختصار   سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از هر
دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیر مختار و شارژدفر هست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هائیتی ایلچیان کبیر
شیشری نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لرد لین ایلچی کبیر انگلیس الوزاگا ایلچی کبیر اسپانیول پرنس
ارلوف ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سلیستری گلوله خورده معیوب شده است
بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سیاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود
اپونی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیکرا وزیر مختار ایطالیا مسیو واشبرن وزیر مختار
دولت ینگی دنیا نااونین سام شیما وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان
ساعدالملک وزیر مختار مقیم پطر هم اینجا دیده شدند مسیو بیشون مسیو مینیاک مسیو سرتیژ وزرای مختار
سابق فرانسه در طهران و موسیو مولی شارژدفر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فربه
تر و جوان‌تر بودند   یکروز بعد از نهار رفتیم تجارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود رسماً رفتیم جمعیت

فرسخ ۱۲۸ زیادی در طرفین راه بود از شانزالیزه و ارک تریومف و بوا د بولون و رودخانه سن گذشتیم
حاکم و مأمورین سن و اواز که آنطرف رودخانه و ایالتی است علیحده همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی
دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاویل و ده ویلداوری گذشته داخل ور
سایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود رفتیم بعمارتیکه منزل
مسیو بوفه رئیس وکلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل ورسایل را از عمارت و باغ
او ساخته است پردها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم است
و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بناهای فرنگست مسیو بوفه دم کالسکه استقبال کرد وکلای دیگر
دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از
همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتیکه مارشال ماکماهون منزل دارند رسیدیم پیاده شده
مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در اطاق نشستیم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار با
زینتی است جزء عمارات ورسایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یک
پسر بزرگ که بنظر هفده هیجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر خارجه دوک دِ بروی
هم آنجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه نشسته رفتیم بباغ ورسایل گردش کردیم حوضها و فوارهای
زیاد دارد که منبعش مثل فوارهای عمارت بلور لندن از چرخ بخار است منبعها را باز کرده آب بفوارها
انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فواره ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی
همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میجهد بسیار باصفا جائیست محلی را مثل کوه
ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمها موسوم
به اپولون *Appollone* که رب النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکنند سایرین
و آئینه و گل و اسباب آرایش نگاهداشته آنقدر خوب حجاری شده است که بتصور در نمی آید
خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و جنرال ارتون گفتند رفتن باینجا بسیار اشکال دارد



بجهة انکه راهش همه پرتگاه و سنگ و سربالاست من گفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتیم بالا
اگرچه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در شکارگاه های ایران رفته و دیده بودیم هیچ
اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمها جنرال رتون آمد اما زمین خورده همه رختهایش گلی و شمشیرش
کج شد بلکه شکست مرشال هم آمد اما خیلی بزحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و
جنرال فرانسه باینجا منافاتی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمها بسیار خوب بود قدری
چرک شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین جای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش
حوض و فواره دور تا دور همه ستون سنگ دو قطار ما بین ستونها حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که
از میان آن فواره بلندی میجهد قریب هشتاد نود حوض داشت که از میان هر یک فواره میجست این ستونها
و فوارها و سطح زمین وغیره همه از سنگست و همچنین در سایر جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر وغیره بسیار است
خیابان زیاد و وسیع باصفا تعریف آنها کما هو حقه نوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن
و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده فریاد میزدند و هورا میکشیدند برگشته رفتیم بالای عمارت قدری
در اطاقها گردش کردم مارشال کان روبر و پالیکاهو *Palikao* که سردار قشون مامور چین بوده است
بحضور آمد صحبت شد پالیکاهو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کار و بر هم
ما الاشغلی ندارد اما بسیار سرکرده قابلی است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در محاصره
قلعه متز در تحت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه بالمانها او هم جزو اسرا اسیر شده است
کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فلیپ را
دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاک فرانسه آمده
اند دو نفرشان را که یکی دوک دومال و دیگری پرنس ژوآنویل باشد امروز دیدم شاهزاده دومال بسیار
آدم قابلی است ژوآنویل هم شاهزاده خوبیست قدری گوشش سنگین است کونت دپاری که
نوه لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بخانه که در ییلاق
حوالی پاریس دارد با شاه زادها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری دولت

(فرانسه ۱۴۰) دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت
نظامی میپوشند و داعیهٔ سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزادهها از این
قرار است پسر بزرگ لوی فلیپ دوک دنمور است بعد از ان دوک دوال بعد از آن دوک دومال
بعد از ان دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد
کونت دوپاری نوهٔ لوی فلیپ است و پسر دوک ودرلهان که پسر لوی فلیپ و ولیعهد
بود و بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال ماکماهون
آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمدیم سر میز
شام نشستیم میز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سرکردگان و صاحبمنصبان نظامی و وکلا وغیره بودند
دست راست ما میسو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دولخارجه روبرو مارشال
دست راست ایشان صدراعظم همین طور شاهزادههای ایران وغیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع
الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مزینی
است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام پائین آمده من و مرشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را
تماشا کردیم سوارهٔ زره پوش که در دست هر یک مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره
رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت
مثل آبشار و از حوض فوارهها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان
و وکلای ملت وغیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی
شد مهتاب بود و هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت
کلو Saint Clou که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته
تا خیابان و باغش برجا مانده است رفتیم بواد بولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم در این راه با
جنرال لروتون همه جا تا منزل صحبت کردیم روزی رفتیم بانوالید که مقبرهٔ ناپلیون اول و سایر
سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم وغیره در آنجاست بمنزل ما که دا
۱۴۱

نمره ۱۳۱

دارالشورای قدیم است یعنی بعمارت پاله دبوربن درجلو انوالید میدان وسیعی است حیاط باصفائی
پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بی‌دست و برخی کور بودند همه
صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ
قدیم و خمپاره وغیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افلیج هم بود اسمش مارتن پره با اجودان
ها و سایر صاحبمنصبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه
و ایطالیا رئیس اتاماژور ها بوده است رفتیم توی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مطلا کاری
دارد لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب تو
گنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده اینجا دفن
کرده است سنگ روی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنگ
بسیار خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این
کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته توی
گنبد را هم او گود کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم
آمده تماشا می‌کنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلیون مطلا کرده است چند نفر
از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینا بوده آنجا دیده شدند باز هم با کمال بنیه
بودند از جنگهای آن وقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپیتان و دشمان شاسی
برانش آن طرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بسر میگذاشته آنجا
بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم
از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون
که در جنگ استرلیتس کمرش بوده اینجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست قبه
اش طلا بود اما شمشیر زنگ زده بود از غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای خود
گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب همه را با نمره و اسم صاحب
آنها مرتباً چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه وغیره بود چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را
بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الآن در انوالید از صاحب منصب و سرباز موجود است پانصد
و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند باقی از عهود بعد بنای عمارت را در سنه ۱۶۷۰ مسیحی
برحسب حکم لوی چهاردهم لووا وزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ در انوالید است
هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در روز ورود
ما هم بپاریس از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهائیکه در عهد ناپلیون اول و بعد از آن از دولتهای
دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند و همچنین بیرقهائیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته اند
آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در
کلیسا دویست و چهل و پنج بیرق است که از عهود قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران
فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از آنجمله تورن و وبان و لانس و کلبر که از سرداران
و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتیر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره
ناپلیون قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشال دورک و مرشال برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه
در راه آهن شربورغ دو ترن بخار بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو Cremieux
که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه برضد ناپلیون سیوم بوده و ناطق غریبی است
بحضور آمد مرد دیست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز برضد
روسا است روچیلد معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت
یهودیها را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود باو
گفتیم شنیده ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیک دولت
بزرگ یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها
بشوید و همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوابی نداد

و با و حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لسپس معروف که دریای
سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کردند و بآن
واسطه راه تجارت هند و ایران و چین وغیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیک تر شده
با پسرش که جوانیست بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورنبورغ روسیه بسازد
الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالی است بسیار دور و دراز نادار
که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقاً با بالون زیاد بهوا رفته است اما
حالا ازین خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه با بنیه ایست مسیو باردیو که رئیس مجلس حفظ الصحه
پاریس است بحضور آمد بالری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلوکه
عموی کلوکه که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب بفهمیده عوض شراب زراریح
خورده مرد مسیو بوره که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنة
ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله
زیادی از پروسها بهمین عمارت پاله بوربون خورده که جای کلوله هنوز باقیست روزی رفتیم
بلنشان Longchamps برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بودند
از ارک تریومف و شانزلیزه و بوا دبولون گذشتیم وسط بوا دبولون مرشال ماکماهون با جنرالها
و صاحبمنصبان وغیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود دوک دومنپسیر
بزرگ لوی فلیپ را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم از کالسکه در آمده سوار
اسب صباح الخیر شدم ژنرال لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است با اتاماژور یعنی اجودانش
بودند خلاصه همین طور رفتیم به صفوف سوارهای زره پوش کوراسیه و سوارهای سبک هوسار
رسیدیم از دو طرف ایستاده ده هزار نفر سواره بودند بعد از تمام صفوف سواره رفتیم به صحرای چمن
لونشان که چمن وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد
جزء بوا دبولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهارصد پانصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس
است مثلاً بعضی ازین افواج از سی فرسنگ راه برای سان دادن آمده بودند سیصد عرّاده توپ هم
بود که با اسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم و احترام میخوابانند ما هم
جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از تماشای صفوف رفتیم با طاقهای
چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سانها و اسب دوانیها ساخته اند بالا رفته
نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطریش
و روس و پروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه مسیو بوفه وزیر
دارالشوری مرشال کانروبر وغیره بودند کانروبر چون حالا داخل قشون نیست و ابواجمعی ندارد
سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوارها گذشتند کل وکلای ملت فرانسه
که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه وغیره نشسته بودند
زوجه مارشال ماکماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند هر فوجی
که از جلو میگذشت وکلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوج
کلاه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند
بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه
امید اینطور اجتماع و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسپو قدیم است
توپها همه همان توپهائیست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که
نزدیک بغروب بود برگشتیم بمنزل روزی هم به لونشان برای اسب دوانی رفتیم
مرشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آنروز بمشق قشون رفته
بودیم الا بوا دبولون رفته از آنجا از دم ایشان گذشته رفتیم بهمان بالاخانه که روز سان قشون
نشسته بودیم وزیر خارجه مسیو بوفه زوجه مرشال سرداران وغیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند
زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند اسم هر دو ربرایکی از

ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز وغیره دور اول نصف دایره که یک میدان اسب
باشد دوانیدند چاپک سواری که لباسش سبز بود برنگ حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد دو دور دیگر دور
تمام دوانیدند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب باهم می آمدند اسبی که پیش می آمد مثلا یک
چهره کردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد
هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور بیک نفس
میدوانند هر اسبی که پیش باید سر کرده است اینجا منتهای اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ
باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود دور آخر چند سد از تخته بارتفاع یک ذرع که روی آنها خار و
گون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سرتاخت میجستند این طور بسیار تماشا
داشت اسپ دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتشبازی
وچراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تریومف پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بالای
ارک تریومف دویست و هشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پلههای تنگ پیچ پیچی دارد
بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و
اطراف و قلعجات همه پیداست مردمیکه از لونشان و اسپ دوانی بر میگشتند همه پیدا بودند
از بوادبولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد
خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم از بس کالسکه و جمعیت
بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند باهم سوار شده رفتیم از
شانزلیزه وغیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک
کرور جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف
میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچها لامپهای بلور
مثل گوی گرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجائیکه رودخانه
سن در میان بود و آنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند آندست رودخانه مقابل ما

(فرد ۱۳۱) میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود جائیکه ما نشسته بودیم اسمش تروکادرو
Trocadero بود اینطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب طاقهای عالی
ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پرده های زیاد که تازه از حریر و مخمل و تافته بافته بودند آویزان
بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گاز بود دیگر خاموش شد
آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمدلله بما
خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند در بین آتشبازی سواره زره پوش
کوپراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست موزیکان زنان میگذشتند شکوهی داشت
شب رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما بهتر عمارت مدوری ساخته
اند دورش از چوب مراتب دارد و بجهة نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان
این عمارت را مثل گود زورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبیکه
ما آنجا رفتیم خیلی آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند
صدراعظم و شاهزادها و غیره همه حضور داشتند آنجا سه دردارد یکی در طویله اسبهای سیرکست
که نزدیک محل بازیست که از همان در آمد شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند
برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هر یک هزار تومان
و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر
حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت
تند بروید میدویدند میگفت سرها بلند شود فوراً بلند میشدند میگفت کج بدوید میدویدند خلاصه هر چه
میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآخور اسبها بود متصل حرکت میداد
مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها شده دور میدواندند روی اسب میجستند
معلق میزدند پشتک میزدند باز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف
دایره قطیفهها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان

(فرانسه ۱۴۷) دواندن در حالتی که اسب سر تاخت بود بهر قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده در روی
هوا معلّق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره با پا روی اسب پائین می آمد دو دفعه معلّق زده درست
روی اسب پائین آمد دفعه سوم زمین خورد امّا عیب نکرد دوباره جست روی اسب سه معلّق دیگر
زد حلقهای بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سر تاخت اسب نزدیک حلقه
که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره با پا روی اسب میآمد بعضی حلقهارا
مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سر تاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد
میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب میافتاد زنها و پسرهای سوار
کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمیآید مثلا در یک نفس و یک دفعه بالای اسب پانصد معلق
وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که بتصور نمیآید بند
بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت کار هیچ ذی نفسی نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی
تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار
فربه و بلند و اسمش پاتی است آنجا بود رفتیم بمرتبه پائین عمارت که مجسمهای مرمر قدیم و جدید آنجا بود
سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمهای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی بود از مرمر
بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از این میریخت
این آب همان رودخانه تی بر است که در شهر رم پای تخت ایطالیاست و مجسمهای مرمر ونوس
که ربّ النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند امّا هر دو دستش از بازو شکسته بود صورتهای
دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد   روزی رفتیم بجائی که پانوراما میگویند
یعنی دورنما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صدر
اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائیکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
رسیدیم بدورنمائی که کوچه از کوچهای پاریس را مینماید در هنگامیکه پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نارنجک

مثل تگرگ از هوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانهها بیرون آمده دست زن و بچهٔ
خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر دقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسمتر میشد بطوری که هیچ
نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان گیر و دار است شخصی زمین
خورده سرش شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین بسیار حالتها بعد از
از آنجا پله میخورد میرود بالا آنجا یک محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعجات
اطراف شهر و توپ و گلوله و هنگامه جنگ و محاصره و بهوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ و نارنجک به
نظر می آید مثل اینست که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ پاریس و شورش را ملاحظه
میکند خلاصه شخص با چشم خود نه بیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شئ
موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول
داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا را مداخل بسیار است تعجب در این است که مدت زمانی
دور نمای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از آن چند
مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت استریه را در سولفرینو و مازانتا وغیره شکست داده
بودند بمیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما
در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش گیج خورده احوالش بهم میخورد
زود برگشتیم روزی رفتیم بکلیسای نتردام وسط شهر که در جزیرهٔ رودخانه سن توی شهر واقع است
از پهلوی هوتل دو لامونه و انستی توت دو فرانس و کنسیل دتا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد
ناپلیون اول بنا شده و کمونها بالمرّه آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این
کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت
گردش کردیم منبرها و حجرها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی دارد و پنجرها همه از شیشههای الوان
بسیار خوب است خزانه کلیسا را دیدیم بعضی اسبابها مثل تنگ و ظروف طلا و مطلا و نقره وغیره بود
در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی ع چیست شراب میخورده یا نه

یکبار همه کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده باشم باجتماع گفتند البته میخورد ده سهلست خودش هم
شراب می انداخته است بعد گفتیم کم میخورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورده است بعد برگشته
رفتیم بمدرسه معادن که اکل دمین *Ecole de mine* میگویند اسم رئیس اینجا مسیو دوبره است
بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در آنجا هست از معدن طلا گرفته الی ذغال
و همه را با مزه و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمردیکه در مملکت نوول گرناد
ینگی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می آورند قطعهای زمرد خوش رنگ بی عیب توی سنگها دیده شد
نمونه معدن زمرد سبیر و غیره را هم دیدیم اما همه بزرگ نیست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن
بود که حساب نداشت و مجالی میخواست که مدتها یکیک را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها
بکنند تا چیزی بفهمد نه که در پنج دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن
آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیل ها را آنجا چیده بودند یعنی استخوان
حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتیکه حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود
که دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این گردشها رفتیم
بمنزل   روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ و عمارتیست بسیار بزرگ و عالی که از
عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند گلکاریهای
بسیار خوب دارد چون هوتل دویل دارالحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را دارالحکومه
شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیو دوال حاکم پاریس و مسیو الفاند مهندس شهر پاریس و غیره
اینجا بودند کوچهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت
کاشته اند همه از روی دستورالعمل و اهتمام مسیو هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و
این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از آنجا برای تماشای اشکال و غیره
بعمارت رفتیم مسیو ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسامبورغ از عمارت
عالیه پاریس است لوی فلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فلیپ

ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا می‌نشینند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل
سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یکدو نفر معلم شاگردان
مدارس را امتحان میکردند هر شاگردیکه از این امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده
شد سنا عبارت بوده است از صد نفر کمابیش از بزرگان و اعیان و سرداران مسن دولت که بیکار
نباشند بهر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از مجلس
دار الشورای وکلای ملت بیرون می‌آمد تا بامضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروک است
خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته
بندی کرده اند در هر مکان یک دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهر که در هر یک جمعیت
زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب وغیره ریخته است خلاصه عمارت را
از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته‌ها را برداشته مثل اول میکنند پرده‌های اشکال بسیار خوب
داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است
که از بالای ارک تریومف دیدم اسمش پانتئون *Pantheon* لوی پانزدهم ساخته است
اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است بمنجنیق زیاد
دورش بود تعمیر میکردند گویا هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام*
در پاریس است که سنسولپیس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است
خیلی عالیست کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست شبی رفتیم به پاله روایال جائی است
بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو مسقف و جلو و عقب این راهرو
دکاکین است چهارصد یا پانصد دکان دار و از هر جور چیز اینجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب
و بدل اسباب خرازی و بلور چینی وغیره کل دکاکین را گشتیم مبالغی خرید شد جمعیت زیادی بتماشا
بودند روزی رفتیم بتماشای ضرابخانه که هوتل دو لامنه میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت بود
آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سکه‌های قدیم و جدید دولتها زیاد آنجا پشت آینه‌ها چیده اند

از سلاطین قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و هر
قسم مدال دیده شد از آنجا با طاقی که اسمش اطاق ناپلئون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلئون
اول آنجا بود مثل سر سکه و ته سکه و مدالهائیکه در عهد ناپلئون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات
مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلاً آنجا بود نمونه ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده اند آنجا
بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چودن ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون
اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یکوجب است بعضی صورتهای
ناپلئون آنجا بود گلوله از کمونها آمده و شیشه روی سر سکه را سوراخ کرده بدیوار رفته بود همان طور
نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته ایم گفتیم بد یادگاریست خلاصه پائین
آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود دو هر یک پنج فرانک
پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کمست اما نقره زیاد
و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره دیگری مس بیادگار رفتن ما بآنجا
زده و بروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل سن
میشد از آنجا باز برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم عمقش دو ذرع بود قدریکه
از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامهائیکه
همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی
در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هرکس بخواهد حمام برود باید برود توی آن
اطاق خود شیر آب میشود رخت شورخانها هم همین طور است آنها میان می نشینند و رخت میشویند رخت شو
همه زنست این حمامها را با بخار گرم میکنند که آدم خوب سر و تن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم
بمنزل روزی رفتیم بکارخانه کوبلن Gobelin بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که
فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند بقیمتهای گزاف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

ورؤسای کارخانه وکارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوری خوب
ونفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پروس
وبلجیک وفرانسه وانگلیس دیدم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود
میبافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهریست از شهرهای فرانسه
امّا میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند امّا خوب
عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد امّا رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر
شکل و پرده معروفی که بخواهند میبافند نمونه آن نقش را روبرو گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر
واگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طریق بخواهند ممکن است و این کمال مهارت
وصنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها میبافند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام
که ناپلیون سیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند امّا نمیدانم تماشاخانه و این پردهای
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است وکارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا مسیو دارسل از اینجا رفتیم
بچاپخانه دولتی که کتب وغیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هرچه بخواهند بسیار
زود میتوان چاپ زد از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار بزرگ غلّه دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی
بود بالمرّه ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف
بمناره ژوییه که از بناهای لوی فلیپ و بسیار بلند است مجسّمه ملکی را از برنج مطلا ساخته اند در آن
بالاست اصل مناره هم از چودن است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است واز
حیثیّت حجّاری وپردهای نقاشی وغیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش گالری
داپولن میگویند یعنی دالان ربّ النوع حسن وشعر وآواز اسباب زیادی از ظروف سنگ مرصّع وبلورهای
معدنی وغیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا ونقره وبعضی اسباب طلا وغیره که از زیر خاک
درآورده اند واز بدایع ونفایس دنیا همه را در جعبها وپشت آئینها گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان

که پادشاه کل فرنکستان بوده و در جعبه ضبط کرده اند جعبه طلائی از قدیم که بسیار خوب زرکری کرده اند
مال آن دتریش *Anne de Autriche* مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی
چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم است که از سنکهای بدل ساخته آنجا کذاشته اند شمشیر و عصای
شارلومان هم بود خلاصه اوطاقهائیکه پردهای اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروفست و پای
هر پرده باید شخص یکروز تمام بنشیند تا نکات نقاشی آنرا بفهمد با این تعجیل که من داشتم البته درک نکات
نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رافائیل نقاش معروف هم بود اما من پردهای کارالبانی را بر سایرین ترجیح
میدادم بسیار باسلیقه نقاشی بوده است کارهای موریلو هم بسیار خوب بود پردهای زیاد از کارهای
اوستادان دیکر هم بود مثلا پرده بود که سی هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشای ازلیه
رفتیم بباغ طویلری عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حالا تمامًا
خراب شده است و دیکر مثل آنرا هم ساختن بسیار مشکل است چراکه مخارج زیاد دارد عمارت را
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که بهمه جهت البته صد کرور تومان متجاوز ضرر وارد
آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم مواظبت
از صفا افتاده است عصرها در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته بودم
آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهای
فرنک بهتر و با زینت تر است پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرور دیکر خرج دارد
که تمام شود حالا همین طور مانده است اکرچه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند
روزی رفتیم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتیم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در
بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در اطاقها
چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی هائیرا که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفائیل
و غیره نقاشی کرده بودند و درجه هر یک مثل پردهای نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اکر هر یک را
بقیمت میفروختند میخریدم اما این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و هیچکس نمیفروشند کارخانه

(فرا ۱۴۴) مال دولت است هر فرمایشی بدهد تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عمله مزد میگیرند رؤسا
مواجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند
کرد بسیار گردش کرده تا جائی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدم بعد
برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی و دو هزار پیشه جای
اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادگاری بما هدیه دادند از آنجا سوار شده رفتیم بورسایل
منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدارالشوری وکلا از یک کالری مجسمهای بسیار خوب مرمر
کار اوستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و سرداران وغیره
بود گذشته تا رسیدیم بدارالشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر وکلا دران مجلس حاضر بودند در مرتبه
بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حال وکلا می نشینند تماشاخانه قدیم ور
سایل است که لوئی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس چون برای پذیرائی ما در عمارت خود بود
نایبش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوئی فلیپ دومال و ژوانویل هم بودند وکلای دست
چپ و دست راست همه بودند دست چپها برضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنرالها وغیره
حرف زدند از انجمله ژنرال نوازل بود صدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میگوید متصل
وکلای دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ
میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت
یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال ماکماهون هم آمده
بودند با مرشال و مسیو بوفه وغیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را گردش کردیم اوطاقها و
تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدر پرده نقاشی و مجسمهای مرمر وغیره دارد که حساب
ندارد پردهای بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه Horace Vernet
که بسیار خوب کشیده است پردهای جنگهائیکه با اعراب الجزایر در زمان لوئی فلیپ وغیره شده
وجنگهای ناپلیون سیوم در ایطالیا با دولت نمسه وغیره و پردهای جنگهای ناپلیون اول وغیره از

از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پردهها را تماشا
کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانه وکلا و وزرا قرار داده اند از آمد و رفت زیاد و در بخشیدن
کاغذ و دفتر و گذاشتن میز و صندلی وزرا و محررین دفاتر تالارها را از شکوه انداخته اند بسیار خسته
شدم آمدیم پائین قدری هم در باغ در کالسکه گشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب
از فواره میجست خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده داوره گذشته بسنکلو رسیدیم از آنجا
بده بولن و از آنجا به بوا دو بولن تا رسیدیم بمنزل در سنکلو چند فوجی اردو زده بودند در ده بولنیس
بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در ورسایل میان اشکال مجسمه مجسمهٔ ژاندارک را
که پرنسس ماری Princesse Marie دختر لوی فلیپ که شوهر نکرده جوان مرد خودش حجاری
کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود   روزی رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل ما تا اینجا راه طولانی
بود رئیس اینجا که اسمش سیو بلانشار و هفتاد و پنج سال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نایبش وغیره جمعیت
زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند با زنهایشان همه تماشا آمده
بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات گلهای بسیار خوب باسلیقه
کاشته اند از همه گلها و نباتات در اینجا نمره و عدد گذاشته اند و گیاهها و دواهائیکه مربوط بعلم طب است
همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت
هر گیاه همیشه در آنجا کار میکنند اول گرمخانهها را که نباتات ولایات گرمسیر را در آنجا بعمل آورده
اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده در قفس مخصوص جا
کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشگل حیوانات سبع وغیره از همه جور دیده شد اما باغ
وحش سایر ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در آنجاها هم دیده بودم مگر چند حیوانی
که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرگ قوی هیکل که اسمش را کازوار میگویند از استرالیا آورده اند
بسیار حیوان عجیبی است بقدر شترمرغ و اندک شباهتی هم بشترمرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانی است
ماتپیر میگویند از ینگی دنیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچکتر میانه کرگدن و خوک

(فرانسه ۱۴۶) وکوسالهٔ حیوانیست ببرهای درنده وحشی و پلنگهای عجیب داشت یکنوع حیوانی بود میانه
پلنگ و ببر اسمش ژاگوار میگویند امّا به پلنگ بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درنده وحشی است
پلنگها دو بچه کوچک زائیده بودند بسیار خوشگل شیر یال دار افریق و شیرهای دیگر هم بودند یک
فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار
وغیره بود چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزهٔ عمارت نگاهداشته بودند
که در دول دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از مار و خرچنگ و
نهنگ و لاک پشت و انواع طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچک تا
نهنگ را همان طور که مرده نگاهداشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از
کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک مگس ینگی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست
مرغ مگس مرغیست بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ امّا همه چیزش مثل مرغ است
دیگر از این قشنگ تر مرغی در عالم نیست و جز در ینگی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از نر و ماده
با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آئینها چیده
در حالتیکه در روی لانه و تخم میخوابند چنان مجسم کرده اند که هیچ با زنده فرق ندارد از تخم مرغ مگس که
کوچک تر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر
است در یک اطاق گذاشته اند امّا در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خربزه بزرگ بود
گفتند این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بزحمتهای زیاد و سیاحت بسیار در
جمیع بلاد عالم عاقبت گویا در افریقا و ینگی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین
بود بقاعده باید جوجه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خروس خیلی بزرگی باشد مرغ سیمرغ و رخ
که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الان این بیضه ها را یکی هزار تومان نمیدهند
های عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمیآید میوه‌های عجیب و غریب بود باقسام
مختلفه که یکنوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود بمراتب جثه اجسام آنها را

همانطور مثل زنده نگاهداشته اند از جمله میمونیست که اسمش گوریل است در مملکت افریقیه هم
میرسد که از بزرگی و هیبت و قوة و بازو و پنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بلکه
بلندتر است یک جفت نر و ماده بودند ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونیست که در جزایر برنیو و
سوماطرا و جزایر تیمور بهم میرسد اسمش اورانگ اوتانگ *Orang Outang* است
اگرچه از میمون گوریل کوچکتر است اما این هم خیلی ثقل دارد بسیار درنده و بزرگ است یک لاک پشت
روی میزی گذاشته بودند بقدر حوض بسیار بزرگی آنهم چیز غریبی بود که جز بدیدن نمیتوان تصور آنرا نمود مارهای
بسیار بزرگ که درحقیقه همان اژدهای معروفست دیده شد درختی مصنوعی ساخته و جثه ماری عظیم را
بر دور آن پیچانیده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت نه اینکه سر موئی این حیوانات را
برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هرچه درین موزه است
همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها درحقیقت زحمت زیاد و مخارج
بسیار و مبالغ گزاف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن
قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده و متصل مواظب نگاهداری
آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقةً انسان
پنجاه بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آدم پا بین و با اینکه
دیگر هیچ وقت بجهة تماشا نداشتم به قفس حیوانات زنده رفته همه را دیده از آنجا رفتم منزل تاریس که
سنش هفتاد و پنج یا هشتاد سال بود و همه جا با من همراهی کرد بقدر یکفرسنگ راه رفت هرچه میگفتم برگردد
باز میآمد و میگفت مدة العمر مسکرات نخورده و همیشه دیگران را هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی
است و اجزای زیاد دارد که همیشه در تدبیر متروک کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است
بخصوص در فرنگستان مکاتریوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر است
خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانهای متعدد دارد
یکشب هم بتماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه بازنهایشان و مرشال ماکماهون و مسیو بوفه و همه

فرانسه ۱۴۸ صاحبمنصبان وغیره وهمراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ معتبریست پنج مرتبه با چهل چراغ
زیاد وجمعیت بسیار هم بود رقاصها وخوانندها خوب خواندند ورقصیدند بخصوص در پرده زیر
دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند   شبی رفتیم بعمارت الیزه برای شب نشینی همه خانمهای معروف
شهر وسفرا وزنهایشان وصاحبمنصبان فرانسه وایرانیها موعود بودند آتشبازی وچراغان خوبی درباغ
الیزه کردند باغ بسیار خوبیست با حوض وفواره وچمن واشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که
که از پشت بام بزمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود مرد وزن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند
جلوه وتماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا گشتیم عمارت بسیار خوبیست کوبلن های خوب دارد
این عمارترا کنت دورو ساخته است صد وپنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لوی پانزدهم
که اسمش پومپادور Pompadour بود خرید وخیلی وسعت داد بعد از مردنش بپادشاه
رسید بعد مورا داماد ناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش وصحبت آمدیم منزل شبی را هم دوبروگلی
وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کوراثیسلاتیو منزل ماست سواره وبوفه بود شب را
با وجود اینکه از راه منزل ما بآنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه وتشریفات وسوارهٔ نظام وغیره
از دور عمارت گشته بوزارت خارجه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانیها وبالها بوده است اما بعد از
جنگ با پروس ورفتن وزرا بورسایل تا امشب درِ این عمارت بسته بود مرشال ماکماهون ومسیو تیر
وهمهٔ صاحبمنصبان وجنرالها وسفرای خارجه وسایر نجبا وبزرگان از زن ومرد بودند عروس وزیر
دولخارجه چون صاحبخانه بود دست باو داده درباغ واطاقها گشتیم توی باغ چراغان وآتشبازی
خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد   روزی رفتیم بگردش ونسن که سمت
جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن وجنگل ناپلیون سیوم درآنجا خیابانها ودریا
چها وجاهای باصفا ساخته است از بولوار پرنس اوژن واز پلاس دشاتله واز پلاس باستی
گذشته رفتیم از دروازه شهر بیرون دروازهای شهر پاریس مثل دروازهای ایران نیست که در
داشته باشد درش از مجر آهنی است خلاصه از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه وخندق پاریسرا تماشا کردیم

دیوار قلعه که در حقیقت دیوارهٔ خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد یک ذرع هم خاکریز بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر آجر یک اندازه و بالای آن لبهٔ ایست از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنگ بزرگ تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس همین طور است و این قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچه رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآمد رفتیم بسیار جائی باصفائی بود گل و گیاه زیادی داشت خلاصه از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته بودند و زیر آن را مغارهٔ درست کرده بودند که سنگها مثل غار برفی آویزان شده بود و از بالا سوراخی کرده و لولهٔ نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته بودند و قایق آورده بودند سوار شده قدری گشته رفتیم به محلی که کالسکها بود بیرون آمده سوار شده از دروازهٔ دیگر از بولووار دو مسیلل رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم ایستاده منتظر ما هستند معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه خسروآباد ارومیهٔ آذربایجان معلم اطفال کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل گوش فیل خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش مرتبه هستند و مدرسه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یکدرجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله الی دخترها و پسرهای بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی گلسازی

(فرانسه ۱۵۰) وغیره دختر با گلهای خیلی خوب میسازند یکدسته گل بسیار خوب بیادگار بما دادند بقدر بیست دو
نفر بچه چهار ساله را در کمال آدب و خوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشانده بودند زن
پیر زاهده که معلمهٔ آنها بود آواز و تصنیفی برای مدح ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال منظم
تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت
پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت کردم شب را رفتیم در سیرک آنقدر بازیهای
عجیب از اسب بازی وغیره در آنجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلا یک اسب جلو میزی نشسته
غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبد شراب وغیره دهن گرفته میآورد خدمت میکرد اسب
دیگر با دستش نمره میچرخواند معلم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد میگفت بمیر میمرد و همچنین سایر
احوال حجاری یک مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در منزل از گل شکل ما را میساخت حوصله غریبی داشت
از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت ما را بسیار خوب از گل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت
اول گلمیست مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
گچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت بعد از چهار ماه
بطهران خواهد فرستاد در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قراریکه میگویند دو قهوه خانه
که در آنجا ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شانستان میگویند مثل تماشاخانه
جائیست میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد و خیابانهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد
روشن میشود از اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صندلی زیادی چیده اند مقابل
نشیمن مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خواننده رقاص بندباز آدم باز وغیره جلو مردم
تو عمارت میرسند و میخوانند آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشند
برهنه بدن تنگ و چسبان مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین
اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری در هوا
دست با بازی میدهد و بهوا میاندازد و باز روی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر یا طفل را بهم

(فرانسه) سرپا روی انگشتها بر ده چرخ میزد و بهوا میانداخت و میگرفت و آنها هم روی سر و دست و پای این
مرد طوری معلقها میزدند که بنوشتن نمی آید البته بچه را که بهوا میپرانید پنج شش ذرع بالا میرفت و در روی
هوا معلق زده با دو پا زمین میافتاد اگرچه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک
تابستانیست سیرک زمستانی هم هست که بمسافت زیادی دورتر از اینجاست مهمانخانهای متعدد
بسیار خوب در پاریس است گراند هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است
از اسباب زینت هرچه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز
حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را مابیل میگویند باغ بسیار خوبیست هر شب باز است
دری دارد محکم از آهن از هر کس که داخل میشود پنج هزار میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد
شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود خیابانهای خوب حوضها جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی
ساخته اند دارد وسط باغ کلاه فرنگی جائیست که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب
پر چراغ دارد زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن
است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند در پاریس خبر رسید
از طهران که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده مایه هم و غم
و اندوه شد در پاریس و انگلیس و المان اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل
فیل است و بار زیاد میکشد خیلی دیدم که بارادهای بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است
که هر خانواده همه یکرنگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب
رسمی است **روز شنبه بیست و سوم شهر جمادی الاولی** از پاریس حرکت شد
بشهر دیژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ماکماهون و وزیر
دولخارجه سفیر کبیر استریه میو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و جنرالهای فرانسه اهل قلم
همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر دولخارجه صدراعظم در کالسکه ما بودند
از بولوار دایطالیا و مون مارتر و بولوار دشاتودو عبور شد از میدان باسیل و غیره که گذشتیم جمعیت

زیادی بود هوا هم گرم تا رسیدیم بگار جنوب پیاده شده قدری در اطاق گار نشستیم زن و مرد
زیادی از انجا وغیره آمده بودند میسیو ویتر یرا که در عهد ناپلیون سیوم جزو وزرا و رئیس مجلس کسیل دتا بوده
و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیژون است مارشال معرفی کردند و تا دیژون همراه ماست
خلاصه بعد از یکربع ساعت نشستن بگار بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان کالسکهائی بود که از شربورغ
سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم رو به دیژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر جاها که
همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن درخت آبادی پیوسته بود رود خانهای کوچک و بزرگ و درّه
و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی دیژون ازین قرار است
مونترو لارش تونر ارسی دیژون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غروبی رسیدیم به دیژون حاکم
شهر که حاکم کت دراست اسمش لیون دو ناسان با نایبش و بزرگان شهر وغیره دم گار حاضر بودند این
حاکم از جانب مرشال بتازه است مأمور شده است این مملکت را کلیته Bourgogne
بورگن میگویند یک قسمت از بورگن کوت دور است که پای تختش دیژن است حاصل انگور درین
مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است بهمه دنیا میبرند هر کس آن صحرا و تپه های تاکستانرا
ملاحظه میکند که این همه انگور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنگ گذشتیم این شهر را در
جنگ آخر دو مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت باهالی اینجا کرده جریمهٔ زیاد
سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها معیوب
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورگن ساخته است برج بلندی
هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است
لهذا بنیاد شهر را استحکام کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز جزو آن دولت است
چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بناهای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشا
خانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچکی

در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم خردل خوبی در این شهر عمل میاورند

روز یکشنبه بیست و چهارم امروز از دیژن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور
آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی کار صدر اعظم و حاکم پیش ما نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت
این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است
شانی ماکن بورغ آمبریو کولوز بلگارد که آخر خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره
و تپه کوچک بود و از این استاسیون بعد بکوهها و درهای بزرگ افتادیم که رودخانه رون از دست
راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون وغیره رفته در مرسیلیا
بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن گوتار الپ است همانقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همان قدر
هم خارج شده موسوم برود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت
از استاسیون امبریو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و دهات و آبهای
خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار
طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دریا و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان
است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قلههای بزرگ کوههای ساووا و ایطالیا
پیدا شد غروبی بژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو که پرزیدانست اسمش مسیو سرزل است و
رئیس مجلس شورای ژنو که اسمش اوژن بوپل است با ایلچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان
شهر و ژنرال دوفور که مرد نود ساله ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و در
سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروف است آنجا بود و مهمانداران فرانسه که اسامی آنها از
قرار تفصیل است ژنرال پاژول و ژنرال اردور کلونل شوزن و مسیو بی برستن از اینجا که آخر
خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم پرزیدان نطقی کرد جوابی
دادیم بعد من و صدر اعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روبازی نشسته راندیم منزل ما
مهمانخانه برگ *Hotel de Berg* است تا مهمانخانه مسافتی نبود از کثرت

جمعیت امکان عبور از کوچه نداشت با اینکه چند نفر عمله احتساب بودند باز دفع و منع مردم
ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می‌آوردند که کم مانده بود
کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه
بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم
منزل مهمانخانه بسیار عالی است بالا و پایین و طاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است
آنچه بنای عالی در فرنگستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه مهمانخانه است از جلو مهمانخانه
رودخانه رون *Rhone* میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا کبودی
میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه است دورش محجر است پلهای متعدد قشنگی
دارد دو پل طولانی از چوب و پایه‌های محکم دارد که بسیار معتبر و متصل به مهمانخانه است شهر در دو
طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچه‌های سنگ فرش وسیع تمیز دارد
تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم مهمان
نوازی دارد کارخانه‌های ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای
جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسایر ممالک میبرند همراهان همه در
همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارند
و خانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا
بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الپ و مون بلان از منظره
مهمانخانه پیدا است بسیار پر برفست اما کوه دماوند ایران ازین کوهها خیلی بلند و قشنگ
تر است حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز

دوشنبه بیست و پنجم ۲۵ در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده
رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم
پاریس و مسیو دوبکی ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند

طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک سویس است بعد از آن خاک مملکت ساووا متعلق
بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلئون سوم با نمسه ها کرده آنها را شکست داد و
مملکت رومبارد را که از ایطالیا بود و نمسه ها چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایطالیا داد
دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین نیس و ساووا را بدولت فرانسه واگذار کرد که
خاک ساووا تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رودخانه شهر ژنو
میگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم
عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه تجاوز از دو فرسنگ است عمقش را از اینجا الی صد ذرع می گفتند
همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ و جزیره هیچ چه در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی
که طوفانی بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شش ساعت با کشتی
بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت
و کمپانی سویس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل مینمایند از دولت فرانسه
هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سویس
است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف
و با صفا نهار مختصری در کشتی خورده راندیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره هم که رود رون
بدریاچه میریزد گذشته بشهر وِوِی Vevay رسیدیم شهریست بسیار قشنگ در کنار دریاچه
رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تک تک خانه داشت حاصل اینجا هم همه
انگور است هرچه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هر جا که ممکن شده و زمینش نرم بوده درخت
تاک کاشته بودند توی شهر فواره های زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده
بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند میجست زیاد تماشا داشت مهمانخانههای بسیار عالی دارد
میسو نسرذل پریزیدان که وطنش شهر وویست ما را بنهار مهمان کرده بود در مهمانخانه تروا کورن
یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده

شد از اهل ینکی دنیا و انگلیس وغیره اینجاها زیاد بسیاحت میآیند اهل بلد و غربا خیلی بودند
داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم ویلحلم که چندیست در اینجا بسیاحت
میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد
بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه
هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه
گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها از هر جور بودند درین گردش پادشاه هولاند آمده
گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان دادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دور
نماهای کوههای الپ وغیره خریدم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی راندیم به
طرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان
Lausanne بون رول مورژ کولی گذشته وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار
دریا و توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه آهن کشیده
اند تا دره و شهر سیون میرود دست راست دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ سلسلهٔ
کوههای ژوراست **روز سه‌شنبه ۲۶ بیست و ششم** صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از
رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاک فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صنیع الدوله
مرخص شده برود بشهر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه عماد الدوله علاء
الدوله میرزا ملکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم رفتند بشهر وین خلاصه رانده از حول و حوش ژنو
گذشتیم راه کالسکه سربالا و باپیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساووا
و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است دهات کوچک باصفا سر راه روی تپه ها
و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و درهای ساووا میآید و آخر منتهی برود
رون میشود راه سربالا را با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبیست رسیده بمهمانخانه من سوار
اسب امین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده

بودند سایر همراهان سوار شدند معتمدالملک با کالسکه ما رفت بمهمانخانه ما راندیم ببالای کوهی
که مشرف بمهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب اسبها که مرد معتبری بود و اسبهای
خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد
راه بدی بود جنگل کوچک درهمی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی
جنگلها و درختها رفتیم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پر برف الپ و ساووا و مون بلان
وغیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتیم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد سوار
شده از راه بدی پائین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح وغیره درین راه و مهمانخانه
دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته دست
وروئی شستیم درین بین با خستگی و هوای گرم معتمدالملک گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق
بفرابسنه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد
شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه در سرازیری
آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم **روز چهارشنبه بیست و هفتم**
امروز در مهمانخانه هوتل دولاپه نهار موعود دولت سویس هستیم پرزیدنها آمدند سوار کالسکه
شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایطالیا
مقیم سویس و ایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرک است و ایلچی پروس مقیم سویس که پسر پرنس
گرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه
رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدر اعظم وغیره همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم
دارد و مرغی در آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر
ژنو پیشکش کردند نهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و بلها
و اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت باز پرزیدان وغیره آمدند
سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی جاها همه اهل سر نهار بودند مگر شاهزاده های ما اول رفتیم

بعمارتیکه اسباب فزیک وبعضی چیزهای دیگر مثل موزه وحیوانات مرده واستخوانهای آنها
بود چنانکه در پاریس هم دیده شد امّا اینجا نسبت بپاریس وغیره بسیار کم ومختصر است معلّم فزیک اطاق را
تاریک کرده بعضی تجربیات وتماشاها در شیشهای الوان از قوه الکتریسیته بما نمود امّا در وقت تماشا
چون پردهها انداخته وپنجرهارا می بستند اطاق بسیار تاریک وگرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری
گشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پردهای کار نقاشان سویس وغیره اینجا بود شش هفت پرده خوب
خریدم نقشه کل مملکت سویس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق
بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده دره بدره کوهها ورودخانهارا مجسّم کرده
قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ ویلا
میسو فاور که یکی از متمولین ونجبای سویس است موعود هستیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه ژنو بسمت
خاک سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت ویلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانهٔ
میسو فاور خانه قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از نجبا وغیره آنجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم صحبت
شد چمن وچشم انداز خوبی بدریاچه وغیره داشت غروبی برگشتیم پرزیدان وغیره آنجا ماندند آمدیم
منزل شب را از صدای کالسکه ورعد وباران وصدای زنگ ساعتها وزنگ مهمانخانها بسیار
بدخواب شدم دولت سویس جمهوریست بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرور جمعیت
دارد ومنقسم به بیست ودو ایالتست هر ایالتی رئیس وحکمرانی ودیوانخانه علیحده دارد هفت نفر هم
رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد امّا یکی یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمدهٔ
مملکتی وغیره بکنند آن بیست ودو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع وامضای
همدیگر آن کار را میگذرانند در حقیقت رئیس کل وحکمران مستقل در هیچ ایالت وولایتی ندارند هر وقت
همگی در کاری اتفاق کردند مجری میشود والّا فلا وضعی است که نوشتن وبیانش اشکال کلّی دارد واین
روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی وجزئیات قواعد دولت سویس را ندارد وبیش از این هم لازم
نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیّت را مسلّح ومنظّم کرده بجنگ

میبرند و در وقت جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت (ایطالیا)
در شهر برن اقامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوه سنکوتار الپ است متعلق بسویس
که دو رودخانه معتبر از آنها یکی رنست که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل
شده هردو خارج میشود روز بیست و هشتم [٢٨] از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت
ساردن و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با اسطریه و گرفتن ممالک لومباردی و ونیسی و چهار قلعه
محکمه کوادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت حالیه اش شهر روم است که قدیما در عهد قیاصره
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر روما پای تخت همه ایطالیا شد خلاصه
صبح زود برخاسته بکالسکه نشستیم بر پریدان و صدراعظم در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه بخار نشستیم تا
بلکارد که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از آنجا براه تورن و ایطالیا افتاده از
دره ها و خاک ساوو اگذشتیم همه جا دره وسیعی بود پرآب و درخت بسیار باصفا طرفین راه همه
کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن را در اینجا با بسیار خوب
بازحمت و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلندیست روی رودخانهای عظیم
پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری Chambery
بشامبری نرسیده از محال اکس لبن گذشتیم جزو ساوو است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساوو است کالسکها ایستادند
جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با یکفوج پیاده و یکفوج سواره نظام
با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پرآب و برف است ابشار متصل از طرفین کوهها میریخت
تا رسیدیم بمودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان مهمانداران و جنرالهای ایطالیا که

(ایطالیا) که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند تا سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سوراخ مون سنی آ
که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مودان راه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست
و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریبا طول این سوراخ است مثل این است
که از منظریه کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه
شیشهای کالسکه را بجهة اینکه دود بکالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه را
انداختم نسیمی آمد گاهی صداهای عجیب میآمد مثل اینکه اژدهائی بسرعت بگذرد و صدا کند و گاهی در
این تاریکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده میشد
نمیدانم این آدمها چطور اینجا گذران میکنند آخر تونل که کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجرها ساخته
روشنی بسوراخ داده اند پنجرهای دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نرسیده به پنجرها
برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرا باز
کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تاریک
و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی درین راه کار کرده اند
قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه بایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی
کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه مون Piemount شدیم که
شهر تورن پای تخت آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه
دیده میشد کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم رفته
البته از هشتاد سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل بغلهای
کوه و پرتگاهها و درهای عمیق و رودخانهای عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته اند میگذشت
بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده اند که بعقل راست نمیاید بطوری هم راهها و پلها را
محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد
رودخانه پو است رود عظیم اما آبش سیاه رنگ و بد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن

ایطالیا ۱۶۱

گذشته پائین تر از شهر و نیز بدریای آدریاتیک میریزد هرقدر میرفتیم دره وسیع تر میشد تا آخر جلگه وسیعی
شد صحرای پر درخت بود اما تا بکار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کالسکه
پائین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوئل *Victor Emmanuel II* ثانی پادشاه
ایطالیا و نواب پرنس هومبر ولیعهد پرنس آمده پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت
نموده بعد استعفا کرده بود مسیو منکینی صدر اعظم مسیو ویسکونتی ونوستا وزیر دول خارجه پرنس کارینیان
پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است سپهسالار ایطالیاست و در قشون بحری منصب دارد
هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند
وصنیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحبمنصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند
با پادشاه و شاهزاده ها دست داده تعارف کردیم بعد ما و پادشاه در کالسکه رو باز نشسته
راندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچها و پنجره ها
بودند کوچها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم اسمش
کوچه رم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است مجسمه چودنی روی اسب
وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با بیرق در وسط این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان
از دست اتریش بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پلها و دیوارها
راهروها همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت و اشکال خوب و مطلا کاری گلدانهای مرمر
روی دست اندازها گذاشته بودند که از سر هر گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون آمده بود بسیار قشنگ
از اطاقهای متعدد تو در تو گذشتیم که همه مطلا کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و اسباب
از پرده های نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و صندلی وغیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای
منزل ما را نشان دادند وداع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارتست
باز دید رفتیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس در آورده راحت شدیم هوای این شهر بسیار گرم است

پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده اند و الّا هرگز
میل بماندن شهر ندارند زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند بمن میگفتند از شهر و عمارت
بدم میآید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب بشصت سال میشود امّا بسیار با بنیه
و قوی و معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس امده بیست و هشت سال دو دختر
دارند یکی زن پادشاه پورتغال است و اسمش ماری دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنسس
کلوتیلد *Princesse Clotille* زن دوک دااوست که همین آمده باشد
چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد
یکی شیرخواره دو تای دیگر بسن سه و چهار سال داپهاشان هر روز در باغی که جلو عمارت ماست آورده
میگردانند در یکی از میدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی میجست رودخانه پو از
انتهای دست راست شهر میآید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و تکتک خانهای بسیار خوب
توی درها ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سر یکی از اینها که از همه بلندتر است
کلیسای خوبی ساخته اند که اسمش سوپرگا و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر
تا کوههای الپ جلگه است معبد یهودیها درین شهر میسازند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای
متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز ناتمام است **روز جمعه بیست و نهم**
در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه
از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد
دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده وا داشته و آدمی که اسلحه قدیم
فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
وغیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اوّل که در وداع شهر فونتن بلو بیکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت
او بوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا
کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند

رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی
آوردند موزیک هم میزدند خود پادشاه غذا نمیخورند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست
که نصف شب شام خورده بلا فاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت
شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه
ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنجسال باشد اما بسیار با بنیه
است همراهان ما سوای آنها که بوین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران
بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک
مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است با یطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران
ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگها معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است
میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار اعلی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته
بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوب جعبهٔ خاتم خلاصه بسیار اسبابهای
خوب بود بصدر اعظم و شاهزادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه
بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل
یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در لژ اول نشستیم
بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنجره به چراغ گاز زیاد جمعیت زیادی هم بود
خواندند و رقصیدند پردها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو اکت یعنی دو پرده نشستیم
خوانده بود اسمش اوربن Helim بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل نیکی دنیا
است و شوهر دارد دو روز دیگر بجهت خواندن بپطربرز میرود برخواسته آمدیم منزل شهر تورن
دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود

روز سه شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخواستم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد
رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پردهای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه را

ایطالیا ۱۴/۶ که در مرتبه پائین عمارتست و دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل دالان طولانی بود
بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه را که درهمین باغ توی قفسهاست
تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه گرگ روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت
زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارها و
گوراسب وغیره بودند دو حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی یوز شیر
نشنیده بودم شبیه بشیر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه
میداشتند آدم هم نمیتوانست نزدیک برود دندانهایش مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش زرد بینی
همه سرخ گونها آبی خط خط اسمش ماندریل است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله
زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت
نشستیم پیچاندند کم کم باکمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند
پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان
بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان مشق را
که دوران همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبیست گردش کرده از کوچها گذشتیم یک کوچه
طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برودخانه پو میرسد آنطرف رودخانه
روی کوه وتپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل
من در کالسکه بودم و پادشاه و صدراعظم و میرشکار ورفیق واجودان پادشاه که اسمش
میسو برتولینیان است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتیست فوت شده است
وبعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند نشان اینجا
نبود کنار دریا رفته بود که بآب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بودم عکس خود را
برای من فرستاد بتوسط اگمو Mr Aghemo منشی خاصه پادشاه که پسر عموی همین
زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و [illegible] با هم با من [illegible]

دو شکار هم میگفتند زنم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب
منصب است و یک دختر که بسرهنگی شوهر کرده و شوهرش مرده و حالا بیوه است
روز یکشنبه غرّه جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم با راه
آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمد نشسته
صحبت کردیم پرنس امده پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همانطور ناخوش است ولیعهد دیروز رفته است
به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به ببینید از این جنس در
ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکارها است
که در باغهای انگلیس دیدیم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه
هم بودند رفتیم بگار از اینجا بکالسکه نشسته ترن بسیار خوبی بود همه را با بارها و غیره همین یک
ترن بسته اند همه کالسکها هم بهمدیگر راه دارد مثل کالسکهای بخار مملکت روس است پادشاه
و همه ارکان و اعیان دولت لب گار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد تعارف کرده گذشتیم
طرف دست راست شهر همه کوه است تکتک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوه
ها و درها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست
دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده
بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیا
وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایرانست که میخورند اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم
خوشه بسته اویزان است آنرا هم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در یکساقه بود گندم و جو را درو
کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی
معروفست امّا چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ
و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانهای بزرگ دورا دیگری ستورا و سسیا و ژبیسیلو بود خلاصه
راندیم در شهر سانتیا Santhia قدری ایستادیم شهر کوچکی است و در هر شهر که

(ایطالیا) کالسکه میایستاد اهل شهر از سرباز و صاحبمنصبان نظامی و قلمی و حاکم وغیره استقبال میکردند
بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانهارا روی کوه و توی دره ها ساخته اند
بسیار خوش وضع و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که
شهر واقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و درین کوهها سبزه و جنگل کم نیست همه جا
تک تک عمارات و خانهای ییلاق وغیره ساخته اند بسیار با سلیقه ازین شهر که چند فرسنگی گذشتیم
بده ماژنتا *Magenta* رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سیوم با دولت استریه
که درین ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایطالیا
درین صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یادگاری و مقبره کشتگان
این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان
وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریا در وقتی که این شهر را داشته
ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده ولیعهد ایطالیا که
دیروز اینجا آمده و مخصوصا هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجاست با حکام و صاحبمنصبان نظامی
و قلمی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و پنجرها بودند
هوا بشدت گرم و از طهران گرمتر بود از کوچهای خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای
بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا
ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت
بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آینه وغیره و همه طاقها و تالارها و درها
مطلا کاری و نقاشی است و همه را پارچهای خوب و پردهای نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد
آویخته اند این عمارت را از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این
عمارت را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن از جانب
ناپلیون هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارت مدتی

استریه اعیاد سالها هم او سلطنت داشت و شاهزاده مکزمیلین برادر امپراطور حالیهٔ
استریه که بالاخره امپراطور مملکت مکزیک ینکی دنیا شد و آنجا او را کشتند درین شهر و مملکت
از جانب امپراطور نمسه نایب السلطنه و بعد از شکست نمسه تا حال جزو دولت ایطالیا شده است
خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخواسته اول رفتیم توی
کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا راه است
پله میخورد میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست
پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن مهتابیها و پشت بامهای وسیع دارد از آنجا باز
پله های خوب ببالا دارد از آن بالا کوههای الپ و سنت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانسه
را با یطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکه های بخار که دود میکردند و از اطراف داخل شهر
شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دوادک تریومف که ناپلیون اول در فتح
ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر او بی برده است و بسیار
نهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر موچه پیدا بودند تمام
این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در
صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده
نشسته از پشت و رو ساخته بعضی را جسته از دیوار و بنا و بعضی را جسده بدیوار درست
کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را بمرور ایام
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول
تعمیر و نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر
دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیران است و آنقدر سقف
بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبرها محرابها اشکال خوب همه چیز دارد
اگر یکنفر حجار قابل مدة العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک جعبهٔ کوچکی از مرمر

بکنند بازنمیتوانند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآیند این کلیسا اینقدر بنای
قابلی است که اگر شخصی مثلاً از یکی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از
دیدن هر صنعتی میشود در پشت بامها و راهروها و پلهها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند
بدون اینکه جا بر کسی تنگ شود پشت بامها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر
منبت کاری بسیار دارد در سر هر میل هم مجسمه یکنفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از
همه بلندتر است مجسمهٔ از برنج دارد که در دستش بیرقیست و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد و
چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته
رفتیم ببازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما
بسیار خوب بازاریست قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار
عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند
شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فرهی است بود بعد از
شام رفتیم دم پنجره که بکلیسا و میدان نگاه میکنند در میدان البته قریب ببیست هزار نفر بودند
همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنی های الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا
تا پائین سرخ یکبار سبز زرد و رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای منارها آشیانه
داشتند از ترس پرواز میکردند در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق میزدند بسیار
تماشا داشت **روز دوشنبه دوم** باید رفت به سالبورغ که جزء
مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شده ولیعهد و صاحبمنصبان و اجزای حکومت
شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده راندیم از شهرهای متعدد
گذشتیم باین تفصیل اول از ترویگلیو Treviglio دوم برگام Bergame
سوم برسلیا Brescia چهارم درسنزانو Desenzano پنجم ورن
که قلعهٔ نظامی معتبریست الی شهر برگام جلگه بود و همه حاصل زرت و توت ابریشم از چند رودخانه

هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه ادیژ است که از شهر ورون میگذرد آب گل آلودی داشت
بشهر رکام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانهای
کنگ روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و جنگل کمی دارد در هر شهر که
کالسکه نگاه میایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحبمنصبان باستقبال میآمدند طرف
چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست
چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلهها مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین
طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوههای بلند احاطه کرده آب
صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگست جزیره بسیار قشنگی میان
دریاچه بود و عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل بخشکی داشت اسم
دریاچه گاردا Garda ست دور دور دریاچه همه خاک ایطالیا است مگر در آخر
دریاچه جزئی خاکی متعلق باسترلیست قلعه پشیرا که یکی از قلاع محکمه ایطالیا است در کنار این
دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساخلو و توپ
از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و
قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانه جلگه و کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق
باستیانهای محکم دارد توپ زیادی آنجاست دور کوه را هم برج و باستیان ساخته اند
رودخانه عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کردند
قدری از قلعه بالاتر بگار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره
و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالسکها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورن
گذشته افتادیم براه سالسبورغ و انسبورغ و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره
میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایزاج است همه جا از کنار رودخانه
و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوهها رفته رفته بلندتر و سخت تر

پنجشنبه ۱۷ و پرجنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت که از دره دیگر میآمد پلهای متعدد روی رودخانه ساخته اند اوایل دره آبادی کمتر بود هرچه پیش میرفتیم زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفتیم بجائی رسیدیم اسمش الاکه سرحد دولتین ایطالیا و آستریه است در استاسیون آنجا کالسکها ایستاده مأمورین و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دو گرنویل Comte de Grenneville و مسیو بارب مستشار درثبار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین ایطالیا که رئیس آنها کنت پیانلی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف دیگر مال استریه و سربازهای هر دو دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتادیم بسرعت رفتیم همه جا باز کوههای بلند و دره و رودخانهای عظیم بود و از دره هرچه بالاتر میرفتیم کوهها بلندتر و جنگل قوی‌تر میشد توی درها همه درخت انگور با چفته بود و زیر چفتها سایه بسیار خوب داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوهها بود دو قلعه محکم دولت استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند ازین دره عبور کند توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته اند همیشه صاحب‌منصبان معتبر و ساخلوی در این دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزانو است خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر باینجا میرسیم غروب باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت آنجا ایستاد شامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منهم پائین آمده نظامی که ایستاده بود دیدم ژنرالها و صاحب‌منصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند مسیو گرشتبش معلم علم توپخانه را که سابقاً معلم مدرسه دار الفنون طهران بود که محمد حسن خان سرتیپ سپهدار و محمد صادق خان قاجار از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه اش بسیار خوب است بعد آمدیم توی کالسکه حالا شام نخوردم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود

اما معلوم میشد که رودخانه زیاد است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کوههای بلند پرجنگل و (نمسه ۱۲۱)
دره تنگ و راه هم سربالا بود و در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده
خوابیدم یکبار از خواب بیدار شده صدا و همهمه زیادی شنیدم معلوم شد که کالسکه بشهر اینسبوغ
رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحبمنصبان همه حاضر شده بودند هنگامه
غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال زیاد بود و کالسکه براه
افتادند باز خوابم برد دو ساعت برخاسته رخت پوشیدیم درینوقت در خاک المان دولت
باویر Baviere بودیم بصحرا نگاه کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پرجنگل و
درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان
بود صحرا و کوه مثل اول بهار بود رودخانهای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب ملحق میشود
همه جا پر حاصل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر روزنهیم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیک است
با شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هر یک ازین دو شهر یکساعت و نیم راه است
قدری کالسکه ایستاده روی بسالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای باصفا و جنگلهای کاج
گذشته از دریاچه باصفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر تروستن جمعیت
زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی از
از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت
این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد رودخانه سالز شدیم که سرحد دولت استریه و باویر
و متصل بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد کار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند
شهر خوب خوش هوائیست در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد
ناپلیون سوم با امپراطور حالیه نمسه درین شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی
دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبیست بسیار قدیم میدان کوچکی

در جلو دارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد
کلیسا و مهمانخانه دور میدان است اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول نمسه بود کوههای
آنرا الپ تیرولین میکویند از میلان تا سالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که .
در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا *
سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل و سبز
توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای
حفظ شهر ساخته اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رگ سنگ بزرگیست که این
دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمانخانهای خوب درین شهر است بخصوص یک مهمانخانه
که هوتل دوروپ میکویند امروز در سرحد باویر و اطریش قلعه دیده شد که توپ انداختند
اسمش هوفنستن بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند

روز سه شنبه سیوم

انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت استریا صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائیست
معروف به شونبرون که نیمساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است
لفظ شونبرون بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزادها و غیره
هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه
از خیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدیم
چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از
چنار ایرانست اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن
و مرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد در دامنه
کوهی واقع است پر جنگل و سبز چمنهای خوب چشمهای آب صاف متعدد از دامنه کوهها بیرون می آید
در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون *Pavillon* یعنی کلاه فرنگی ساخته اند
که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائیست ماهی قزل آلای ایران

آنجا زیاد توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که باغ
چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مانند
جعبه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه Robinet
میگویند پیدا شد هر شیر را که میگردانند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست
مثلا یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آن را
که بآرامی باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدری که سر تاج بسقف حوضخانه
میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بیست ذرع هم تاج بالا رفته
پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بیخبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف
والاها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه
فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فوارها را باز میکردند
از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میداد خیلی
تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاهداشته اند هوای
اینجا سرد و ییلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته
در آنطرف نهر روبروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی میرقصد یکی
خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد به همه وضعی زیاد
ساخته اند این دستگاه هم بازور آب چشمها بحرکت میآید پیچی و شیری با اسباب کوکی داده
که تا دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا
داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک
پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده
بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدهن
این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آبست

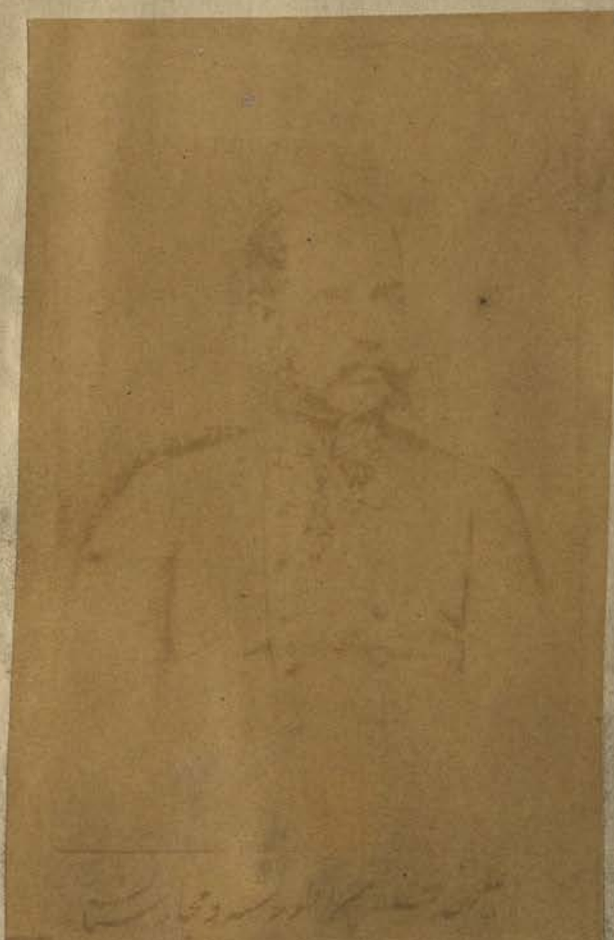
بازکه دست برمیداشتند مثل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر دربغل نهرها برای نمونه و
تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حلاجی و چرخ چاقو تیزکنی وغیره ساخته بودند همه آدمهای
کوچک و چرخ و اسباب بازیچه امّا بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها را
ازصد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون
باید در ساعت معیّن سوار کالسکه بخار شده برویم بوین زیاده از آن نتوانستیم تماشا کنیم مراجعت
بشهر کرده یک راست رفتیم بگار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین
با راه آهن هفت ساعت راه است صدراعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص
شده برود درخواسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این
راه کوه بزرگ ندارد امّا طرفین راه همه تپه های قشنگ سبز و خرّم و جنگل پر سرو و کاج است
بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زرد حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت
امّا طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه
و درّه های کوچک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه باصفائی بود هوا هم
معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سر
بازنظام با موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی
جمع بودند پائین آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر
کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت منسه در حسن و مقبولی سرآمد هر مملکت است
خلاصه همراهان که نهار خوردند بکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته
شد [illegible] بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش ملباش Hammelbach است قدری از اینجا
گذ[illegible] رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد
دور شدیم بعد از این شهر بشهر سن پولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا
و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هرچه

نزدیک شهر وینه میشدیم شهرها و آبادیها بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دره‌ها و دامنهٔ
کوههای جنگلی و جاهای باصفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود رودخانهای خوبی در راه بود
نزدیک غروبی رسیدیم باستاسیون پاترنگ آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور نمسه دم
در کالسکه ایستاده منتظر بودند بانواب ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده
بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف Francois Joseph
است که از خانواده هابسبورغ هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل
سنش شصت و پنجسال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کنت دوبلکارد بارن شلختا مترجم فارسی
که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک وغیره هم بسیار بودند بعد از
تعارفات آمدیم بکالسکه نجا من بودم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا ملکم خان و بارون شلختا
و کونت دوبسکی وزیر مختار نمسه مقیم طهران و کونت کرنویل مهماندار را ندیم منزل ما در قصر
لاکسانبورغ است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین پنج فرسخ مسافت دارد
منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از ان جهت
شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسانبورغ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود
خود قصر عمارتیست مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای
عمارت بهم راه دارد شاهزادگان و علاءالدوله و حسنعلیخان وزیر فواید قدری دورازینجا
در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو
همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان دولت
خودشان را معرفی کردند اول ولیعهد دولت که سن چهارده ساله است و همین یک پسر را
هم دارند بسیار پسر مؤدب با تربیت شیرین خوبیست اسمش رودلف شارل لوئی که از شاه
زادگان است و لوئی ویکتور ایضا از شاهزادگان و کنت آندراسی صدر اعظم و ستر یاد و سایر
وزرا از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر اعظم و شاه زادگان وغیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند

شاهزادگان وغیره که پیشباز من آمده بودند همه را دیدیم شب شام خورده خوابیدیم

روز چهارشنبه چهارم امروز رفتیم بعمارت شونبرون ببازدید امپراطور با راه آهن نیمساعت راه است بعد از قدری نشستن وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم

روز پنجشنبه پنجم صبح برخاسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن ممکن نبود حکیم پولاک که قدیما در طهران معلم علم طب وچند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحالم خوبست قدری پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم نهر بزرگی دیده شد مثل رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند باغ وخیابانها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت وچمن داشت میان دریاچه جزیرهای خوب بود قاز وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن ومرد زیادی بتماشا آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردیدیم عمارت کهنه لب دریاچه است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم عجیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد که سر آنها آدمهای مفرغی وخروس وغیره است درهای آهنی محکم دارد بعینها این عمارت وقلعه بعمارت دیوها وجادوگرها واجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده است از چند در داخل شده باطاقها ودالانهای غریب رسیدیم هر اطاقی وراهروی باریک در آهنی داشت یک جای تاریکی بود بسیار مهیب گرگ مرده را مثل زنده با پوست وپشم روی سکوئی گذاشته بودند شخص مهیبی را از مقوی ساخته نشانده ومثل محبوسین زنجیر کرده بودند وزیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست وپای این محبوسین حرکت میکرد اگر شخصی تنها وبی خبر در آن جای تاریک این حرکت محبوس را به بیند یقینا واهمه میکند جائی دیگر دیده شد مدور ومسقف که مجسمهای مرمر بزرگ اجداد این امپراطور وپادشاهان



(نمسه ۱۷۷) مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هرچه اطاق از کوچک
و بزرگ و بالا و پائین دیده شد همه بسیار مهیب و دلتنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین
طور باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است با آدمهای مقوائی پوشانده
و سایر سلاحهای قدیم را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب یاد
داشت مثل طلسم زنگوله بود و دامه و شمامه جادو که در افسانها میگویند آنجا دیده میشدند
خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم وغیره که با کمپوزیسیون شهر رفته بودند
از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری نشستیم صحبت شد
ولیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دلچسب جوانیست در دولت از امپراطور خوب
یادگاریست **روز جمعه ششم** امروز بعد از نهار بعضی از شاهزادگان نمسه
بدیدن ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که حالا با پدرش در
مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است اسمش ارنست
اوگوست یکی از شاهزادهای باویر اسمش ارنولف دیگر از شاهزادهای ساکن ویانه اسمش هرمان
دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزیمیلین بعد از نهار صدر اعظم دولت استریه گمت اندراسی
بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از و ایلچی کبیر دولت انگلیس که اسمش بوکنان است و بعد ایلچی کبیر
دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر شونبرون
که شام را مهمان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بگار آنجا از پله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر
بود سوار شدیم شونبرون قصبه ایست و خانهای آن وصل بخانهای بیرون شهر وین است چندان
از شهر دور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوستدام برلن است
جلو عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین
پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزادهای نمسه و
المان و برادر امپراطور وغیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور عذرخواهی کردند که چون پسر دوم

پادشاه هولاند که اینجاست اورا هم بشام وعده خواسته ام نرسیده است از این جهة
سر میز رفتن دیر شد قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید اسمش الکسندر است رفتیم سر
سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گچ بری و مطلا کرده اند سقفش هم نقاشی
است که گویا روی گچ نقاشی کرده اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب تجمل
از پرده ها و اشکال وغیره ندارد بعضی پرده ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و مار
ترز وغیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه
برگ درختان طرفین خیابان را با قیچی چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلندیست روی
تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف بباغ است پائین تپه توی باغ
حوض است فواره های بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هر وقت بخواهند فنرها را باز میکنند شام خوردیم
موزیک میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم باطاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه
ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن لوه Hohenlohe هم که از اکابر در
خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبیست آنجا بود نشان صورت خودم را
که مکلل بالماس بود بولیعهد دادم بعد سوار شده رفتیم به راه آهن بمنزل رفته خوابیدم شب
باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زمینها را تر کرد روز شنبه هفتم
امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون صبح برخواستم هوا بواسطه باران دیشب
و ابر امروز که از تفضلات جلیه خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود والا با آن گرمای شدید
و گرد و خاک راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتیم
همه همراهان در رکاب بودند با راه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود
هوای خوب چمن سبز گلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی حاصلها بود نزدیک بشهر
رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف
شهر تپه و کوههای شوبنرون است شهر در پای آن تپه ها در محل بسیار گودی واقع است بهمین

جهت هوایش در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه
کوه وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچها همه سرازیر است رودخانه دانوب از
کنار شهر میگذرد یک شعبه از رودخانه را بهر دستی ساخته داخل شهر کرده اند از رودین پاپیل
بسیار کوچک است کشتی بخار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست
اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد
اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانهای برفی کوهها
و چشمهای عظیمی کنده بشهر میآورد مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر
تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان وغیره
دم کار حاضر بوده پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه اسبی شده همه جا از توی
شهر و بولواردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر Belvedere که
عمارتی قدیمیست و حالا پردهای نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال یعنی جاییکه
اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه
دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرفت
بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب
ساخته صندلی و چراغهای فانوس گاز زیادی بود تا رسیدیم بنزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر
تا اینجا همه جا جمعیت بود اما بواسطه شهرت ناخوشی وبا و گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه
به ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت مخصوص امپراطور در خارج اکسپوزیسیون است
شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم باکسپوزیسیون محوطه
بزرگیست چهارسو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد مدور بسیار بلند وسیعی است خیلی بنای عالی
با تماشائیست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این طاق مدور
و با منارها وغیره از آهن و شیشه و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود

(شنبه ۱۸) بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است دو راه آمد شد دارد باقی بسته است در زیر
گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی اکسپوزیسیون
بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا
دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از
هر جور حتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشک
آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال و شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن تعبیه
آنجاست از این جزئیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچهای پشمی ابریشمی آینه بلور
اسباب حرب وغیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول
بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جا و اسباب زیاد دارند دولت
عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین وغیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند بهمین
طور بازارها را با امپراطور گردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایران گذاشته بودند با وجود
آنکه سه ماه قبل از این حکم شد که تجار وغیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و
اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری آنجا ایستادیم
چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است امپراطور هم خواستند بروند ییلاق وداع کردند
و رفتند ما دوباره همه بازار را گشته گراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار
دیدم بسیار شاهزاده خوبیست ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال و
رنگ و رو پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف به پطربه
کورنشتاد رفته آنجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم بروم زمین خورده پایم زیاد درد آمده است
معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه
از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از
مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت

ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدم رفتیم بعمارت ایران چند
پله میخورد یکنفر بنا استاد اسمعیل نام و یکنفر نجار با آنکه سه ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده
بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی هیچ عمارتی بساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار
و بنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم دراین سه ماهه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایه تعجب ما
شد آنجا نشستیم رئیس اکسپوزیسیون درحضور ما بود بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی و مصر را
تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر بعمارت
نشیمن امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد کارشدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمدلله
تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکسپوزیسیون از دولت است هفت کرور خرج کرده
اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود از قیمت مصالح و از منافع واردین که پول داده داخل
میشوند سه کرور و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند
از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امپراطور
متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکنند فردیناند Ferdinand I
اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است
هشتاد سال دارد و در شهر پراک که یکی از شهرهای بزرگ اطریش است زندگی میکنند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم نخواست سلطنت را داد به
پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان در ایشل که ییلاق است
میرود حالا هم آنجاست **روز یکشنبه هشتم** امروز کاری نداشتم عصری
با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی گردش کردیم صدر اعظم و میرزا ملکم خان هم توی قایق نشسته
آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع الدوله و محقق رفته اند بشهر بادکه یک فرسخی این قصر است در آن
جا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فالج
وغیره درین فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند **روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه**

(۱۸۶) امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شوبرون برای شام خوردن
طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت و قصبهٔ طبرون از کالسکه بخار پیاده شده
بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم راندیم از دهات ییلاقی شهر وین
گذشتیم این چند ده که شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شوبرون ده هتزن درف بعد
هیت زن بعد لنز که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه در این دهات
زیاد است راندیم تا از آبادیها گذشته بخیابانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم
بجائی که دور جنگل را بزنجیر کشیده بودند زنجیر کتان سخت سفید رنگ بلندی تا در لای زنجیر چوب نشانده
هر تخته عوض طناب چهار چوبی داشت که بزنجیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد
خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ بزنجیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم
امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره
کمه از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده اند
بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته اند در هر یک سه
چهار تفنگ گلوله زنی ته پر با گلوله زیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه نفر از اعاظم
نشسته اند که تیر بیندازند خواستم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور
و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمه که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای ما معین کرده بودند
پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امپراطور بکمهٔ پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور را
که در کمهٔ ما بود پر کرده مستعد شدیم میرشکار امپراطور که از اهل چک و اسمش کونت وربن است
مردیست هفتاد ساله و از پیری گوشش سنگین و چشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت از شکا
رهای ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که زنجیر زیادی کشیده
بودند آن زنجیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم زنجیر بود از آنجا که
ما نشسته بودیم تا زنجیر رو بروی سی قدم بود دری از زنجیر بالاتر از جای من قرار داده بودند

برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکار
ها را آورده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست الی سی شکار میشوند از در این زنجیر داخل
میکنند یکدسته که داخل شد آمده از ده قدمی تفنگ چیها میگذرند بنای شلیک میگذارند
متصل آنهارا با گلوله میزنند اگر در این گله زدند در گله دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد نیست
این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
متفقی از اینها ماند دسته دیگر را داخل زنجیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند
چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند دو سه دسته
که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد امپراطور آمدند با هم سوار
کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفتیم بقصر هلبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ
هلبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمه‌های مرمر در خیابانها گذاشته
اند تپه در آخر باغ و عمارتی بالای آنست راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده
شد مختصرا تماشا کردیم فیل کرگدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سر میز
شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل امروز صبح کوردیپلوماتیک
وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نویکوف Nowikoff وزیر مختار
روسیه ویکونت دوژونک Vicomte de Jonghe وزیر مختار بلجیک مسیو
جی Mr Jay وزیر مختار اتازونی کنت دوروبیلان وزیر مختار ایطالیا روز
سه شنبه دهم امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم
شخصی تلمبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میآورد
و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنگ باشد
سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده بایران

(طرنیش ۱۸۵) بیاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاه زاده ها و اکثری از مشخصین مهمانها
بودند غروبی بکار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشاخانه
که اوپرای بزرگ وین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور
پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاه زاده خانم
هارا ازین قرار معرفی کردند ارشیدوشس الیزابت Archiduchesse Elizabeth
که زن شارل فردینان است ماری رنیر Marie reniere پرنس دو ژوانویل
Princesse de Joinville که زن پسر لوئی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است
پرنسس کبورغ که دختر لوئی فلیپ و زن شاه زاده کبورغ است رفتیم در لژ وسط نشستیم
این شاه زاده خانمها در دست راست و چپ و صدر اعظم عقب ما و شاه زادهای استریه
و المان همه بودند انصافاً تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی درین تماشاخانه
بنائی کرده اند پنج مرتبه است سقف بلند وسیع خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل
چراغ وغیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت انقدر خوب بازی در آوردند و رقصیدند
و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ
دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص
تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد
دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه
برودخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یکدرخت قوی شکسته
مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی آن میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرفتند باز پریها
میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و
برف میآمد قطعهای یخ را مثل کوه آب دریا می آورد و میبرد خرسهای سفید شمال روی یخها نهنگها
فکها یعنی فیل دریائی آمده میگذشتند روی یخ شاه زاده درین سرما گیر کرده میخواست بمیرد

یکبار دخترهای قطب شمال و پریهای اقلیم سرما با لباسهای سفید و موهای پر برف حاضر
شده از زمین آتش در آورده شاهزاده را کرم کرده با هم رقصیدند با لباسهای قشنگ و
آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش در خانه
جادوگرها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در
آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها انواع صدفها گلهای مرجان علفها و گلهای دریائی
جوشش آب ته دریا دخترهای دریائی هر یک بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یک
دفعه از میان صدفها و گلها یکدختر دریائی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه ابرها
پیش آمده میرقصید گاهی بزمین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوا میرفتند گاهی بر پشت عفریت
بهوا صعود و نزول میکردند حقیقة نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم نمیخواستم تمام شود
بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفتند آمدیم براه آهن نشسته
بمنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدم   روز چهارشنبه یازدهم   صبح گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قشون باید برویم به هلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم بگار
هلبرون سوار کالسکه اسبی شده راندیم از کوچها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت
و زرد شده بود امپراطور سواره با اجودانها خودشان ایستاده بودند منهم سوار اسب شدم
صدر اعظم و حسام السلطنه و سرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله
وغیره هم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده
بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی وغیره راندیم افواج و سواره و
توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور
سواره گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگیری که مجارستان
میگویند سواره هوسار در اقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان

از حجارستان می آورند اسب انجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال ماهوت
و پارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواهد این رنگ سفید را مبتدل برنگ آبی
کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه سواره
آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفر
از معتبرین اعراب مملکت الجیر که جزو فرانسه است با کپیوزسیون آمده اند همه سواره با همان
لباسهای عربی سفید و عمامه انجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارف کرده آمدند اسم این اعراب
ازین قرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبدالدین معسکر حسن بن اقدبن احمد الجزایری
محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام
شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز
رنگ بود **روز پنجشنبه دوازدهم** امروز عصری باید برویم به هلبرون برای
اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعد از نهار برادر امپراطور که تازه از
ییلاق آمده بود اسمش شارلوی Charles Louis ملاقات شد دست داده
تعارف کردیم شاه زاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است
عروسی کرده بمعنی که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاه زاده خانم
های مملکت پرتغال گرفته است این شاه زاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است
برادر امپراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت
کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به هلبرون رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور
آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود با او رسیده تعارف کرده دست
داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاه زاده خانمها و شاه زاده های اطریش و المان که تازه
از ییلاقات آمده بودند مردها را امپراطور زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجا قدری علیل و ازین جهت

اکثر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذرانند تقریباً سی و شش سال دارد
خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا
و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاهزاده های پروس و المان برادر
های امپراطور همه بودند در تالار میزهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب البحیره هم
امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز
ما امپراطریس صدر اعظم فوءلی پاشا ایلچی کبیر عثمانی کنت اندراسی صدر اعظم اطریش و یک زن
محترمهٔ دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار افسوس میخورد
که چرا چند روز پیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار محبتهائی که
میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخاسته امپراطور آمد منهم برخاستم
امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بمهتابی
کوچک طولانی جلو عمارت که رو بباغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته
بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر
شاهزاده خانمها و زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و
سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده
موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فوارهای حوضها جستن (جست) عمارت
روی تپه جلو عمارتیکه ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و مهتاب
بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته
بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد قلعهٔ از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصرهٔ این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از
بام عمارت هلبرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل
مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتشبازی برخاسته بازو بازوی امپراطریس داده

(اطریش ۱۸۵) امپراطور هم بازو به بازوی زن محترمه مسنه داده عقب سر ما می آمدند تا رسیدیم به پله
عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمدلله خوش گذشت

روز جمعه ۱۳ سیزدهم امروز باید رفت به سالزبورغ صبح زود برخاستم بعد از
نیمساعت امپراطور و شاه زاده های بنسه و وزرا و صاحب منصبان حاضر شده بودند اول
امپراطور با برادرهایشان و شاهزادها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی
صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسانبورغ بسیار اظهار رضا
مندی کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاق دیگر
کنت اندراسی وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزادها
و اندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته
رانده در گار پیاده شدیم شاهزادها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم
که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه
تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در وین و صحرا بسیار گرم
بود باز در شهر لنز کالسکها یکساعت ایستاد در همان استاسیونیکه وقت آمدن نهار حاضر کرده
بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در
استاسیون لامباش کالسکها ایستاد پادشاه هانوور با زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم
کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی
به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و
خوش اندام و مؤدب است منزل ییلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بود ما از
اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر
صاحب خزانه و لشکر امپراطور آلمان که خواستند کل ممالک آلمان را مملکتی واحد قرار دهند
لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ کرده بزودی قشون پادشا

شکست داده و مملکت را جزء پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جواهرات نفیسه
خود فراراً اینجا که دولت استریه آمده الی حال در خاک امپراطوری منسه روز میگذرانند علاوه بر این
بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان
بلند بالای قوی بنیه ایست امّا حیف که چشمش نابیناست و از قراریکه گفتند در طفولیت یک
چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب
کرده است سنّش شصت و چهار سال است اسمش ژرژ پنجم است اسم زوجه اش لارن ماری
از شاهزاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنس فردریک Princesse Frederique
خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی
که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینها بعمل آمد قبولی پاشا وزیر مختار
عثمانی مقیم استریه مأموریت از دولت خود دارد که تا برندیزی همراه ما باشد

روز شنبه چهاردهم باید برویم به شهر انسپروک با راه آهن هشت ساعت
راه است صبح سوار کالسکه بخار شده راندیم از خاک باویر وارد رودخانه ان که رود عظیمی است
و ملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفشتن که در سرحد استریه و باویر ساخته
شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف
راست خاک تیرول که جزء مملکت استریه است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از واگونها
عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند بلقیوج
با موزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شد رفت براه
افتادیم وقت آمدن ازین راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جائی است
دره بسیار وسیع رودخانه ان از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل سرو و کاج
سر کوهها و دامنه و بغلها همه حاصل دیمی است دهات همه در دامنه کوه واقع است بسیار

ایطالیا

باروح وصفا همین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبیست درمیان دره واقع و دورش کوههای بلند برف دار است باوجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیاد از پیاده و سواره شلیک توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده اما عمارتیست بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیها خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست اگر اطاقها سفید است با چوبهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچهای ابریشمی نفیس چسبانیده اند پردهای اشکال خانواده سلطنت امپراطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف اطاقها وغیره امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل وصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و باتلاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در کمال استحکام باید بسازند

روز یکشنبه پانزدهم باید بشهر بولون ایطالیا برویم صبح در تالار بزرگ قدری گشته پردهای اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم بارید هوا هم ابر بود اما کم کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آقا مرخص شده بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد ما کوههای بلند درهای خوب چشمههای خوب با صفا رودخانه ها آبشارها دهات خانههای تک تک قشنگ گلهای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون درآمدن از این راه از بعد از استاسیون فرانزان سفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروک شب بود و ندیده بودم این است که حالا بتفصیل مینویسیم خلاصه همه جا سربالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

اما چندان طولانی نبود تا رسیدیم باصل قله و بلندی که اسمش برنر است که چهار هزار و سیصد و نود و سه پا از سطح
دریا بلندتر است بسیار ییلاق و جای بسیار خوبیست کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان است
و از انسپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکهها ایستاد آنچه آبی که ازین
قله بطرف انسپروک و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخای پو و ادیژ شده بدریای دریاتیک میرود خلاصه راندیم
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلبرغ است کالسکهها ایستاد از اینجا دیگر راه آهن
سرازیر میشود دیدم صدر اعظم و دیگران همه از کالسکهها پیاده شده رو بپائین میروند پرسیدیم
گفتند کالسکه بخار که ازین کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سرپائین راه
زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عمادالدوله
و اعتضادالسلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید گفتند رفته بودیم تماشای
کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر وعظ میکرد
چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاهها
و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از گوشههای فرنگستان است شدهاند پیاده
بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخار را هم ندیدم کالسکهها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها
که طالب تماشا بودند همه مایوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکه راندند هرچه میرفتیم کوهها
کوچکتر و کم جنگلتر و هوا گرمتر و کوههای سنگی سخت دیده میشد راندیم تا بفران زنسفست
رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم یکساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز
با موزیکان و صاحبمنصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الاکه سرحد
ایطالیا و اطریش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند کرنویل مهماندار با همه مهمانداران
دیگر آمده مرخص شدند کمال التفات را بآنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی
نمودم قستیقرخان مهندس هم از آنجا رفت بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعهٔ

(ایطالیا ۲۰۲) ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون تا شهر بولون را ندیده بودم
اگرچه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام شده بجلگه افتادیم
شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیدند
من متصل بصحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرا همه
حاصل زرت و شلتوک و ذرت و درخت توت ابریشم بعضی تپهها و کوههای کوچک هم دیده
شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یک
سوراخ گذشتیم زیاد طولانی بود از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت
از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد گار بولون شدیم بسیار کسالت بیخوابی
داشتیم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو *Mezzacapo* است با سایر بزرگان
حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت
حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ
بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً اشتیاق خود کرده بودند خلاصه راه
زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که زیمان خان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت
دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم
در ورون و ایطالیا وغیره هندوانه های خوب هم میرسد ذرت شیری خوب هم زیاد است
دیگر میوه خوبی هم میرسد امشب از دو رودخانه گذشتیم اول رودخانه ادیژ که از شهر
کوچک روویگو میگذرد و این همان رودخانه ایست که همه جا از درهای سرحد طریش
بعد از سرازیری شبلرک همراه ما بوده است دوم رود پو است که از نزدیک شهر فرارا
گذشته داخل دریای ادریاتیک میشود **روز دوشنبه شانزدهم** در شهر بولون
توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت یاردسون

Comte Bardessone است در کالسکه نشسته رفتیم بگردش رسیدیم به برج
که ششصد سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل مربع است ازمیانش هم پله دارد میتوان
بالا رفت اما بسیار خطرناک است درمیان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صد و سه ذرع ارتفاع
دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمدا بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین
برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما ازبس کج ساخته بود مردم واهمه خرابی آنرا
داشته عمدا خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچها و محلات و از پهلوی
عمارت ضرابخانه که تازه ساخته اند گذشتیم بسیار خوب ساخته اند کوچهای شهر همه سنگ فرش
و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسکه و عراده زیاد دارد میوه
جات بسیار خوب بخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که
دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قور
خانه که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سربالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم
عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ
باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص پاد
شاه است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بوده
حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری گشتیم بنائی بسیار
قدیم است بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی باصفا
بود قدری راه رفته دیدم تا چشم کار میکرد صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تکتک است
که از توی سبزها سفیدی میزند تپه بود ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت ییلاقی خوبی یکی از
خوانین معتبر ایطالیا که اسمش ویسینی Vicini است ساخته است خلاصه عزوبی
پایین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این
شهر است و از قراریکه گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه و غیره دارد و از عمارت حاکم نشین

کذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرک قدیمی است
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنک ساخته اند اسم این مهمانخانه
که منزل ماست هوتل برون *Hotel brune* است وارد منزل شدیم شب را بتماشا
خانه رفتیم تماشاخانه بزرک پنج مرتبه خوبیست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشا
خانه را سیرک ساخته یعنی کرد کرده دورش را چوب کذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب
بازی کردند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با کاز روشن بود تماشاخانه سفید است
چوبهای مطلا در سقف وغیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند
یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد اما دیکری که خیلی دنیائی بود خوب بازی کرد الواط
هم بازی درآوردند چون شام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدم
شهر با چراغ کاز روشن است دختر خوش لباس خوشکلی در تماشاخانه تازیانه در دست کرفته
اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند
هم مطیع حسن و قشنکی دختر بودند **روز سه شنبه هفدهم** باید برویم به بندر بری
که آخر بندر ایطالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما باسلا
مبول صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند
براه آهن اما حرکت ما دو ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه
مانده بجهت کذراندن روز سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرکان و صاحبمنصبان
ایطالیا آنجا بودند الان طولانیست بعضی نوشتجات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار
سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیکری یکی از فراعنه
مصر سردار بزرکی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزار سال قبل از این تفصیل سفر
خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی و عبری میکفتند که خوانده اند اما
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خط را هم برسم ایران و عثمانی از راست

بچپ نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر وغیره بعضی اشیا که از همین شهر
بلون در قبرستانها پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هر کس که میمرده خوراک
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود
پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بخورد جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان
چند مرده را همانطور بخاک چسبیده در آورده بپا داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه
آن ایام بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط
میگذرد به مستحفظ پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم
گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه
بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است
علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت وغیره میخوانده اند
بعد از گردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق گار نیمساعت
معطل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی وغیره بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون ترن عوض
شده است این ترن مال کمپانی ایطالیائی راه برندیزی است واگونها هم دیگر راه ندارند
در واگون پشت سر ما قهوه چی وغیره بودند که هر وقت غلیانی چیزی میخواستیم دست دراز
کرده میگرفتند راندیم دست راست تا سی فرسنگ مسافت همه جا تپه و پشت تپه ها کوه
بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به
فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست در ریمی نی که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد
بسیار قشنگ اما قدریکه رفتیم بعضی تپهها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود
هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از پزار و
و فانو گذشتیم در اینجاها چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند
بطوریکه بزیر عراده راه آهن میریختند زنهای بسیار خوشگل و پسران نیکوشمایل که خلقتشان

(عثمانی) میانه ایرانی و فرنگی بود دیده شد بعد رسیدیم به شهر انکون که بندر معتبریست اما
شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بود موزیکان هم میزدند
حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایطالیا
مأمور کرده بودند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال Baron Final
است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم

روز چهارشنبه هیجدهم [۱۸]

صبح برخاستم بسیار سرد بود از شهر فوکژیا خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری
و موتو پولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا نزدیکی برندیزی
همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد روغن زیتون
اغلب فرنگستان از اینجاها میبرند زراعت پنبه هم بود برندیزی شهر قدیم کهنه ایست
از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پوست و نوشتجات انگلیس
هندوستان از این راه میرود و هم از هند بانگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجاها
بسیار فقیر هستند کالسکها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلچی
بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطا
لیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند به حضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت
بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایطالیا که درین شهر اقامت دارند و قونسولهای
دول خارجه مقیم اینجا بحضور آمدند بعد پیاده شده رفتیم بکشتی دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده است
اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری
باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار
خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبیست در کشتی ما جا تنگ بود صدر اعظم
و عمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه رفته اند بجهة آوردن بارها و جا
بجا شدن مردم تا پنج ساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول

حرکت خواهیم کرد در فرنکستان الحمد لله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفرهم بخیر و سعادت خواهد گذشت راه امروز از فوکرژیا باین طرف چندان آباد نبود اغلب صحرا بود بوته کون و غیره داشت بنا بود پنجساعت دیگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب را در بندر ماندیم **روز نوزدهم** ۱۹ صبح برخواستم یکساعت از دسته گذشته حرکت شد شاهزادها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند بجز ابراهیم خان و میو ریشار و نریمان خان و برادر میرزا مالکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بد جائیست شکایت از کثافت و جانورهای گزنده اتحاد داشتند بعضی را هم ملخ گزیده بود هیچیک خواب نکرده بودند خلاصه شام و نهار یکه آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری باد بود امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم بآخر خاک ایطالیا رسیده بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از برندیزی باینجا رسیدیم چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعه یونان است سابقا در دست انگلیسها بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ماه هم چون شب بیستم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چرخ بخار میشکافت کف کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار عجیبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل برق آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چخماق که آتش بدهد یا چرخ الماس که آتش الکتریسیته میدهد همان طورها متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جاهای آب کمتر بود

روز بیستم صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از هفت جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خورده

عثمانی شد و از جزیره زانت Zante هم که طرف دست چپ و یکی از هفت جزیره
یونان است و از محاذی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه
با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت
عثمانی و مصری را بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شد
دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این
در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی
بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود
که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتها در کوهها بود
کوههای عقب مرتفع بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ
و حکما و شعرای قدیم آنجا را بنظر میآورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان رسیدیم در دامنه کوهها
آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانها و عمارات سفید بود هر خانوار
یک برج مانندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است
محض احتیاط خانهای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی
حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگهٔ مالیا شدیم از میانه مالیا و جزیره سریگو
گذشتیم سریگو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان
و اسلامبول باشد الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد
روز بیست و یکم صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان
زیاد نبود نیم ساعت از دسته گذشته بکوک ساعت ایرانی به خلیج اتن رسیدیم اتن پای
تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زا گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه
اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره زا بواسطهٔ
کتابیکه فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا گم شد

دلتماک سپرش تفحص او رفته بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار کوچک و خشک
و بی آب و علف و درخت است سواحل و ماغه اتن هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ
در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دوربین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون
سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این
آثار در قدیم معبد بوده است در یونان به خصوص نزدیک شهر اتن ازین آثار زیاد است
بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگروپن Negrepont و جزیره اندرو Andro
گذشتیم نگروپن دست چپ بود جزیره بسیار بزرگیست و متعلق بیونان اندرو دست راست
جزیره کوچکیست یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک تزارا که خاک عثمانیست
گذشتیم پشت این جزیره جزیره کیو است جزیره بزرگیست که عثمانیها سقز میگویند دست چپ
هم جزیره سکیرو است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی
الی اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است
بحمدالله هوا صاف بود اما باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با
امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یک فرسنگش کم میشد که ساعتی
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث
وحشت شد پرسیدم گفتند عمداً نگاه داشته اند چون بغاز داردانل نزدیک است شبانه
نمیخواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عیبی نکرده است گفتم همساعت هم برانند
رفتم خوابیدم بعد از همساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار
ملایم بود دو ساعت بعد کشتی رو بداردانل حرکت کرد **روز بیست و دوم** ۲۲
صبح که برخاستیم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف
دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی
تنه دو جزیره لمنو واقعست جزیره بزرگیست بعد از نهار رسیدیم به بغاز داردانل طرفین

(۲۱۰ عثمانی) قلعه جات مستحکمه ساخته اند قلعه اوّل تپه نه دو دست راست قلعه دوم طرف چپ
در خاک یوروپ سدالبحر طرف راست مقابل سدالبحر قم قلعه سی قلعه سوم سمت چپ خاک یوروپ
شاهین قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد بعد
قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و بروج
و باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد دیوارها را با سنگ
ساخته اند سرباز مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارات زیاد بود خانهای خوب
داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح وغیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد
میکرد و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند این است
قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود اسمش
کلیدالبحر همه این آبادیها جز چناق قلعه است خلاصه بچهار ساعت از دسته رفته بچناق قلعه رسیدیم
از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود
شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور بشیروانی
زاده که صدراعظم عالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول بچناق قلعه
استقبال آمده بود کشتی ما هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول ده
ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاء
الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدراعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار
ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند بکشتی ما صدراعظم ما صدراعظم عثمانی را بحضور آورد شیروانی
زاده آدم بسیار باهوش با فهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است
ریش سیاه حنائی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدراعظم
ما آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد آمدی دیوان همایون کنعان بیک والی
جزایر بحر سفید لطیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفتردار و ولایت



امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز بناء
بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک اجودان صدارت که رتبه
قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیهٔ بحر سفید حافظ بیک میرالای دیگر رشدی
بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لنگر راکشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی بسیار
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولتخارجه در چناق قلعه زیاد است
و عمارات خوب ساخته اند صدر اعظم ما سوار قایق شده رفت بکناره بازدید صدر اعظم عثمانی
کشتی بخار صدر اعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن راندیم از طرفین
بغاز قلعجات خوب و توپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته
بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که
دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر درخت
و جنگل شهر کالی پولی و استحکامات آنجا در آخر بغاز داردانل است که از آنجا داخل دریای کوچک
مارمارا میشود از اول این بغاز داردانل الی آخرش که بمارمارا داخل میشود چهل میل یعنی دوازده
فرسنگ ایرانست از کالی پولی شب گذشتیم دیده نشد

روز بیست و سوم

صبح از خواب برخاستیم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول
نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به بغاز برسد رخت
پوشیدم کم کم بطرف دست چپ که سمت روملی و خاک یوروپ است نزدیک شدیم
بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کارخانجات دیده شد
تفنگ سازیست و کرابن باغی همه کناره تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد
اغلب سروها را در قبرستانها میکارند اما توی درها و کوهها هم سرو هست ازین آبادیها
گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گردش کردیم تا وقت برسید بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد
کشتی سلطان موسوم به پرتو پیاله را که اسم والده سلطان است با صدر اعظم به چناق قلعه فرستاده

بودند که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار قایق شده
رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما بکشتی پرتوپیاله آمد این کشتی از کشتی
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است طاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد
رفتیم بعرشه کشتی از تبعه ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار
بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهای خودرا نزدیک کشتی ما آوردند در بین
صدر اعظم با شاهزادگان وغیره بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهائیکه تبعه
ایران در آن بودند دور کرده راندند که نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدر اعظم و سایرین
کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا
اغلب پیشخدمتها هم با لباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها وغیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه
راندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از فرنگیها
و بعضی متمولین عثمانی را گفتند اینجاها عمارات ییلاقی میسازند که تابستانها بگردش بروند اما ما عمارتی
ندیدیم شاید توی درها و پشت تپه‌ها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول
دست چپ خاک اروپ است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ
میراندیم کشتیهای بخار که ایلچیان خارجه نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی
خانهاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه سنگی که بروج دارد و قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته
شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمیخورد تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ
و محکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه
و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض چندانی ندارد و بحبوحه آبادی
که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت
بشیکطاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا و جوامع دیگر و باب عالی
که وزرا و وکلای دولت در آنجا می‌نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت

وسربازخانهای وغیره بیمارخانه بازار کاروانسرا وغیره همه در اینجا است از آن بعد هم (عثمانی)
همه جا در کنار بغاز و سر تپه‌ها و کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد وغیره دارد الی یو
کدره وطرابیه که ییلاق سفرای خارجه است اما تکتک شده است سمت دست راست هم
که طرف آسیا و اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوب هست بخصوص سربازخانه سلیمیه
که بسیار خوب ساخته اند اینطرف هم مثل آنطرف همه تپه و دره و جنگل سرو و کاج و بلوط است
هرکس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت
سلیقه درختها و باغچه‌ها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد دیمی است و نظر
این تپه‌ها که گفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که نمیتوان میانش رفت اما این تپه‌ها چون نزدیک
آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانه‌ها
و تپه‌ها نگاه داشته اند خلاصه بعد از دیوار و بروج قلعه جائی بود مشهور به یدی قله یعنی هفت قله
که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتهار این مکان برای این است
که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً
ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بوده با تبعه و لحقه اسیر کرده در این یدی قلعه محبوس میکردند
بعضی اوقات میکشتند بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایاصوفیا وغیره باسکی سرای یعنی عمارت
قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر
سلاطین عثمانی اینجا نمی‌نشینند باب عالی وغیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که
عمارتیست عالی در همین جا است بعد بغلطه و بک اوغلی یعنی پرا که منزل مستانی سفرای خارجه
است و سایر فرنگیان هم اغلب در آن محله می‌نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولمه باغچه که بشکطاش
هم میگویند که سلطان با حرم و والدهٔ سلطان و سایر خانوادهٔ سلطنت و شاهزاده‌ها آن جا
می‌نشینند عمارت بسیار عالی خوبیست سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده
ساخته است از اینجا گذشته بعمارت یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبیست اصل بنای آن

از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد
رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیگلربیکی که منزل ماست دست راست طرف اناطولی لب
بغاز واقع است و چون در محله بیگلربیکی ساخته شده با آن اسم میخوانند عمارت بسیار عالی است
چون جریان آب بغاز از بحر قرادنکیز به مارمارا است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع
جریان دارد از آن جمله در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی ما نتوانست مقابل
عمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد بعد از چند دقیقه اعلیحضرت سلطان
که در عمارت بیگلربیکی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی
ما روی صندلی نشستیم صدراعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخواسته از کشتی پائین آمده با
سلطان سوار قایق شدیم صدراعظمین و حسین اولی پاشای سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم
باسکله عمارت رفتیم بیرون یکفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند
سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و منزل منزل ما را نشان داده تعارفات زیادی کرده مراجعت
بعمارت خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز
از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی
بعضی از انها هم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دائماً لنگر انداخته اند
خلاصه بعد از نیمساعت من سوار قایق شده با صدراعظم و معتمدالملک و علی بیک تشریفاتچی باشی
رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیست اغلب پلها و دیوار و ستون
وغیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیگلربیکی عمارت بسیار خوبیست
پلها و هزاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار
خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آینه و چهل چراغ و جا
بسیار عالی و خوب است با طاقها پارچهای اعلای فرنگی چسبانده اند بخاری با همه بلور یکپارچه است

عثمانی

خیلی عریض وطویل وسنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند باسانی ساعتی ده دفعه
بالا و پائین کند و بهر اندازه و بهر جا هم بخواهد وا گذارد بدون جفت وریزه وامداد می ایستد وبدون
خطر میتواند سررا از زیرش بیرون کرد این نوع بخریها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست
همه عمارات سلطان بخریهایش آئینه وهمین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است
آنطرف هر کس راه برود بهر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان
تشخیص داد کلولهٔ تفنگ خوب ازینطرف بانطرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع وبیست
ذرع وبعضی جاها الی صد وده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند
موقع ومحل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان از ینگی دنیا چهل چراغ و میز وصندلی
واسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه کردی بر آن بنشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت
دم بغاز بازکرد سنگ مرمر وغیره هرچه بخواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی میتوان
حمل باین شهر کرد وهمچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد ورفت کند
تالار بسیار وسیع بازینت خوبی در عمارت بیکلربیکی است اغلب سقفها از چوب وتخته است
اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش اطاقها از حصیر بسیار تمیز است کنارهای باریکی از فرش
فرنگی برروی حصیرها کشیده اند که از آن رو راه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی
دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر یکه یکپارچه است بسیار خوش هوا وبرای
تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد همه ملتزمین در همین عمارات منزل دارند
حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد خزانهای کوچک مرمر که هر خزانه شیری دارد
آب سرد وگرم میاید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پائین باغ
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه بمرتبه
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلههای مرمر دارد دو دست انداز های چدن کوچک دور
مراتب باغ است روی دست اندازها تک تک چراغ گاز هم بود دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچنار می پیچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل زمرد سبز
کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و هلو و آلوچه و سیب وغیره دارد باغچه بندیهای
خوب بطور فرنگی گل کاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای بابل دار افریقا
وغیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیرون انداز برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور
باغ و پله مرمر درست انداز وغیره دارد بسیار باصفا چشم انداز خوب به بغاز و در این مراتب
بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بیکلربیکی است همه را گشتیم اسبابهای
بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف
اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل کلدانهای بزرگ سه قطار حجاری کرده
اند بالای کلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب میز کم خوبی بکلدانهای اول
میریزد کلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا بآخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که
آب آنجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوب است و هوای اطاق را سرد میکند در این مراتب بالا
و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در
نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات تماشای اینجا میآید دیگر
طوطیهای مختلف رنگارنگ سگ و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم
بود خیلی آنجا گشته بعد پایین آمده رفتیم بعمارت مابین اصل شهر اسلامبول و محله بک اوغلی و غلطه
و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود
عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جسر هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

روز بیست و چهارم امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم
اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان
باحوالپرسی و تهنیت ورود ما آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارجه
آمدند اول ایقناتیو ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاقی کوچک صحبت شد جوان خوش روی

خوش صحبتی است ریش را میتراشد سبیل دارد او رفت بیرون الیوت ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را
میتراشد در گونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول
دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند
معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک ایلچیها رفته با هر یک صحبتی شد
اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزرای عثمانی محمد رشدی پاشا
شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اونی
پاشا سرعسکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا
وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا
ناظر اوقاف غالب بیک دفتردار سلطان وزرای مختار دول خارجه ایغناتیو ایلچی کبیر روس
الیوت ایلچی کبیر انگلیس لورد سارژدفر فرانسه لودلف ایلچی اطریش اوهمان ایلچی المان کرمبرک
ایلچی بلژیک کوو شارژدفر ایطالیا بوکر ایلچی ینکی دنیا و سایرین تخمیناً ساعت بغروب مانده با قایق
رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از عمارت
بیلربیکی تا منتها الیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی بخار یکساعت راه است عمارات و یالیهای
خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد ازین قرار است دست راست که سمت خاک آسیاست
عمارت گوک سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است
پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر را عجب کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند
اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او
در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای قشنگی است رودخانه
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بگوک سو که بمعنی آب کبود است
این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرهائیکه در عمارات اسلامبول کار
میشود از معدن ایطالیا میآورند عمارت عادله سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

و باغ خوبیست خانه شریف عبدالمطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در اسلامبول
مجبوراً متوقف است خانه مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حالیه
خانه راوف بیک وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانهای دولخارجه است
که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند
یالی فاطمه سلطان خانم دختر مرحوم عبدالمجید خان این دو یالی در محل موسوم بامیرکان ساخته شده
است خانه رشدی پاشای صدراعظم خلاصه رفتیم تا بیوکدره آب بغاز دره ساخته و
قدری سمت دست چپ رفته است که دوره اینجا عمارت و کوه است و اسمش را بیوکدره
میگویند یعنی دره بزرک برکشتیم در محاذی عمارت کوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت
رفته همه را کشتیم بسیار قشنک جائی بود دوباره بکشتی برکشته آمدیم منزل   روز بیست و پنجم ۲۵
امروز نهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله صدراعظم عثمانی مدحت
پاشا سرعسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دولخارجه وغیره منتظر بودند با همه احوال پرسی شد سلطان
در پلهها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان
نشستیم صدراعظم با هم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیکر بطرز اروپ میزی کذاشته بودند
نشستیم روی صندلیها نهار خوبی خورده باسلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انکلیس از اسکوتلند
تلکراف احوال پرسی بما کرده در اینجا احوال پرسی هم از سلطان کرده بودند همان تلکراف را
امروز بسلطان نشان دادم و سلام پادشاه انکلیس را رساندم بعد از نهار رفتیم باطاق
دیکر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده
بکردش رفتیم میخواستیم تا سر تپه و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا
کنیم از کوچها راندیم آبادی و خانهای خوب کلنک و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
رفتیم بالا من سوار اسب یمین الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت
کوه و کیاهها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای کجور و کلاردشت و ساق مازندران یک مقبره

باجای یکنفر متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود میگفت اینجا پیری و درویشی دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز باصفائی داشت پشت تپه‌ها سمت مشرق صحرای وسیعی است که میرود با ناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوهها پیدا بود اما آبادی چندان دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت میکردند پیدا بود طرف شمال بویکدره و بغاز خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پائین آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم

روز بیست و ششم نهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ سلطان که شانزده ساله و شاهزاده خوبیست بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد نشان اقدس با حمایل آن که از اجله نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان بباز دید یوسف عزالدین افندی از آنجا برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم باسکله شهر جمعیت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعه ایران و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند بیکلربیکی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست و شهرامینی میگویند با اجزای حکومه و سوارهٔ نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه روبازی شده رفتیم کوچها اگرچه پست و بلند است اما باز همه جا کالسکه میرود راندیم تا رسیدیم به مسجد ایاصوفیا پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوالپرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگ نیست گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمیناً باید هفتاد ذرع باشد بنای آن از هزار و سیصد و ده سال قبل از این است اوّل بتکده بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهة که از اوّل مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان وغیره در چند جا وعظ و نماز است

(۲۲ عثمانی) جائی در غلام گردش مرتبهٔ بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میآیند آنجا نماز می کنند
که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و منبت کاریهای خوب از سنگ در سر ستونهای مرتبه بالا
کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ داده اند اما بمرور ایام و امتداد زمان این
مسجد از ان جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یکدرخت
کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه
مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تواریخ
و حکمت وغیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخواند بعد رفتیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد
که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می نشینند راه طولانی
بود اما پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری
آنجا گشته پائین آمدیم درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده
رفتیم بسفارتخانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی
بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفتیم پلهای مرمر داشت عمارتیست بسیار
عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ وغیره قدری نشسته میوه و چای خورده
معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه شاه
زاده ها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تا دم پله آمده دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر اعظم هم بود
بعد از چند دقیقه مکث گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده
بودند سلطان بمترجمی راشد پاشا وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد با انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف
کرده حرف زدند بعد از ان با مترجمی صدر اعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان
محتاج بترجمه بودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا نیمساعت طول کشید بعد رفتیم
پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین‌تر از ما طرف دست راست
اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عز الدوله حسام السلطنه مدحت پاشا معتمد الملک و غیره الی آخر
بودند طرف دست چپ خیلی پائین‌تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله سرعسکر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار
آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از جار و دیوارکوب همه با گاز روشن بود
این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد
در آن بالا موزیکانچیها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک گوشها پر میشد و هیچکس
با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام با زمن و سلطان و صدر اعظمین
سرعسکر پاشا ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد بر
خواسته رفتیم منزل شب تاریک رفتن قایق در بغاز احتیاط داشت روز بیست و هفتم ۲۷
امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژ دفر اسپانیول و خلفای ارامنه بحضور آمدند بعد از آن دو نفر
از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس
رسمی پوشیدم عبدالله که خوب عکس میاندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی بوده اسمش را عبدالله
گذاشته است چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا و پائین
آن را گشتیم این کشتی را در لندن ساخته‌اند بسیار کشتی خوبیست ملاحان و عساکری که در کشتی بودند
مشق کردند پس از آن پائین رفته سوار واپور پرتو پیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی
شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دو تا کوچک و سه تا بالنسبه بزرگ
درخت بلوط جنگلی زیاد دو کوههای سبز دارد از بعضی بوتها و علفها خانهای قشنگ بعضی تجار فرنگی
و غیره ساخته‌اند یک مدرسه بحریه اینجا ساخته‌اند بسیار عالی که شاگردان بحری در اینجا درس
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی امتحانات
میکنند در هر یک از جزایر آبادی و خانهای قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد آبش از

از چاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا و اسکداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است بیقه‌جق کارتال مال تپه قرباغچه‌سی بعد کادی کوی است که وصل بشهر و از محلات اسکداری محسوب میشود در بیقه‌جق و کارتال انگور زیادی عمل میآورند انگورش هم خوبست غروبی رسیدیم بمنزل

روز بیست و هشتم صبح برخاسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین با هم سوار اسب شده از در باغ بالای عمارت بیگلربیگی بکالسکه رو بازی نشستیم آفتاب از پیش رو بسیار تند و زننده بود راندیم بطرف باغ والده سلطان برای صرف نهار خیلی راه بود در آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده از پله‌های عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست اسباب اطاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد بعد برخاسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیگلربیگی آمدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا باز نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخاسته رفتند بمنزل خودشان ما هم الی دم پله مشایعت کردیم   همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام پنج شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها اغلب مال کمپانی دولت خارجه است و از این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر پر از مرد است و در آمد و رفت این کشتیها از بغاز برای مردمیکه در قایقها نشسته عبور و مرور میکنند بسیار خطر دارد اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که در دریا تلاطم می‌آورد قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل از این چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک بچه با چند نفر قایقچی خلاص شده اند رسم قایقچیهای بغاز هم این است که هر کس غرق بشود ابداً بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کار اینها کساد نشود در سال خیلی اشخاص شبها و هنگام طوفان بغاز غرق میشوند اما این اشخاص چون روز

روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدای
شلیک توپ پیاپی آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کردم دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد است
معلوم شد که یانقین شده است برج و علامت بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول
دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهة اخبار مردم هفت تیر توپ میاندازند که
بامداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا آتش گرفته است
چون خانهای اسلامبول اغلب از چوب است بسا میشود که اخشاب آتش میگیرد خلاصه عصری سوار
قایق شده رفتیم بعمارت بالای چراغان کوچه میان عمارت و باغ بالای چراغان فاصله است از
روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم وغیره بخواهند بروند بباغ از روی آن میروند
با کالسکه از جاها بالا راندیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت کوچک
خوب هم بالای تپه هاست هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند وحوش سلطان در این باغ
است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب داشت یک ببر بسیار دیوانه
بود که هیچ ببری در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد دور و
بتماشاچیهای آمد یک ببر عجیب دیگر بود که تا بحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد در
پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت
این خالهای سفید علاوه بر آنها بود بخالهای سفید بچه مرال میماند بعضی مرغها و طوطیهای خوش
رنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در
هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بودند بخصوص قرقاول طلائی مملکت
استرالیا که قریب پنجاه شصت از آن همه در قفس ها بود در فرنگ از این نوع قرقاول بسیار کم دیدم
اقسام قرقاولهای هند و چین و افریق هم بود بعد از گردش مابین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم
کبوترخانه زیاد بود کبوترها را از دیک باغ عمارت سلطان نگاهداشته اند از پل باغ بعمارت
رفتیم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمر است این نوع مرمر را از معادن

دریای مرمره میآورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط
سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر بتراشند براق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی است امّا
ستونهای یکپارچه و فرش زمین یکوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این
حمّامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و گود نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با
اطاقها مساویست زود گرم میشود حوضهای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب
گرم و سرد داخل حوضها میشود زیر حمّام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه سنگهای فرش
حمّام گرم شد و شیر آب گرم را باز کردند حمام گرم میشود منبع شیرها هم در پشت حمام است که آنجا آب را
گرم میکنند اگرچه وقت گذشته و تاریک بود امّا همه اطاقها از منازل سلطان و نشیمن والده سلطان
و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پر اسبابیست از قراریکه گفتند پول زیادی صرف
ایّام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است امّا آنرا خراب کرده
خود سلطان از نو ساخته اند سرکیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه
هم خوب حرف میزند همه عمارات را او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده
رفتیم منزل شب حقه بازی آورده بودند در تالار بساط حقه بازی چیده بود بعد از شام رفتیم
روی صندلی نشستیم ملتزمین هم همه بودند محقق چهار روز است که با عکسهای او نوشته جات بطرف ایران
رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره
از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب باریک بسوراخی از بغلش
بیرون آورد دست بردار چوب یکمرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ پریده آنطرف
نشست بعد انگشتر یاقوتی دست اعتضاد السلطنه بود گرفت گذاشت روی میز دو لیموی
ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیمو ها چیزی نبوده است بعد انگشتر را
برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر گنجشکی بود آورد توی دستش

مالید تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری را از توی لیمو
درآورده انگشتر شاهزاده بسیار محکم با تافته نازک سرخی بپای قناری بسته بود دستمال صدراعظم را
گرفت داد صنیع الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یک
بطری درست بی عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته اورا هم صنیع الدوله برید
و سوزاند دستمال را مالید بدستش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته
گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدراعظم یکی را انتخاب کرد دادند دست حسام
السلطنه تیشه در دستش بود اول از دو بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده درآمد که دستمال
صدراعظم بپایش بسته بود بعینه همان دستمال بود که اسم صدراعظم را هم برای نشانه بدستمال
نوشته بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست و بی عیب درآورد دسته انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها گیلاسی آورد تخم
مرغی را با سفیده و زرده توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم دیکسون را
گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها هر
یک بدسته گلی بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم بهیچ‌چه تر و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاه
زاده اعتضادالسلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید
انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را بریدند از توی هندوانه تخم مرغ درست نپخته
درآمد تخم را هم شکست یک گردوی بی عیبی درآمد گردو را آورد جلو مازین گذاشت چکشی با امین
السلطنه داد امین السلطنه با چکش بضرب تمام شکست انگشتر اعتضادالسلطنه از توی گردو درآمد
بازیهای غریب بسیار کرد دوشنبه ۲۹ امروز نهار را در منزل خوردم کامل پاشا رئیس دارالشوری دولت که
مرد بسیار خوب نجیبی است بحضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است داماد محمدعلی پاشای مصری معروف است
مرد پیریست بسیار صاحب دولت است و رفته راشد پاشا وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که باو داده بودیم
با او صحبت شد دو ساعت بغروب مانده سوار قایق شده رفتیم بکشتی پروپیاله نشسته بیالی صدراعظم رفتیم قدری نشسته قهوه

خوردیم یالی باصفائی دارد اربیللربیلی یا یالی صدراعظم خیلی راه است طرف دست
چپ در خاک اروپ واقع است در محله بیلکوی از آنجا میرود بطرابیه از آنجا بیوک دره در
معاودت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم **روز دوشنبه غره شهر رجب**
المرجب از اسلامبول حرکت شد بیوک دره از راه دریای قرادکیز صبح برخاسته نهار را منزل
خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود تشریفات
بعمل آمد آمدیم پائین سوار قایق شده صدراعظم میرزا ملکم خان علی بیک هم بودند راندیم
رسیدیم باسکله طولمه باغچه صدراعظم عثمانی با همه وکلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله
عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق معینی نشستیم صدراعظمین هم بودند خیلی صحبت
شد برخاسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت شد بعد از یکساعت دیگر
سلطان آمدند تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز صحبت شد برخاسته
رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان و غیره مسقف بود نشسته راندیم برای کشتی سلطانیه
که از بندیزی سوار شده بودیم و انصافاً عجب کشتی خوبیست ملتزمین با بارها از صبح و دیروز
آمده حاضر بودند با سلطان و صدراعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخاستند
الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیمساعت هم برای کشیدن
لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع
کرده براه افتادیم کشتی از بغاز بآرامی میرفت نزدیک بیوک دره و طرابیه که منزل ییلاق سفراست
کشتیهای سفرای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ
خوبیست هر یک ملاح زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا میکشیدند کشتی ایلچی فرانسه و غیره
بهمین طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت
میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول نریمان خان که معاودت بپاریس میکند
با ایلچی روس رفتند باسلامبول طمسون صاحب شارژدافر انگلیس که همه جا در این سفر با ما بود آنهم در اسلامبول

ماند که برود به انگلیس بار خواهد آمد راندیم از بغاز گذشتیم در آخر بغاز که طرفین آن کوهست لب دریا قلعجات و سنگرهای مستحکمه ساخته‌اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از بندریزی همراه ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده‌اند گفتند خوبست اغلب نوکرها آنجا هستند باین تفصیل ایلخانی حسنعلی خان جنرال وزیر فواید مخبر الدوله نصرة الملک شجاع السلطنه احتشام الدوله مسیو رشار ساطورخان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است تند رو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقود شد گویا یکروز بعد از ما انشاء الله به پوتی برسند شب را آسوده خوابیدم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه امشب اشرف پاشای مهماندار بیچاره از بیست پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است حکیم طولوزان وغیره معالجه کردند امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت بحضور آورد خیلی صحبت کردیم مرد بیست چهل و پنجساله باریک زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه خوب حرف میزند گویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است

روز سه شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثل بهشت و دریا مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا آبست الی سواستاپول و دست راست مملکت ناطولی عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و درخت کاج هم داشت در بغله کوهها تک تک زراعت و آبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب و دره‌های قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بحاذی بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند اشتهاری یافته است وقتی که بحاذی سینوب رسیدیم بادی از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا درآمده روی آب بازی میکردند

روز چهارشنبه سوم دیشب الحمدلله هوا بسیار خوب

و دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخاستم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خوابیده
سه ساعت بعد برخاستم الحمدلله دریا هم آرام بود در اسلامبول چاپاری از طهران رسید از وزرا نوشته
جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمدلله همه جای ایران در نهایت امنیت و
آسودگی بوده است این دریا که قره دنگیز اسم گذاشته اند حقیقة دارد اسم با مسمی است آبش بنظر
خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است دیروز از سواحلی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ
پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور شده است نمیتوانند بروند گاهی امتحانی
میکنند اگرچه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است رو بسمت دست راست که
سواحل اناطولی است و نزدیکتر است میپرند باز برمیگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند آب
خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر طرا
بوزن پیدا شد شهر و خانه ها را با دوربین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است
باز از کنار دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد
اما باد بود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد دریا منقلب
کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جوانب
برق شدید میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود و باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح
رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم

امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب
دریا همه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود
باران شدیدی بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دورتر زد بدریا صدای هزار توپ کرده آب
دریا را از هم پاشید اگر این برق بکشتی می خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا بهمان طور بود
یک دو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخاستم الحمدلله
از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است

هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست
نزدیک برود ایستاد کشتی از دور دیدم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود دومی
گفتند چون تندرو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را
بوسط دریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب کرده بودند و روبمقصد که پوتی باشد نرفته و آن کشتی
چون باد از عقب بود بادبانی کرده خیلی پیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که
آنها هم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد پرنس منچیکوف و کولونل
بزاک مهمانداران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن پرنس بسیار خوش
حال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هرقدر خواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل
کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خوردند دماغه و بغل کشتی منچیکوف شکست اما نه
زیاد دفعه دیگر خواستند بچسبانند پله کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزادهها و نوکرها
بردند ما بکشتی ما هم رفتیم اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست دررفته بود بسته
بود بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی با آن
کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند
که باقی بارها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از یکساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
میشود اسمش ریون رودخانه بزرگیست اما کشتی از یکفرسنگ بیشتر نمیتواند برود طرفین رودخانه آبادی
کمی دارد خانهها مثل خانههای رعیتی مازندرانی و گیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد نوبه و تب
در اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ
که هیچ نمیتواند برودخانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد و کشتیهای کوچک
حمل و نقل مردم و بار تجارتی را بکنند یک کشتی بخار از انگلیسها دو کشتی بادبانی از عثمانیها در
بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف

بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و
گراندوک میشل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و وزرالها دم
اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فوج نظامی را که از اسکله تا لب کار
ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چرکس لکزی ارمنی
گرجی مسلمان داغستانی از اهل باش اچق فرنگی وغیره این ممالک جزء باش اچق است یعنی سر برهنه
واقعا هم اینطور است کل اهالی باش اچق سر برهنه هستند ابدا از زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه
سر بگذارند پای تخت باش اچق شهر کوتایس است که مابین تفلیس و پوتی است خلاصه با شاه زاده
زیاد تعارف و صحبت کردیم انصافا شاه زاده بسیار خوب هیبت و زمانیکه پطربورغ بودم شاه زاده انجا
نبود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش
دارد چانه را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجا قوی بعد از نیمساعتی سوار کالسکه بخار
شده راندیم حکیم الممالک ماند که بارها را با راه آهن برساند مترجم جانشین کلبیارف پسر شاه
میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه با همه بهم راه داشت این راه آهن را تازه
ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه ازین یک خط است بسیار زحمت
کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه جنگل و باطلاق و پر آب است خشک کردن این طور زمین
و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ میخورد
و سر بالا میرود از رودخانه و پلها میگذرد بعد رو به تفلیس باید سرازیر برود با این جهات کالسکه بخار
نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمیرفتیم خلاصه یکساعت بغروب
مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم به
یک استاسیونی که نزدیک شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شدیم
رفتیم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه
گرجی باش اچق لباس عجیبی داشتند بهمانطور لباس قشون قدیم قباهای گشاده سرخ سرشان مثل

عمامه پارچهٔ سرخ بسته بودند در کمرشان یک طپانچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه
بلباس زواو فرانسه و طوایف هندوستان اما تفنکشان از تفنکهای سوزنی کار جبه خانه طول
بود سوار کالسکه شده راندیم شب را ناراحت خوابیدیم صبح بسیار زود بشهر تفلیس نزدیک شده
با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدیم کالسکها ایستاد رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان
زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکهٔ روباز شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران
باد بسیار سردی هم با کرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم در عمارت
جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوالپرسی شد حاکم تفلیس
هم با کدخدایان و کلانتران آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته
بودند ایستادیم تا نطق را یکنفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در
اطاق پرنس اربلیانف که از شاهزادهای کرجی است با بارون نیکلا که کارگذار خارجه
قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربلیانف را میشناختم هفت سال قبل
ازین که تبندر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشتیهای جنگی روس بآنجا آمده
بود بعد جانشین اطاقها و منازل ما را نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدیم شهر تفلیس در
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانهٔ کر از میان شهر می
گذرد در این فصل آبش زیاد بود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله
فرنکیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرف است طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است
روی تپه آثار قلعهٔ قدیم سلاطین کرجیه است این شهر پنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کثیف بوده
حالا کم کم خانها و عمارات و مکتب خانها و کوچهای وسیع سنک فرش میسازند قله کوه قاف
که فرنکیان کازبک میکویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود در روسها
راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولادیقفقاز آنطرف کوه و راه
مسکو و حاجی طرخان است از خشکی دور تفلیس کوههای خشک است دورتر از شهر جنکل دارد هوا

(۲۳۲ قفقاز) شهر خوب نیست در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است گاهیکه باران در اطراف
یا شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر
است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و گرجی و روسی و داغستانی چرکس المان
ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه انگور امرود خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت
منزل ماست از چند اطاق گذشتیم یک تالاری بود که بنای ایران ساخته و گچ بری کرده بودند
با آئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک
فراهانی قالی کرمانی اسباب میز و تخت وغیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پردهای اطاق از
قالی بود پارچهای گلدوزی رشتی در متکا و بالش و روی میز و صندلی وغیره بکار برده بودند این
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم
بوده است یک خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقاً شکار کرده مثل اینکه زنده است در
گوشه اطاق وا داشته اند اگر غفلةً کسی ببیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوار
های اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین
و برگ بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک
پیسوز قدیم که در ایران سابقاً معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتیم از پنجره
اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوچها داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که
متصل بهمین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر گراندوک بادن است که در
شهر کارلسروه المان با برادرش نهار خوردیم پنج پسر و یکدختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده
ساله است اولادش در ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الگا فدورونا است بعد برخاسته
باطاق خودم آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین بیازدید آمدند شب را با جانشین بکالسکه
نشسته رفتیم بتماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصریست سفید کاری یک چهل چراغ برنز داشت
که با گاز روشن بود تماشاخانه از صاحبمنصبان روس وغیره پر بود همه جهت دویست نفر آدم

میکیرد موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند الت دادند بزبان روسی حرف
میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار بامزه و باخنده بود
زنها و جوانان روسی خوب و خوشکل بودند یک رقاص فرانسه هم بود بسیار خوشکل و خوب
میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملی روسیه را کردند و بعد از ان رقص کرجی که
که بسیار خوب بود جمعی از کرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یکنفر طنبک و دو نفر سرنا
ایرانی میزدند بسیار خوش آهنک یکدختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران در بین بازی که
پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادری که بالای سکوی باغ زده
بودند نشستیم بعضی از زنهای کرجی وغیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردم در این بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما تعریف غریبی
از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند کفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بودیم رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند
کشتی بخار کوچک روسها را به سلطانیه بچسبانند ممکن نشده از شدت موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو
شکسته بود بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرده است
یک لنکه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا یکنفر آدم خودش را بکشتی میپراند خلاصه با هزار جان
کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میکفت اکر چه ساحل نزدیک بود چنان امواج ما را
بهوا میبرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمدلله تعالی که این انقلاب چند
ساعت قبل از ان که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبک به بندر
پطروسکی رفته از اینجا بانزلی برویم و در آن راه اخبار نموده عراده و کالسکه وغیره حاضر کرده
بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه در انست خواستیم از بادکوبه سوار کشتی بشویم قرار شد با
ده نفر برویم ببادکوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از اینجا ما هم
سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بارهایی را که بچاپاری بفرستند

حمل شود با جمعی از همراهان بانزلی برسانند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد
روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسید شش هفت پسر
بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود
و گرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد که آقا میرفتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی
هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحبمنصبان
زیادی از اهل قلم و نظام وغیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم
بود بعد رفتیم در تالاری سر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست
و سایرین هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد از شام برخواسته ببالکون عمارت که مثل مهتابی است
و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی ممتازی هم در روی کوه
جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنها و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در
باغ بودند بعد از آتشبازی و رقص قزاقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طپانچه میاندازند
رفتیم پائین باغ را گردش کردیم بازو ببازوی زوجه جانشین داده بودم کل خیابانهای باغ را
گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و شیشش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسیده
بود جانشین بما داد خواندیم احوالپرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت
بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود از طهران
تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کرند فوت شده است
بسیار افسوس خوردم **روز یکشنبه هفتم** باید از تفلیس برویم بباد کوبه صبح زود در خانه
نهار خوردم معتمد الملک و شاهزادها هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده
راه افتادیم جانشین و همه صاحبمنصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود
هر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از
شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رود خانه کر ماند در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد و خاک
غربی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جا آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه خاکی لکبر بود
مگر در هر دو فرسخی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب شش
فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است
در چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه ها را عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره قزاق
مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه الکت بزبان ترکی یعنی بگیر و برو نهار
حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از
یک رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانه الکت پلی داشت ملحق بکرمشهد سه ساعت از شب
رفته برودخانه اغستفا رسیدیم رودخانه بزرگیست اما در این فصل آب کمی داشت چاپارخانه
اینجا را هم باسم رودخانه موسوم کرده اند آنطرف رودخانه چاپارخانه بود که باید شب را آنجا هم
دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است
بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده ذوررتو هم همین جا بوده است قدری از
اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس **روز دوشنبه**
هشتم باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک
بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قزاق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانوار هستند
اما از خانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود
که از پشت آن میرود الی دریاچه گوکچه ایروان دست چپ هم یک رشته کوه خاکی خشکی از دور پیدا بود
رسیدیم بچاپارخانه حسن سو از اینجا بآنطرف خاک و محل طایفه شمس الدین لوست این طایفه هم
پنج شش هزار خانوار هستند حسن سو رودخانه ایست آب کمی دارد قدریکه رفتیم بچاپارخانه طاوس
چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه
از طوایف آنحول و حوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بچهای کوچک اسلحه دارند همه

این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه شمکور اینجا ها دیگر طایفه شمس الدین لو
تمام میشود جزء گنجه است روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پایین
قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است
این صحراها هم همان طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بچاپارخانه قره یر از انجا رانده دو ساعت
بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه در زکم آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سوار
و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغاتست و توی شهر خانهای پست محقر
قلعه قدیم گنجه که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار
معتبر داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش بسیار کمست
پلی تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محل فرنگی وارمنی است اینطرف مسلمان خانه حاکم در
محله فرنگیها است منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقریست در روی تپه پایین آن باغ کوچکی داشت
جمعیت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیامد

روز سه شنبه نهم

باید امروز برویم بتوریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات گنجه گذشته به
صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم
دور شد نیم فرسنگ دورتر از شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود
بعد رسیدیم بکورک چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بی آب
است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچا
پارخانه قارقلی چای از آنجا بچاپارخانه منکی چاودر رسیدیم که در کنار رودخانه کر است
برای ما آلاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدر اعظم و غیره از برگ
درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزاده ها و غیره با عراده
جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از ما دور
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود کر گرفته

آوردند مستاجر رود مزبور جوانی ارمنی و اینجا حاضر بود اجارهٔ شیل اینجا جزء اجارهٔ شیلات قفقاز ۲۳۷
سالیانست رود کر اینجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم بیش از یک ذرع نبود دو کشتی بهم بسته روش
تخته بندی نموده فرش کرده یکطناب قطوری از اینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب مختصری
میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بآنطرف
میرساندند اول کالسکه‌ها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم و غیره با بارها آمدند براه افتادیم الی
منگی‌چای ورخاک گنجه بود آنطرف آب خاک شکی است رشته کوه دست چپ هم همانطور کشیده
بود تا حالا تا آن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکی هم در دامنه همان
کوه افتاده است در قله کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالا روسها نوخا میگویند
پنج شش فرسنگ راه است بعضی جاهای زمین جنگل است بعضی خار بعضی بوته گز بعضی خاک خالی
از توی کالسکه که به چاپاری میرفت تفنگ می‌انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبزقبا
میگویند زدم رسیدیم بچاپارخانه چماقلو که در محال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم
از آنجا سوار شده بچاپارخانه عرب رفتیم باز از محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته
بتوریان‌چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و شکی میآید و در این
صحراها زراعت میشود از تفلیس تا اینجا آبادی هیچ ندیدم بجز چاپارخانه‌ها و اسم محالات دیگر اسمی
از آبادی و ده دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار گرم و پرپشه بود لابد لاچیقی زده بیرون خوابیدم
بعضی ازبیک‌زادها و اعاظم شکی آمده بودند **روز چهارشنبه دهم** صبح زود برخواستم
حکام گنجه و شکی و غیره مرخص شده رفتند راندیم دست راست جلگه بود محال آق‌داش که ارش هم میگویند
و جزء شکی است در اینجا واقع است باغات دهات زیاد بنظر آمد که از توریان‌چای مشروب میشود
قدری که رفتیم محال آق‌داش تمام شد بچاپارخانه کوک‌چای رسیدیم حاکم کل بادکوبه و شیروانات
چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد جوان بسیار مؤدب خوبیست اسمش استراسلسکی
ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام به ملاقات ما آمده بودند

قدری با آنها صحبت شد راندیم دست راست باز جلگه وسیعی است که جزو شیروان است
وار رودخانه کوک چای مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصل خیزیست اما کرم سیر دست
چپ همان رشته کوه همه ره بزه است بچاپارخانه قره یازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره
مریان و یکه خانه و کرد کند که از رعایای روس هم انجا نشانده اند دیده شد این دهات چندان
معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه کولولو نهار انجا خورده شد و همچنین که سابقا حاکم شماخی بود و در اوقات
سفر ما برشت با قولی بکبن حاکم بادکوبه بانجا آمده بودند دیده شد بهمان طور فربه است خانوار روس
انجاها نشانده اند بعد از نهار سوار شده راندیم از رودخانه کرده ما گذشتیم آب کمی داشت ده پادار
کلاغایلو دیده شد جزو شیروان است این رودخانه هائیکه نوشتم همه از کوههای داغستان که پشت
همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هر کجای این کوه دره و مخرجی دارد این آبها
از ان دره گذشته به جلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آقسو که ده بسیار معتبریست و باغات
زیاد از انجیر و انار وغیره دارد بسیار شبیه است بده کند طهران اما باغات کند از این زیادتر
و معتبرتر است رودخانه اقسو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه
است طرف مغرب رودخانه محال خواوزه و مرقش محال قشون است که جزو شماخی است خلاصه
دکان میوه فروشی وغیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از انجا
پیچ و خم میخورد رو بشمال و بالای همان کوه دست چپ از همین دره سربالا رفتیم اول بنظر کوه
کوچکی میآمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها براحت میرفتند
کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قله کوه با نطرف الی باد
کوبه همه کوهستان است سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه شرادیل قدری مکث کرده باز
سوار شده راندیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه
جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و همچنین یکی
پنج ساله دیگری هفت هشت ساله بالباس چرکسی دم در با زن و همچنین ایستاده بودند علمای اسلام

صف کشیده بودند باهمه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی
شیروانیست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقاً حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف
خریده است مشرف بهمه شهر شماخی محله ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محله مسلمانها توی دره پایین
است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقاً بسیار شهر معتبری بود
حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود
اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رود
خانه کوچکی از سمت کوهستان پایین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از
عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته است
بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیروانی
و اولادش در آنطرف شهر روی تپه واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد
ساخته اند

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بادکوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده
بودند راندیم تا به پست و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار ایلات در این درهای خشک
دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانه اول که اجی چای است آب تلخی دارد بعد
چاپارخانه مرزی که دهی است بزرگ روسها می نشینند بعد چاپارخانه نقی کرپی بعد چاپارخانه
جنگی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه بلتما بعد چاپارخانه اربات رودخانه هم داشت که بهمین
اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه جمیع راه خشک و بد که
باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد محال قبرستان
میگویند واقعاً اسم با مسمی است بعینها قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه با سواره و غیره
باستقبال آمد در چاپارخانه سرائی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو
ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن نفط در بادکوبه هست امشب همه جا را

از صحرا و شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگرچه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدم
اما در مهتاب معلوم بود که خانهای قشنگی است که تازه بسبک فرنگستان ساخته اند در کنار دریا
است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان وغیره بودند صلوة
میفرستادند رسیدیم بپای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل پراک را دیدم
معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافرین راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند
حاکم بادکوبه صاحبمنصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از
شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرگ تا لب
دریا میآید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد
کوبه وغیره آمده مرخص شدند شاهزادها وغیره بکشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر اعظم و عمله خلوت
و کولونل پراک و پرنس منچیکوف و بیکلردف در کشتی ما بودند همان دریابیگی هم بود نیمساعت
بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میوزید شب را خوابیدم
ولایت شکی و شیروان وغیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بگاومیش
وغیره میبندند اما تکر عرادها **روز جمعه دوازدهم** از چوب ضخیم و بی آهن است
نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است
باید بانزلی برویم صبح برخواستیم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دو سه
فرسنگ بانزلی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم
ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب وغیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم
مأیوس نبودیم راندیم تا رسیدیم بلنگرگاه یک کشتی جنگی روسیه موسوم بنجار را از عاشوراده برای
احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث
وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقعی است یک کشتی بادبانی
تجارتی هم که آنطرف تر لنگر انداخته بود همان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگرگاه کشتی

جنگی با هزار صعوبت چند تیر توپ انداخت برج انزلی و مردمیکه در کناره بودند همه بیدار بودند
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده از این نمیتوانند پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار
کوچک مخصوص ما که در انزلی است آمده ما را بخشکی ببرد و با این طوفان شدید امکان نداشت
لابد مأیوساً از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتیم باطاق لباسها را کنده
با کمال دلتنگی تن بقضا داده نشستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را در بین کندن
باقی و استفراغ مخلوط کردند هرکس در گوشه افتاد که در برخواستن قدرت نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن بود نتوان نگاه کرد کشتی چنان
حرکت میکرد که متصل سر دکل از اینطرف آنطرف باب میرسید امواج قوی کشتی میریخت و کشتی چنان کج
میشد که چیزی نمیماند که برگردد و ما ها بدریا بریزیم صندلیها و میز و اسباب کشتی در حرکت روی هم
میریخت با صداهای مهیب بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا
باران شدید زیر دریا کشتی پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر این تختهای
کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده بود که پای آدم بهیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان
نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست شخص باین حالت باشد و لابد بشود که اگر سه
روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندر جز یا لنکران این همه نوکر و غیره که بانزلی آمده اند چه
بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت که حد وصف ندارد و مزاجم قدری
منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و گرما با دستمال سینه میخوردم سرفه میکردم شب و
روز هم ابداً خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میآمد

روز شنبه ۱۳ سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاهزادها نشسته بودند
از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب همانطور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت
خلاصه یکبار قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخواسته دیدم یک کرجی با دوازده نفر

داوطلب شده آمده اند که از ما خبری ببرند بانزلی دریا هم رو بآرامی است قدری خوش
حال شدیم معتمد الملک جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح
چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد مهدیقلیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند
صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا
آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میآید تا کشتی رسید نزدیک این
کشتی حالا بار بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی بآن کشتی قدری دورتر ازین نگاه داشته اند
اوّل کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده راندیم برای کشتی بخار یکطرف دست ما را
گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر باریتعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله
انزلی شدیم اشخاصی که از طهران و رشت آمده بو..
بحضور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را
هزار مرتبه کردم شب آتشبازی مفصلی
شد و براحت خوابیدم
الحمد لله تعالی

روزنامهٔ حمدی که لایق ملاحظهٔ انظار بامعان است سزاوار شان خداوندی است که کل
یوم هو فی شان است و درود نامحدود و ممدودی که متمادی بتمادی ایام و شهور بلکه اعوام
و دهور است پیشکش سیدی است که با آلش مصداق نور فوق کل نور و نور یضیئ منه
کل نور است اعنی ماه دو هفته انبیاء و ابن عمش صاحب ایام مشهوره سید الاوصیاء
علیهما و آلهما السلام ما تعاقب الایام و بعد چون روزنامهٔ فرنگستان شاه کشور
ستان شهنشاه گیتی بخش ایران خلد الله ملکه و ایامه الی یوم الدین به محمد و آله اجمعین از قبیل
توقیعات واجبة المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه جمجاه موجب مسرت خواطر خداوندان
آگاهی است پس تصدی براین امر لازم و تحدی بر نقل و طبع آن متحتم است خصوصاً

عبارت مرقوم زبان معجز بیان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع بطاق واقعیت
منطق و مجبوک است وچون مَلِکُ الکلام است بکلام الملک از قبل ملوکُ الکلام کلام
الملوک است بناءً علیه باید بطرز رایق و خط نستعلیق رشیق بتصحیح وافی و تنقیح وافی و تهذیب شافی
و تذهیب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاطر اقدس افتد فلهذا این نسخهٔ ثانویه را که خطش چون
ابانه و فصاحت سبع المثانی و نقش یادگار نقوش مانی است فقیر ما مُول میرزا محمد علی شیرازی
شهیر بکشکول برأی خود برای خویش مخلاطی بپداشته و بهاء آن را از عاملی هدآء و اتحاف به
بارگاه عرش اشتباه بقبول خاطر مبارک انگاشته و الحق خوب نگاشته
و تخم امید خوب کاشته خداوندش ثمر دهد و خداوند کارش بعنایت
یکنظر که اگرچه خود این روزنامه قلامه خامهٔ عنبرین شمامه است
امّا نظر بر تجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخواطر اقدس
نماید و شاید ابواب آمال بر چهرهٔ این اهل بالمآل کشاید
و از اشتهار و انتشارش بتطبیع و اکثار بمنطوق
هو المسک ما کررته یتضوّع دماغ عالی و دانی را
معطّر و چشم نیک بینان منوّر نماید
اللّهم قبل عمله و حصّل امله

الحمد لله و المنّة که در این اوان میمنت اقتران این مسافرت
نامهٔ مطبوع مرغوب که مشحون از هر گونه گل و ریاحین است
و فایده خاص و عام در آن بتصور باحسن وجهی سمت
اختتام پذیرفت قیمت سته روپیه و نیم مع
محصول تصاویر عکس بتاریخ غره شهر ذیحجة الحرام
۱۲۹۳